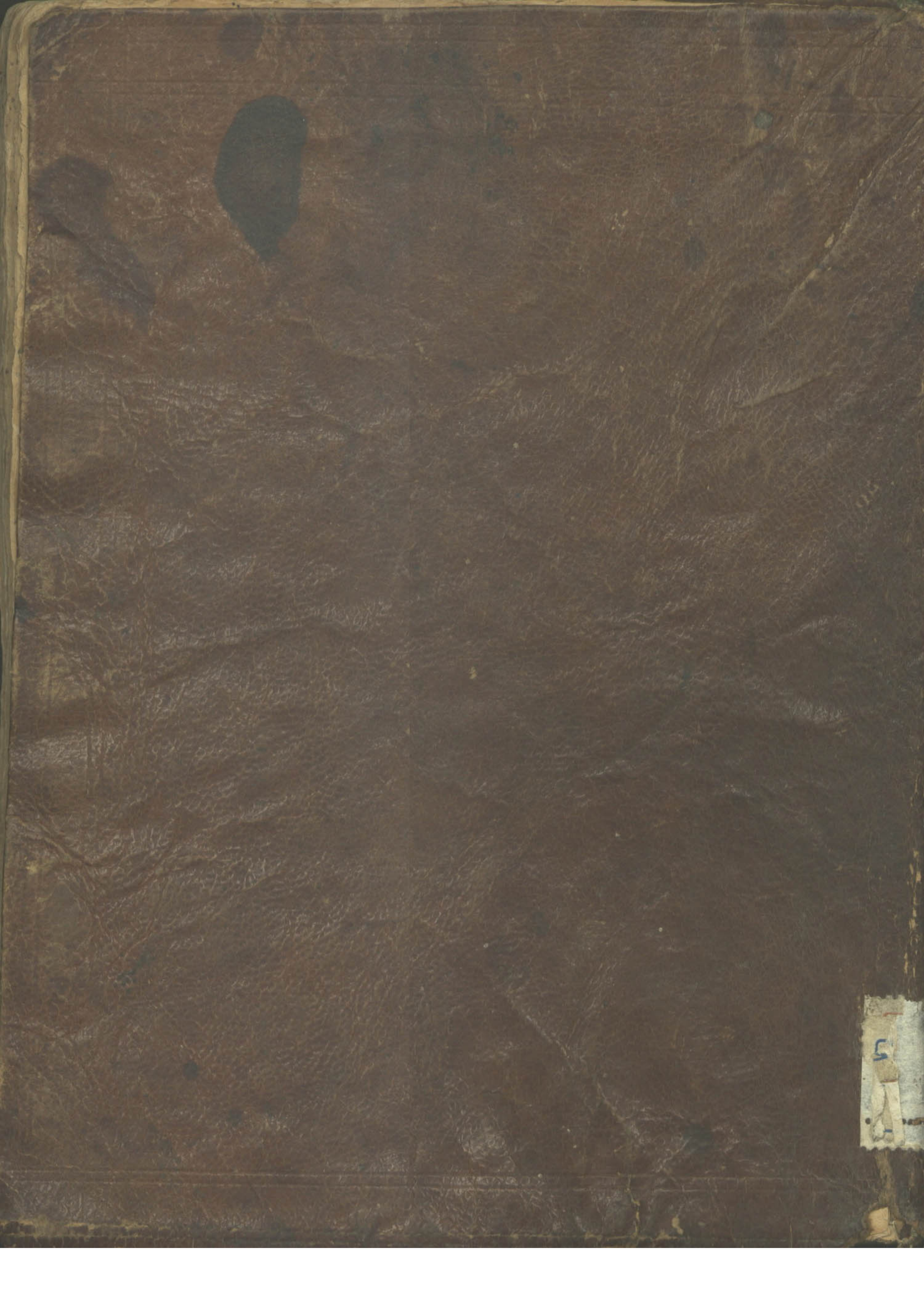




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخیرة المعاد ترجمه مسکن الفؤاد فی فقد الاولاد شهید ثانی
مؤلف محمد یوسف وزیر التبریزی (محمد یوسف بن حسین خان الشریف القزوینی)
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۰۲۱۹
شماره ثبت کتاب
۸۶۶۳۶
۱۱۴۹۵
بازدید شد
۱۳۸۵
خطی «فهرست شده»
۱۳۲۱۹



ذخیرة المعاد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و قیاس و ثنای لا تناهی اساس سزاوار ساحت کبریای کریمی است که ابواب
عطایای جزیلش بمکافات سنوح مصایب و نزول نوایب بر روی صابران باز است
وزر تمام عیار قلب محنت رسیدگان جهان محنتش در بوتهٔ امتحان بسوسند
در که اثر دردمندان دار الشفای رضای خود را بتوشداروی مواعید صادقه
صحت خوشدلی بخشیده و مصیبت زدگان فقد اولاد و احباب را بازای آن شکیبائی
وطاقت از زمرهٔ صابران برگزیده زهر جانگزای مرگ فرزندان را در کام پدر
و مادر بعطای بهشت باقی نوش ساخته و هر دل را که شایستهٔ محبت خود دیده
در زیر بار نوایب و مصایب انداخته خوش آن دانا دل بینا دیده که در حین نزول
نازلهٔ جانکاه بقضای جنابش راضی شده بدل آن بهشت بی بدل که بر دو سعادت
ان اگاه صاحب بصیرت که عطای بلای او را بجان استقبال نموده منت پذیرد

رباعی
سرمایهٔ غم ز دست آسان ندهد ۰ دل بر نکند ز دوست تا جان ندهد
از دوست بیادگار چون درد آید ۰ آن درد بصد هزار درمان ندهد

و درود نامعدود و تحیات خجسته ورود نامحدود نثار روضهٔ معطر

و مشهد منور سر دفتر محنت رسیدگان عالم امتحان و پیشوای بلاکشیدگان
جهان گذران صدر آرای اورنگ صبوری مصایب بالانشین بزم شکیبائی
نوایب حبیب حضرت اله و طبیب علت گناه شفیع المذنبین و سید المرسلین
علیه صلوات المصلین و مراقد منوره و مشاهد مطهرهٔ شفعاء روز میعاد یعنی
آل و اولاد امجاد آن نتیجهٔ صغری و کبری مبدا و معاد ما دام اللیل و النهار باد ۰

و بعد بر محنت رسیدگان سرای امتحان از منطوق کریمهٔ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
چون آفتاب روشن میگردد که بلا محک نقد دلهای عارفان و عیار تجربهٔ حال
و احوال است چه ترجمهٔ ظاهر آیت وافی بشارت و الله اعلم اینست که هر اینه ما
می آزماییم شما را یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم بچیزی از خوف که آن خوف
الهی باشد یا بیم دشمنان و بگرسنگی که آن قحط و تنگی است یا روزه داشتن
و نقصان بعضی مالها بتاراج حادثات یا اخراج زکوات و صدقات و نقصان
نفسها که آن بیماری باشد یا ضعف و عجز یا احتیاج و پریشانی و نقصان میوهها

و تلف محصولات بآفات ارضی و سماوی یا مرگ فرزندان که میوهٔ باغ دل اند
و روشنی چراغ دیده و ثمرهٔ نهال هستی مادر و پدر و بشارت ده صبرکنندگان را
که درین بلیات طریقهٔ شکیبائی پیش آرند و جزع و فزع و اضطراب و بیتابی فرو
گذارند و این صابران که استحقاق بشارت دارند آنانند که چون بحکم الهی و فرمان
پادشاهی برسد ایشان را محنتی و مصیبتی و آفتی و بلیتی گویند بزبان رضامندی
و اخلاص که ما بندهٔ آن خداوندیم پس هر چه از خواجه به بنده رسد و از مالک
بمملوک نازل گردد جز تسلیم و رضا در انقیاد حکم قضا چاره نباشد و ما بسوی
مکافات و مجازات او باز گردندگانیم یعنی رجوع ما بحضرت او خواهد بود و او جزا و سزا
و اجر هر کردار ما بما خواهد داد اگر بحکم او خرسند باشیم مستوجب ثواب او شویم
و اگر از آنچه رضای اوست سر بپیچیم و جزع نماییم مستحق عذاب مخلد گردیم و همچنین
در مضامین صدق آیین اخبار و احادیث اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین
مستفاد میگردد که عطا بازای بلاست و احسان بپاداش امتحان آنان که در نزول
مصایب طریق صبوری و رضا میگزینند سزای ایشان وصول بدرجات جنان است و
جزای جزع و فزع و اضطراب و بیتابی درکات نیران و از اینجاست که شیخ اجل و پیشوای

اهل یقین زین الملة و الدین العاملی اعلی الله تعالی اعلی علیین مقامه بعضی از احادیث
و اخبار و برخی از قصص و حکایات صبر کنندگان مصایب را سیما مصیبت فقد اولاد
که روشنی چراغ دیدهٔ پدر و مادرند بیکجا جمع آورده بمسکن الفؤاد فی فقد الاولاد
موسوم ساخته الحق تالیف مذکور شربتی است سازگار نوشندگان کاسهای
زهر مصایب و غمگساری است مهربان بیطاقتان عالم نوایب و بنابر آنکه تحریر آن مجموعهٔ
شریفه بزبان عربی و لغت تازی اتفاق افتاده آنانی که کاسات مصایب بر سر می کشند
اکثر از این شهد شیرین کام نمیتوانند شد بنابرین بخاطر کسیر جرعه نوش خون دل
و بادهٔ گسار خمخانهٔ سلسبیل سرشک ابن حسین خان الشریف القزوینی محمد یوسف المدعو
وزیر النوبجی تجاوز الله عن سیئات اعمالهما که تا اکنون دو سه کاسه زهر از دست
ساقی مصیبت فقد اولاد بدسیاری حوصلهٔ صبوری نوش نموده خطور نمود که
مطالب و مقاصد آن مجموعهٔ شریفه را لباس تحریر فارسی که از عبارت آرائی منشیانه
دور باشد در بر کند تا بهم نفسیهای این دوست مهربان مصیبت رسیدگان جهان
امتحان را مؤانست حاصل آمده بقضای الهی و فرمان پادشاهی رضا دهند و بازاء
مصیبت بمثوبات ابدی و سعادات باقی رسند و چون مطالب و مقاصد این مجموعه

ذخیرهٔ جهان باقی است بنابرین بذخیرة المعاد موسوم گشت امید که مطالعه کنندگان
اگر بر سهو و خطایی واقف گردند بقلم عفو در اصلاح آن بکوشند وها انا اشرع
فی المقصود بعون الملک الودود **مقدمه** بدان ای جویای رضای الهی که به
اتفاق ارباب دانش و بینش جوهر شریف عقل آنی است که بآن گوهر خداشناسی از
درج دل حقایق منزل برمی آورند و آن گوهر شریف را در اصداف سینهای سوخته
و جانهای افروخته می پرورند و آب و رنگ آن گوهر گرانمایه تصدیق انبیا و رسل
و قبول اوامر و نواهی شرایع و ادیان الهی است عقل است که تحریص کننده است صاحب خود را
بر طلب فضایل و عقل است که ترساننده است مالک خود را از اتصاف برذایل اوست
مدبر امور دنیا و آخرت و اوست سبب حصول ریاست و بزرگی سرای مجاز و حقیقت
مثل او چون مثل نور است در ظلمت هرگاه در قومی این گوهر الهی کمیاب شود چون
چشم باشد از نابینا و چون در قومی بسیار افتد چون روز بود در وقت ضحی پس
سزاوار آنست که صاحب عقل در آنچه از عقل خود بیند مخالفت او نکند و در متابعت
غفلت و هوا که مخالف عقل است پایدار نماند بلکه عقل خود را بر خود حاکم مطلق
العنان گرداند و بچیزی که عقل بآن ارشاد کند رجوع نماید و چون چنین کند هر آینه

وجوب

وجوب رضا بقضای پروردگار خویش برو ظاهر گردد و خصوصا در حین نزول قضا
از وجوه بسیار چنانچه بعض از آن مذکور میگردد **اول** آنکه هرگاه نظر کنی در عدل و
حکمت و تمامی فضل و رحمت و کمال عنایت خداوند مهربان نسبت ببندگان از برآوردن
ایشان بصحرای وجود از تنگنای عدم و کامیاب گردانیدن ایشان بجلایل نعم
و تربیت ایشان بلطفهای بیکران و امداد ایشان بمعاونت بی پایان بر تو ظاهر گردد
که هر یک ازین نعمتها را سبب و حیثیت آن بود که بندگان در دار دنیا بآنها اکتساب
نمایند لذات سعادات ابدیه و کرامات سرمدیه را نه از برای حاجتی که جناب مقدس
الهی را بایشان باشد و نه از برای کاری که بندگان از برای اشتغال و کارگزاری حضرت
نمایند زیرا که آن ذات مقدس غنی مطلق و جواد محقق است بلکه تکلیف بندگان
بتکالیف شاقه و اعمال گران بجهت آن بود که ایشان را بیازماید تا عمل کدام یک بهتر است
و نیست این تکالیف و آزمودن مگر برای غایت منفعت و تمامی مصلحت ایشان
پس فرستاد بایشان پیغمبران و رسولان تا بشارت دهند ایشان را ببهشت باقی
که ثمرهٔ اعمال خیر است و بیم کنند ایشان را از دوزخ که عاقبت کارهای زشت است
و نازل گردانید بر ایشان کتابهای آسمانی و در آن کتابها چیزی چند ودیعت نهاد

که وسیلهٔ آگاهی باملیان بود و چون روشن گشت که افعال خدای تعالی نسبت به
بندگان از برای تمامی مصلحت و شرف روزگار ایشان است این نیز روشن گردد که مرگ
نیز از آن جمله است چنانکه در کتاب کریم و کلام لازم التکریم در چند موضع اشارت بآن
رفته حیث قال عز شانه وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا
و جای دیگر فرموده قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی
مضاجعهم و در موضعی دیگر فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها پس اگر مرگ
غایت مصلحت و نهایت فایدهٔ بندگان ضعیف غافل از مصلحت نا آمده در تربیت
ایشان نمی بود هر آینه از خداوند رحیم صادر نمیگشت چه آنحضرت ارحم الراحمین و اجود
الاجودین است پس اگر نفس تو بجز این حدیثی با تو گوید در حقیقت آن شرکی بود خفی
و اگر یقین بآن داشته باشی لکن نفس تو بآن مطمئن و دل تو بآن ساکن نگردد آن حماقتی
باشد جلی و بتحقیق که این حماقت ترا متولد شده باشد از غافل شدن در حکم الهی و
شایستگی قضای پادشاهی در میان بندگان چه در خبر است که هرگاه بنده از بندگان
بتضرع و دعا از خدای تعالی درخواهد که برو رحمت کند بشرط آنکه بمصیبت عزیز اولاد
گرفتار نگردد خدای جل و علا بملائکه مقربین گوید که چگونه رحمت کنم برو از چیزی که

بآنچیز

بآنچیز برو رحمت میکنم و او عدم آن را بدعا از من مسئلت می نماید زیرا که درد مرگ
فرزندان چنانچه بعد ازین باحادیث و اخبار ظاهر گردد رحمت بیشمار حاصل شود
پس تامل کن در این سخنان تامل کردنی بسزا که ترا درین باب کافی خواهد بود
دویم آنکه هرگاه بدیدهٔ حقیقت در احوال انبیا علیهم السلام نظر کنی و ایشان را
در آنچه خبر میدهند از امور دنیا و آخرت و وعدهای سعادات ابدیه راستگوی
دانی و دانا باشی بآنکه آنچه ایشان خبر داده اند بفرمودهٔ خداوند رحیم است و
گفتهٔ ایشان مبراست از خطا و محفوظ است از غلط و هوا و شنیده باشی آنچه
وعده کرده اند از مثوبات ابدی و سعادات اخروی که بر هر نوع از انواع
مصایب و نوایب مترتب میگردد چنانچه شنیده و زود باشد که معاینه ببینی
بر تو وقوع آن مصیبتها سهل گردد و دانا گردی بآن که آن مصیبتها از برای تو
کمال فایده و غایت منفعت و سرمایهٔ سعادت دایمی است و پس از این دانش بتحقیق
که خواهی شمرد آن مصایب را از برای خود گنجی از گنجهای سعادت که از برای روز تنگدستی
خود ذخیره گذاشته باشی و آن ثواب را سپری دانی از برای دفع سهام عذابی
عظیم که هیچکس طاقت آن نتواند آورد و هیچ طاقت با آن عذاب مقاومت نتواند کرد

ومع هذا آن فرزند که بمصیبت فقد او گرفتار باشی در آن سعادات شریک تو باشد
وبتحقیق که تو و آن فرزند از آن عذاب عظیم نجات و خلاص یافته باشید پس ای
عزیز سزاوار آنست که بر فوت او جزع نکنی و اضطراب ننمایی و راه مصابرت پیش گیری
واگر خواهی که این معانی بر تو بهتر از این ظاهر و روشن گردد با خود تامل کن که
اگر امری عظیم بتو رسد یا جانوری درنده روی بتو آورد یا ماری کشنده قصد تو
کند یا آتشی سوزان بی امان بر تو مسلط گردد و در آن وقت عزیزترین فرزندان
و دوست‌ترین ایشان نزد تو بوده باشد و در آن حالت یکی از پیغمبران که هیچگونه شکی
در راست گفتاری او نبوده باشد با تو گوید که اگر این فرزند را فدای خود کنی هم تو و
این فرزند بسلامت مانید و اگر چنین نکنی تو خود بآن بلیه گرفتار گردی و بعد از
تو معلوم نباشد که آن فرزند نجات خواهد یافت و بسلامت خواهد ماند یا نه
آیا هیچ عاقلی در این معنی شک کند که فدا کردن آن فرزند با وجود تحقق سلامتی او و تو بر تو
گران آید و بر فوت او جزع نمایی و این معنی را عین مصلحت خود و آن فرزند ندانی و چه
بسیار است آنکه مردمان در واقعه ناگزیر اولاد خود تقدیم مینمایند و اگر تقدیم یکی
از اولاد بر پدر بنا در اتفاق افتد او را آن بهتر که در آن واقعه جزع نکند و طریق تسلیم

بقدم رضا پوید زیرا که الم آن حادثه بساعتی اندک برطرف شود و زود باشد که عاقبت
آن صبر و طاقت براحت ابدی و بهشت باقی که وصف آن هیچ وصف کننده نتواند
اشتغال یابد ای عزیز چه گمان میبری بالمی که ابد الآباد با تو باقی باشد و باندوهی که
هرگز از تو دور نگردد و سالهای فراوان در آن مکث باید کرد و هر روز از آن سالها
اگر بشمار آورند برابر هزار سال دنیا باشد والعیاذ بالله اگر کسی آن عذاب را ببیند
یا آن اندوه و الم بر آنکس مشرف گردد چه دوست دارد که بعوض خود فدا کند فرزندان
خود را اگر عزیزترین خلقان نزد وی بودند تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد
و فدا کند زن خود را که یار و هوادار او بوده و برادران خود را که پشت و مددکار
او بوده اند و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناهگاه
وی بوده اند و دوست دارد که فدا دهد همه خلایق را که در روی زمین اند تا برهاند
او را آن فدا دادن و از عذاب نمیرهد زیرا که آتش دوزخ که مجرم از آن فدا میدهد
زبانه ایست خالص و دست و پای مشرکان و پوست سر ایشان را بسوی خود کشنده است
از صد ساله و دویست ساله راه چنانکه مقناطیس آهن را میکشد و آن آتش زبان
فصیح کسی را که پشت برحق کرده است و روی از فرمان الهی گردانیده و مال دنیا را جمع

ذخیره گذاشته و حق خداوند تعالی ایشان را یاد کرده بنام و لقب مجرم اند کما قال الله سبحانه
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ
الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ
تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ و از اینجاست از سید المرسلین علیه صلوات
المصلین که آنحضرت بعثمان بن مظعون فرمودند در حالتی که بر فوت یکی از فرزندان
خود را شدید الحزن بود که ای پسر مظعون بدرستی که بهشت را هشت در است و دوزخ را
هفت در آیا ترا خوشحال و خرسند نمیکند اینکه نیابی هیچیک از این درها مگر آنکه ببینی
پسر خود را در پهلوی خود و در آویخته بدامن تو و شفاعت میکند نزد پروردگار
تو تا آنکه شفاعت او در باره تو قبول گردد و بشفاعت او خدا تعالی از گناهان تو
در گذرد سیم آنکه پر ظاهر است که محبت تو بفرزند و بقای او از برای آنست که در
دنیا یا آخرت نفع او بتو رسد و بیشتر آنست که فرزندی و بقای او را از برای او اراده
نمیکنی زیرا که طبیعت خلایق بر این معنی مجبول است حال گوییم که آن منفعتی که تو از
فرزند خود چشم داری بر تقدیر بقای او محض ظنی خواهد بود و پر معلوم نیست
که بتو عاید گردد بلکه بیشتر آنست که آن منفعت بتو نرسد زیرا که اکثر خلایق در زمانه

باشقاوت و غفلت عمر عزیز میگذرانند و بتحقیق که صالح نیکوکار پسندیده کم و سعادتمند
عزیز و نایاب است پس درین صورت بر تقدیر بقای او و نفع او از برای تو بلکه از برای خود
معلوم نیست و فایده که تو او را از وجود او داری نگاهبانی اوست از مخاطرات
و سالم داشتن او از آفات و از تکاپو شدائد و اهوال از برای رفاه حال او و بتحقیق
بر تو معلوم است که اگر بمصیبت فقد گرفتار گردی و صبوری پیشه سازی و جزع ننمایی
عوض بهشت بی عوض باقی پس شایسته و سزاوار نباشد که خردمند دانش پیشه امری را که
معلوم او بوده باشد ترک کند و چیزی را که مظنون بلکه موهوم او بود فراگیرد و بیش از اکثر
مردمان که گذشتند تامل بسیار کن که آیا هیچ یابی در ایشان فرزندی که نفع آن فرزند بمادر
و پدر رسیده باشد مگر اندک و اگر بفرض یکی از ایشان را ببینی که نفع آن بمادر و پدر
رسیده باشد هزار کس را بخلاف آن مشاهده نمایی و الحاق فرزند خود را بآن فرد نادر
با وجود کثرت اغلب عین غفلت و گمراهی و محض نادانی و تباهی است زیرا که مردمان
بزمان خود شبیه ترند از آنکه بپدران خود چنانکه حضرت سید المرسلین صلعم فرموده اند
و مع هذا آن فردی که تو اراده نموده که فرزند تو مثل او شود اگر بحسب ظاهر صالح با منفعت
بوده باشد از سوء باطن و فساد نیت و ظلم او بر نفس خود که خبردار تواند بود و بسا بود

که اگر تو بر فساد باطن و سوء نیت او مطلع گردی او را غریق لجهٔ معصیت و حریق
شعلهٔ فضیحت بینی و راضی نمیشوی نه از برای خود و نه از برای فرزند خود که مثل او
بوده باشند و آرزو کنی که اگر فرزند تو بر مثال حال او شود بمیرد و بآن بزرگی
نرسد و آن مرگ را از برای او خیر شمری و پسندیده دانی و این معانی و فهمی
متحقق است که تو فرزند خود را دانشمندی از دانشمندان و ولیی از صالحان خواسته
باشی فکیف که ترا از فرزند اراده نمیکنی مگر آنکه میراث گیرد خانهٔ ترا با باغ و بوستان
ترا با چهارپایان و امثال این قسم امور خسیسهٔ زایله ترا پس تأمل کن که فرزندی
که از تو فوت شده آیا نمیخواهی تو که آن فرزند میراث برد در جوار انبیاء و مرسلین
فردوس اعلی را و مبعوث گردد با آنانی که از عذاب الهی و سخط پادشاهی ایمن و
بعطایای بیکران او خوشحال و فرحان اند و اگر آن فرزند طفل رفته باشد تربیت یابد
در حجر حضرت ساره زوجهٔ خلیل الرحمن علیه که مادر پیغمبران است چنانچه احادیث
و اخبار درین باب از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و نیست
این ناخواستن مگر نوعی از سفاهت و بیدانشی و اگر مراد تو از بقای آن فرزند آنست
که از جملهٔ علمای راسخین و صلحای متقین گردد و علم ترا و کتابها و اسباب خیر ترا میراث

برد

برد دیگر باره اندیشه کن که اگر این آرزو که در بارهٔ فرزند داری از برای تو تمام شود
آیا وعده نفرموده است خدای تعالی از برای تو هرگاه آن فرزند از تو مفقود شود
عوض بیشتر و گرامی تر از آرزویی که بر تقدیر حیات او در خاطر تو بوده چنانچه بعد
ازین شنوانیده شوی ان شاء الله مانند حدیثی که روایت کرده شیخ صدوق از امام
جعفر صادق علیه که آنحضرت فرموده اند وَلَدٌ واحِدٌ یُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ اَفْضَلُ مِنْ
سَبْعینَ وَلَداً یَبْقُونَ بَعْدَهُ یُدْرِکُونَ الْقائِمَ علیه یعنی یک فرزند که تقدیم کند
مرد یعنی پیش از پدر درگذرد بهتر است از برای آنکس از هفتاد فرزند که باقی بمانند
بعد از او و ادراک زمان حضرت صاحب الامر علیه نمایند ای عزیز اگر خواهی که اینمعنی
بیشتر بر تو ظاهر گردد تأمل کن درین معنی که اگر مردی فقیر را فرزندی بوده باشد
و آن فرزند را از پریشانی و بی چیزی جامهای پاره پاره در بر کرده در خرابهٔ تنگ
پر آفتی ساکن گردانیده باشد و در آن خرابه خانهای ماران و کژدمان و جانوران
مضرت رسانندهٔ درنده بسیار بود و از این آفات آن فرزند در خطر عظیم بوده
باشد پس بر این امر مردی حکیم جلیل القدر صاحب مال و حشم و خدم که بوده باشد
او را قصرهای عالی و مرتبهای سامی اطلاع یابد پس دل آن مرد حکیم باذل را بر حال پریشان

آن مرد و آن طفل رحمت آید و بعضی از غلامان خود را بسوی آن مرد فرستد و آن
غلامان باو گویند که سید و مولای ما میگوید که مرا بر تو و فرزند تو از بودن درین
خرابه و این آفات رحم می آید و بتحقیق که مولای ما ازین آفتها بر تو و فرزند تو بیم دارد
و میخواهد که از راه فضل و احسان فرود آورد فرزند ترا در قصری عالی از قصرهای خود
و موکل سازد بر او کنیزکی از کنیزکان عظیم المرتبهٔ گرامی خود تا زمانی که حاجات و اغراض
تو بر آید در خدمت او باشند و بعد از بر آمدن حاجات و اغراض تو خود بسوی فرزند
خود آیی و ارادهٔ اقامت نزد او داشته باشی ترا در قصر او بلکه در قصری دیگر بهتر
از قصر او فرود آورد و با این همه کرم و احسان از آن سید جلیل آن مرد فقیر گوید که من
راضی باین الطاف نیستم و درین خرابهٔ پر آفات و ویرانهٔ پر مخافات از فرزند خود جدایی
اختیار نمیکنم و گوید که اینمعنی نه از آنست که اعتماد بر احسان آن سید باذل ندارم
و نه از آنست که اجتناب و احتراز از خانه و قصر او دارم و نه از آنست که بر فرزند خود
در قصر آن سید جلیل ایمن نیستم بلکه طبیعت من اقتضای آن میکند که جدایی فرزند خود
اختیار نکنم و مخالفت طبع خود ننمایم چه میفرمایی ای شنوندهٔ این سخنان حق اگر
چنین کسی را نزد تو وصف نمایند آیا تو او را ادنی ترین جملهٔ سفها و خسیس ترین

تمام

تمام زیانکاران خواهی شمرد پس ای عزیز مسکین خویش را در آفت خلقی که از برای
دیگری نه پسندی زیرا که تو از برای خود عزیزتری از غیر خود و بیقین دان که زهر
کام افاعی و عقارب و خوردن جانوران درنده و مانند آنها از آفات دنیا را یکمرتبه
محنتی از محنتهای آخرت که در دنیا کسب آن کرده باشند نسبت نمیتوان کرد و آن
آفات را با اعراض خداوند عز اسمه و سرزنش و توبیخ آنحضرت در عرصهٔ قیامت اگر چه بقدر
ساعتی باشد نسبت ممکن نیست و همچنین آفات مذکوره را با آنکه یکمرتبه ترا بر آتش دوزخ
عرض کنند و همان لمحه بسرعت تمامت در آتش بر آرند نسبت ممکن نیست پس ای عزیز چیست
گمان تو بسرزنش و توبیخی که هزار سال یا بیشتر امتداد آن بود و بشراره‌ای از شعلهٔ عذاب
جهنم که الم آن هزار سال باقی ماند و بگزیدن ماران و کژدمان دوزخ که الم آن تا
چهل سال پایدار بود و همچنین ای عزیز نسبت محال است بلندترین قصری از قصور دنیا
و دلگشاترین منزلی از منازل این سرای فتنه زا را با ادنی مسکنی و منزلی از مساکن و
منازل بهشت و چگونه نسبت توان کرد جامهای کهنهٔ پاره پاره بلکه لباسها و فرشهای فاخرهٔ
دنیا را بکمترین سُندُس و اِستَبرَقی که خیاط رحمت جهت ستر قامت اهل بهشت دوزد
و بدین دستور هر نعمتی از نعمتهای دنیا را با نعمتهای نعیم باقی نسبت ممکن نباشد حال اگر بدیده

تأمل درین تمثال تأمل کنی و چشم بصیرت تو بسرمهٔ این تأمل روشن گردد دانی
که آن سید باذل و آن کریم کبیر بلکه جمیع عقلای عالم از آن فقیر صاحب فرزند
راضی نمیشوند باینکه فرزند خود را بفرستاد که آن سید جلیل تسلیم کند و رضای
آن مرد فقیر محض این بود که آن کریم کبیر آن فرزند را نگاه دارد بلکه سزاوار آن بود
که آن فقیر بازاء احسان و انعام آن سید باذل او را حمد و ثنا گوید و شکر نعمتهای بی
قیاس او بتقدیم رساند و اظهار ثنای او کند از برای اهلیت آن سید جلیل بثنا
و حمد چه مجازات نعمت منعم و ادای حق آن انعام و احسان حمد و ثنا است **چهارم**
آنکه جزع و اضطراب در مصیبت مرگ فرزند و راضی نبودن بآن افتادنی است
عظیم از مرتبهٔ رضا بقضای الهی و فرمان پادشاهی و در افتادن ازین مرتبهٔ
بلند و پایهٔ ارجمند خطری است کشنده و بیمی است هلاک کننده زیرا که خداوند
عز اسمه جمعی را که بقضای او ناراضی باشند مذمت کرده است و فرموده که
من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیعبد ربا سوائی یعنی آنکس که راضی
نشود بقضای من و صبر ننماید بر بلای من پرستنده باشد خدائی سوای من
و همچنین حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه نوبتی مناجات کرد که بار خدایا دلالت

کن مرا

کن مرا بچیزی که رضای تو در آن بوده باشد خطاب آمد که ان رضای فی رضاک بقضائی
یعنی بدرستی که رضای من آنست که تو بقضای من راضی باشی و در قرآن مجید و فرقان
حمید نیز درباره مؤمنان مزبور است که رضی الله عنهم و رضوا عنه یعنی راضی شد
خدا تعالی از مؤمنان و مؤمنان نیز از خدا تعالی راضی شدند و این رضا نباشد
مگر بقضای الهی و قبول فرمان پادشاهی و در اخبار انبیاء علیهم نیز وارد است که
خدا تعالی بداود علیه وحی فرمود که یا داود تُرید و أُرید و انما یکون ما أُرید
فان سلّمتَ لما أُرید فقد کفیتُک ما تُرید و ان لم تُسلّم لما أُرید أتعبتُک
فیما تُرید ثم لا یکون الا ما أُرید یعنی ای داود تو اراده میکنی و من اراده میکنم و حق
این نیست که میشود آنچه من اراده میکنم پس اگر تسلیم کنی و راضی گردی بقضا و ارادهٔ من
بتحقیق که ترا کافی بود و خیر تو در آن باشد و اگر مسلم نداری و راضی نگردی در تعب و نا
خشنودی افتی از آنچه اراده کرده باشی و عاقبت نشود مگر آنچه من اراده کنم و همچنین در
کتاب کریم و کلام لازم التکریم فرموده اند لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا
بما آتیکم یعنی باید که اندوهگین مشوید بدانچه از شما فوت شود و خوشحال
بودن
مگردید بدانچه بشما از نعمتهای زائلهٔ دنیا برسد و بدان ای عزیز که راضی

بقضای الهی ثمرهٔ محبت جناب جلال پادشاهی است زیرا که چون کسی محبوب خود را
دوست دارد بآنچه آن محبوب کند راضی باشد و رضای بنده از خداوند کریم دلیل آنست
بر اینکه آنحضرت تعالی شأنه از آن بنده راضی است کما قال عز شأنه رضی الله عنهم و
رضوا عنه و صاحب این مرتبهٔ رفیعه را اکمل سعادات و اجل کمالات روزی شود
و پیوسته بمقام این سعادت شکفته و خندان بود زیرا که در خود هیچگونه
ارادهٔ نیابد و اراده و عدم آن نزد او یکسان باشد و رضای الهی نزد او بزرگ
ترین اراده ها گردد و بدان ای عزیز که گریستن بر فوت اولاد و احبّه منافی
رضا بقضای الهی و موجب سخط و غضب جناب پادشاهی نیست بجهت آنکه محل
رجوع گریه دلهای سوخته است و گریستن مر آدمی را امری است طبیعی و مادام
که مقارن عدم رضا و سخط الهی نباشد بر وی حرجی نیست و از اینجاست گریهٔ
انبیاء و ائمه علیهم بر فرزندان و دوستان خود چنانچه بعد ازین دانسته شود
ان شاء الله تعالی **پنجم** آنکه صاحب مصیبت باید که نظر کند باینکه در خانهٔ
نزول دارد که کدورت و فنا لازم طبع آنخانه و مصیبت و بلا سرشتهٔ
جبلت آن کاشانه است و هرچه از مصائب و مکاره در آن واقع میگردد مقتضای

طبیعت

طبیعت و جبلت آن سرای پر بهانه است و اگر بفرض امری خلاف مصیبت و کدورت
درین خانه روی نماید خلاف عادت آن خانه باشد از برای نقیضه مگر وهمی دیگر
و اغلب اوقات گرفتار مصائب و آفات این سرای محنت زای میباشند اکابر و افاضل
دین از انبیاء و اوصیا و اولیای صاحب یقین چه نازل شده است بر ایشان
از مصائب و اهوال درین کاشانهٔ خیال چندانکه کوههای گران از حمل آن
عاجز آید چنانچه از فحاوی مصنفات اکابر سلف ظاهر میگردد و شرح اندکی از
بسیار آن در این مقام نگنجد و کافی است در اثبات این مطلب کلام معجز نظام سید
انام صلی الله علیه و آله حیث قال اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم
الامثل فالامثل یعنی شدیدتر است از مردمان بلای انبیاء بعد از آن بلای
اولیاء پس بلای جمعی که مانند ایشان باشند پس بلای مانند مانند ایشان
و همچنین آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر
یعنی دار دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است و چه نیکو گفته است عارفی
که گفته است لذات دنیا در حقیقت لذات نیست بلکه لذات این سرای غرور
سوری راحتی است که از رفع المی حاصل میگردد زیرا که بهترین لذات دنیا در

مذاق خواهش دنیا پرستان مباشرت نسوان و مفارقت زنان است که مترتب است
بر آن حصول اولاد و ابناء بمثابتی که از این لذت که اشرف لذاتش میداند
چه مکاره و آفات بتو میرسد که اقل آن ضعف قوتها و سستی اعضا و تعب کسب
و عناست و برین قیاس هر محبوبی که در دنیا از برای تو حاصل شود آلام آن بر
لذاتش فایق آید و حسرتش بر راحتش راجح و اگر بعض اندک خوشحالی و سروری بتو
رسد ده یک حسرتهای او نتواند بود و کمترین آفتی از آفات این خانه پر بهانه مفارقت
اولاد و احباب است که در حقیقت ریزانندهٔ دلها و گدازندهٔ جانهاست پس هر
آنچه تو در دنیا سراب پنداری سراب است و از عمارات و بناهای آن آنچه پسندیده
و نیکو شمری ویران و خراب و مال و اسباب او که جاهلان در بحر خواهش آن فرو
رفته اند مهیای رفتن و ذهاب ای عزیز انکه در آب بی قعر و کنار برضای خود فرو
رود جز عشر از اندک رطوبتی که باو رسد کار سفیهان است و انکه بپای خواهش
خود قدم در میدان جنگ مبارزان نهد و پس از آن ترس و بیم بخود راه دهد
شیوهٔ ابلهان و از جملهٔ عجایب شمرندان را که شخصی انگشت در دهان افعی گذارد و
منکر گزیدن آن باشد و عجب تر انکه غافل نفع از چیزی طلبد که ضرر رسانیدن

طبیعت آن

طبیعت آن چیز بود کارزهر جانگزا است بجای شهد نتوان خورد و شیوهٔ افعی عمر
فرسای انگشت بکام وی نتوان برد و چه نیکو گفته است یکی از فضلا در هر شیئ فرزند خود
شعر طُبِعَتْ عَلَى كَدَرٍ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا • صَفْوًا مِنَ الْأَقْذَارِ وَالْأَكْدَارِ •
یعنی طبیعت دنیا بر کدورت و ناصافی مجبول است و تو از آن طبیعت اراده کردهٔ
که از هر آلودگی و کدورتی مصفا باشد شعر وَمُكَلِّفُ الْأَيَّامِ ضِدَّ طِبَاعِهَا •
مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارِ • یعنی تکلیف کنندهٔ ایام بضد طبیعت او مانند
کسی است که در آب اخگر آتش طلبد و خواهد که اخگر سوزان از آب روان بر آورد
شعر وَإِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَإِنَّمَا • تَبْنِي الْبِنَاءَ عَلَى شَفِيرٍ هَارِ • یعنی اگر امید
داشته باشد طلب استحاله کنندهٔ آب با آتش بر آمد آرزوی خود را بنای عمارتی کرده
باشد بر روی تلی ریگی که اطراف آن تل از هم و اجزایش از هم گسیخته باشد بیت
امید کام از گردون سر گردان مدار ای دل • که این امید مانند بنا بر روی آب آمد •
یکی از ارباب عرفان در بن مقام چه نیکو میگوید که هر آنکس را که بر او مصیبتی نازل شود
آن بهتر که آن مصیبت را بر خود سهل و آسان شمرد و از تذکر حال آنان که پیشتر از او
براه فنا رفته اند غافل و ذاهل نگردد و بداند که دنیا خانهٔ گلی است که خانه ندارد

و مال کسی است که مال ندارد و جمع آن مال کسی حریص است که عقل ندارد و سعی
در کسب آن مال کسی دارد که اعتماد بر کرم خدا ندارد و بدنیا کسی اتصال طلبد
که علم ندارد و بر دنیا کسی حسد برد که فهم ندارد هر که در دنیا صحت دارد
بیمار است و هر که بیمار بود ببلای بد گرفتار هر که در دنیا فقیر است محزون است
و هر که غنی است مفتون ای عزیز خلق تو درین خانه پر بهانه نیست مگر از برای
غرضی خاص زیرا که ذات مقدس جناب الهی منزه است از عبث و بتحقیق که در
کتاب کریم و کلام لازم التکریم خود فرموده که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ •
یعنی خلق نکرده ام جن و انس را مگر از برای انکه عبادت کنند مرا و گردانیده است
این عبادت را وسیلهٔ اکتساب مثوبات ابدی و سعادات باقی سرمدی و سرمایه
این سودا اعمال خیر و زمان تجارت ایام عمر عزیز است ای عزیز زمان تجارت نظر
بسرمایه و سودی که از تحصیل سعادات باقی در نظر داری بسیار کوتاه است
پس اگر مشغول سازی تو خود را باین تجارت و بیدار باشی از خواب گران غفلت
بیدار بودن رجال و اهتمام کنی بشان اعمال صالحه اهتمام کردن ابدال هر اینه
امیدوار باشی بنصیب خود از سود آن سرمایه پس ضایع مگردان عمر عزیز خود را

در طلب

در طلب غیر آنچیز که از برای آن خلق شده ای عزیز تأمل کن و ببین خالقی را که
اوقات شریفت تلف شده و عمر عزیزت بغیر فایدهٔ اعمال صالحه که سود تجارت
تو جز آن نیست بسر آمده و بدانکه فایده نبیند و خنده بتو باز نگردد و انکه بمیرد
دیگر باره بدنیا رجوع نکند و چون از تو سعادتی که از برای آن خلق شده
فوت شده باشد فریاد از حسرتی که منقضی نشود و داد از اندوهی که پایان
نداشته باشد و افسوس از زیانکاری که هرگز زایل نگردد ای عزیز هرگاه
بر تو ظاهر سازند درجات گذشتگان را و بنظر تو آرند منازل مقربان را
و تو در اعمال صالحه تقصیر کرده باشی و از سود سرمایهٔ مناجات حقیقی تهی
دست ببازار قیامت در آیی پس قیاس کن این الم مصیبت ظاهر را بر آن الم جان
گزای اندوه باطن و از خود دفع کن صعبتر این دو الم را با انکه قدرت تو
بر دفع الم ظاهر بیش نیست و بر دفع سبب آن الم عمر فرسای باطنی قادر نیستی چنانچه
سید اوصیا علی مرتضی علیه التحیة والثنا فرموده است اِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَضَاءُ
وَأَنْتَ مَأْجُورٌ • وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَضَاءُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ • یعنی اگر
صبر کنی قضا بر تو جاری گردد و بسبب آن صبر مثاب و مأجور باشی و اگر جزع نمائی

بدستور قضا بر تو جاری گردد و بعلت آن جزع گناه کار و صاحب وزر شوی
پس غنیمت دان جوانی خود را قبل از آنکه به پیری رسی و صحت خود را پیش
از آنکه بیمار شوی و مرگ را پیوسته در پیش نظر دار و باعمال صالحه استعداد
ملاقات مرگ کن و مشغولی بغیر او را بگذار از برای آنکه مرگ روی بتو می آید
دون از دیگری و تامل کن در مضمون کریمهٔ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ
یعنی بدرستی که نیست برای آدمی مگر آنچه در آن سعی کند پس کوتاه کن امل خود را
و صالح گردان عمل خود را زیرا که در اغلب بزرگترین سببی از اسباب اهتمام در
اکتساب اموال و اولاد طول امل است و از این سبب است که سید انام علیه و آله السلام
بیکی از اصحاب هدایت انتساب فرموده اند إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ
وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ وَمِنْ
صِحَّتِكَ لِسُقْمِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا یعنی چون صباح کنی و روز کنی
با نفس خود حدیث شام مگوی و چون شام کنی حرف صباح با نفس خود در میان
منه و بگیر از حیات خود بجهت مرگ خود و از صحت خود برای بیماری خود زیرا که تو
چه دانی که فردا نام تو چه خواهد بود کنایه از آنکه چون صبح کرده باشی چه دانی که

تا شام زنده مانی و چون شام کنی که خبر داری که تا صبح باقی باشی پس در حیات
خود کاری کن که در وقت ممات بکار تو آید و در حین صحت از اعمال خیر معجونی
ترکیب کن که در زمان حلول مرض نافع تو شاید چه معلوم نیست که فردا نام تو
در دفتر اموات ثبت خواهد بود یا دفتر احیا و امیر المؤمنین و امام المسلمین علیه
صلوات الله وسلامه فرموده اند که إِنَّ أَشَدَّ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَصْلَتَانِ
اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ
الْأَمَلِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحُبَّ لِلدُّنْيَا یعنی بدرستی که شدیدترین چیزی که من
از آن بر شما می ترسم دو خصلت است یکی متابعت هوا و پیروی آرزوها و دیگر
طول امل اما سبب ترس بر شما از متابعت هوا آنکه متابعت هوا و پیروی
آرزوها آدمی را از طریق حق و راه راست میگرداند و بورطهای هایل عصیان
و بیغولهای پر خوف و بیم حرمان میرساند و اما بیم از طول امل بسبب آنکه طول
مورث دوستی دنیاست و دوستی دنیا وسیلهٔ محرومی از سعادت عقبی بعد
از آن فرموده اند أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَيُبْغِضُ وَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا
أَعْطَاهُ الْإِيمَانَ أَلَا إِنَّ لِلدِّينِ أَبْنَاءً وَلِلدُّنْيَا أَبْنَاءً فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ

الدِّينِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدِ ارْتَحَلَتْ مُوَلِّيَةً
أَلَا إِنَّ الْآخِرَةَ قَدِ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي يَوْمِ عَمَلٍ لَيْسَ فِيهِ حِسَابٌ
أَلَا وَإِنَّكُمْ تُسْأَلُونَ فِي يَوْمِ حِسَابٍ لَيْسَ فِيهِ عَمَلٌ یعنی آگاه باشید که
خداوند جل ذکره عطا میکند دنیا و نعمتهای آنرا بکسی که دوست میدارد
و بکسی که دشمن میدارد و چون دوست دارد بنده را از بندگان خود را عطا
میکند بآن بنده نعمت ایمان آگاه باشید که دین را فرزندان اند و دنیا را
نیز فرزندانند پس بگردانید خود را از فرزندان دین و مگردانید از فرزندان
دنیا آگاه باشید که دنیا بتحقیق که رحلت کرد از شما پشت بشما و بتحقیق که
کوچ کرد آخرت بسوی شما روی بشما آگاه باشید که شما هستید در روز عملی که در
او حساب نیست پس بر شما باد که بپرسید از اعمال صالحهٔ خود بروز حسابی که
در او عمل نیست کنایت از آنکه جمیع آنها واقع است ای عزیز این قسم لآلی که اینها
که از دریای عصمت و طهارت بکنار می آید از برای آنست که گوشوار گوش قبول گوش
بر آواز آن سخنان حق شود و بر آب و رنگ گوهر اخلاص و بندگی افزوده کار بپیش
گیرند که در هنگام نزول امر بکار رستگاری ایشان آید نمیدانی که دوستان و دشمنان

خدای عز و جل در دار دنیا بنعمتهای آن ممتحن از بسیار دوست صادق که با نعمت پادشاهی
شبها چون گدایان دست سؤال گشاده از بخشندهٔ بی منت نعمت نجات و رستگاری
میطلبید و بسا دشمن منافق که بنقد نعمتی که در دنیا باو عطا نموده اند متاع
دوری و تباهی و اسباب محرومی و روسیاهی خریداری میکند ای عزیز نعمت ایمان
نعمتی است که جز بدوستان نمیدهند و داغ جگر سوز حرمان بر دل این طایفهٔ عاصی نشان
ننهند ای عزیز اگر غرض از فرزندان دنیا در کلام معجز نظام آرزوها و خواهشها
و حب جاه و ریاست و تسلط و سروری و عجب و نخوت و تکبر و برتری و اشباه آن
بوده باشد دور نیست و مطلب از فرزندان دین اگر بندگی و اخلاص و فروتنی و
رضا بقضای الهی و فرمان پادشاهی و اعمال صالحه و امثال آن از فضایل جمیله باشد
بعید نه و بسا بود که چون آنحضرت خازن کنوز اسرار و گنجور گنجینهٔ اسرار اند گوهر سری
شاهوار در درج این الفاظ لؤلؤ مثال مخزون بوده باشند باری بر تقدیر نخست
سعادتمند کسی که خود را از فرزندان دین گرداند و خویش را از ابنای دنیا نداند
ای عزیز غرض از رحلت دنیا پشت بشما گویا آن بود که دنیا از سال و ماه و هفته
و روز و شب و ساعت و دقیقه هر نفس از بیچاره آدمی در گذر است و چندانکه

میرود از او دور شر میکردد پس پشت بر روی رحلت کرده باشد و سفر کردن آخرت
روی با نکس انکه هر نفس کامی است که روی با و سفر نموده باشد پس روی بوی آمده باشد
و چون چنین است کار خیر باید باری که از تو دور میشود و با عمال خیر بسازی و تهیه
مهمانی دوستی که روی بتو می آید بپردازی عزیز عمر از بودن در بر روز عملی که در او
حساب نیست دنیاست و از روز حسابی که در او عمل نیست آخرت زیرا که در دنیا
کردار عمل است از اعمال خیر و شر آنچه کنی او را و جزا نیابد و بدان از تو نپرسند و پاداش
آن ندهند بلکه در روزی که در او عمل نیست و حساب هست جزای اعمال خوب و زشت
بهر یک رسد پس چنان کن که تا راه عمل باز است و پای حساب در میان نیست حساب
عمر عزیز خود کرده باشی مگر در روزی که دست عمل کوتاه و پای حساب در میان خواهد
بود بناخن تاسف روی عمر عزیز نخراشی و بدان ای عزیز که بعرض اگر ترا محبوبی بود و
از تو مفارقت کند بناچار از برای تو الم و حزن آن جدایی باقی ماند و اگر با تو بود
و از باغ وصلش میوه مراد چینی ترا از حسن سلوک و مواسا و مدارا و جد و
اجتهاد در رضاجویی خاطر آن محبوب چاره نباشد تا بوسیله مراعات سلوک
پسندیده و رعایت جانب آن محبوب روزگار مواصلت نیکو گذرد و با وجود رعایت

این مراتب

این مراتب روزگار تو با آن محبوب از تنغیص علیتی خالی نباشد چرا که ببلای مفارقت
گرفتار باشی و پیوسته در طلب وصل بناکامی روزگار گذرانی و اگر بعهد مواصلتش
شیرین کامیت روزی باشد آن محبوب از راه مهربانی با محبت دیگر با از طریق ناز و
خود رایی روز سعادت را آینه تیره کرداند پس در ین صورت ناچار کردی که
محبوب دیگر بروی اختیار کنی و خاطر پریشان خود را بان محبوب جدید تسلی سازی
و جهد کنی تا آن محبوب ترا بحسن صحبت و دوام ملازمت و زیادتی انس بشناسد
مگر از راه مهر و مدارا و مواسا با تو درآید و ابواب مهربانی بر روی خاطر پریشانت
کشاید پس اگر محبوب چنین دست یابی سزاوار محبت آن بود که در محافظت اسباب
دوستی و اهتمام در رضاجویی خاطر آن محبوب و ایثار اوقات گرامی خود در مراعات
خواهشهای او و بذل جهد بتقدیم رسانی و خواهشهای خود را در بزم آن محبوب بکلی
بیگانه دانی و این معنی نباشد الا که غایت هر محبت و نهایت هر مقصد که آن مشغولی است
از همه محبتها و خواهشها بمحبت محبوب حقیقی و مصروف داشتن همت خود بسوی
آن محبت زیرا که این معانی دلیل است بر محبت خداوند عز اسمه چنانکه در کتاب کریم
و کلام لازم التکریم مبین باشد یحبهم و یحبونه والذین آمنوا اشد حبا لله

یعنی دوست میدارند مردمان محبوب خود را و محبوب نیز ایشان را دوست میدارد
و آنانی که ایمان آورده اند شدید تر است محبت ایشان بخدا تعالی از محبتی
که مردمان بمحبوب خود دارند با محبوب ایشان با ایشان دارد و پیشوای محبین یعنی
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله محبت او بنده محب و محبوب را از شرایط
ایمان کردانیده آنجا که فرموده لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله
احب الیه مما سواهما یعنی ایمان نیاورد یکی از شما تا نبوده باشد خدا و رسول
بسوی او دوستتر از ماسوای ایشان و غافل داند که معنی حب و دوستی
با وجود مکروه داشتن فعل محبوب و عدم رضا بارادها و در دل هیچکس
متحقق نگردد فکیف که آن محبوب از محب خود بان عدم رضا از روی حقیقت نه
از راه تکلف ناراضی بود ای عزیز در اخبار داود علیه السلام آمده است که یا داود
ابلغ اهل ارضی انی حبیب من احبنی و جلیس من جالسنی و مونس
لمن انس بذکری و صاحب لمن صاحبنی و مختار لمن اختارنی و مطیع لمن
اطاعنی یعنی ای داود برسان باهل زمین من که من دوستدار آن کسم
که مرا دوست دارد و همنشین آنم که با من همنشینی کند و مونس انکس باشم

که بذکر من

که بذکر من انس گیرد و مصاحبت نمایم با کسی که با من مصاحبت کند و اختیار
کنم کسی را که مرا اختیار کند و مطیع کسی باشم که اطاعت من نماید بعد از ان فرموده باشد
ما احبنی احد اعلم ذلک یقینا من قلبه الا قبلته لنفسی و احببته حبا
لا یتقدمه احد من خلقی من طلبنی بالحق وجدنی و من طلب غیری لم یجدنی
یعنی دوست ندارد مرا کسی و آن دوستی بر من از دل او یقین گردد مگر آنکه قبول کنم
او را از برای خود و دوستدارم او را دوستی که پیش از او دیگری را از خلق دوست
نداشته باشم انکسی که طلب من کند از راه حق مرا دریابد و انکه در طلب غیر من باشد
مرا در نیابد نعوذ بالله من هذا القلب پس خطاب باهل زمین کرده میفرماید
فارفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی
و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و آنسوا بی اونسکم و اسارع الی
محبتکم یعنی ترک کنید ای اهل زمین آنچیزی را که هستید بر آن از آنچه شما را
مغرور دارد از آرزوها و خواهشهای روی زمین و بیایید بسوی کرامت و مصاحبت
و مؤانست من و انس گیرید بمن تا من نیز بشما انس گیرم و شتاب نمایم بسوی محبت شما
و همچنین بعضی از صدیقین وحی فرموده اند که ان لی عبادا من عبیدی یحبونی

وَأُحِبُّهُمْ وَيَشْتَاقُونَ إِلَيَّ وَأَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ وَيَذْكُرُونِي وَأَذْكُرُهُمْ فَإِنْ
أَخَذْتَ طَرِيقَهُمْ أَحْبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتَ عَنْهُ مَقَتُّكَ. یعنی بدرستی که این کسان
هستند که دوست میدارند مرا و من نیز ایشان را دوست میدارم و مشتاقند
بسوی من و من نیز اشتیاق ایشان دارم و پیوسته بذکر من مشغول اند و من نیز
ذکر ایشان میکنم پس اگر تو نیز طریقی که ایشان دارند اختیار کنی ترا نیز مانند ایشان
دوست دارم و اگر از راه سلوک آن طایفه عدول نمایی ترا دشمن دارم پس آن
صدّیق در مناجات گفت ای پروردگار من علامت آن طایفهٔ علیّه چیست و ایشان را
از دیگران بچه توان شناخت خطاب آمد که يُرَاعُونَ الظِّلَالَ بِالنَّهَارِ كَمَا يُرَاعِي الشَّفِيقُ
غَنَمَهُ وَيَحِنُّونَ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ كَمَا تَحِنُّ الطُّيُورُ إِلَى أَوْكَارِهَا عِنْدَ الْغُرُوبِ
فَإِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ وَاخْتَلَطَ الظَّلَامُ وَفُرِشَتِ الْفُرُشُ وَنُصِبَتِ الْأَسِرَّةُ وَخَلَا
كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ نَصَبُوا إِلَيَّ أَقْدَامَهُمْ وَافْتَرَشُوا إِلَيَّ وُجُوهَهُمْ وَنَاجَوْنِي
بِكَلَامِي وَتَمَلَّقُونِي بِإِنْعَامِي. یعنی آن طایفهٔ جلیله رعایت میکنند سایها را در روز
از برای تحقیق دخول وقت نمازهایی که در روز گذارده می شود مانند راعی مشفق
که گوسفندان خود را دوست میدارند و شادی مینمایند بسوی غروب آفتاب

از برای دریافت

از برای دریافت سعادت گذاردن نمازهای شب مانند دوستی و شادی مرغان
بسوی آشیانهای خود در وقت غروب آفتاب پس چون شب ایشان را در آید و
تاریکیها بیکدیگر مخلوط گردد و فرشهای خواب گسترانیده شود و سریرهای
آرام و استراحت را نصب نمایند و هر دوستی با دوست خود خلوت گزیند
آن طایفهٔ علیّه قدمهای خود را بسوی من نصب نمایند اشارت بانکه در نماز بقیام
قیام نمایند و در ساحت شوق جلال من رویهای خود را بگسترانند کنایه از آنکه
در نماز بسجود مشغول گردند و بکلام من با من مناجات کنند و راز دل گویند
مشعر بانکه بتلاوت آیات بیّنات در نماز و غیر آن مواظبت نمایند و بنعمتهایی که
از من بایشان نازل گردیده بجناب جلال کبریای من تملّق و فروتنی کنند بعد از ان
از کیفیت حال ایشان اخبار میفرماید که آن بندگان خاص در حالت نصب اقدام
و فرش وجوه و مناجات و عرض نیاز می باشند مَا بَيْنَ صَارِخٍ وَبَاكٍ وَبَيْنَ
مُتَأَوِّهٍ وَشَاكٍ وَبَيْنَ قَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَبَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ بِعَيْنِي مَا يَتَحَمَّلُونَ
مِنْ أَجْلِي وَبِسَمْعِي مَا يَشْتَكُونَ مِنْ حُبِّي. یعنی می باشند در میانه ناله و گریه اشاره
بانکه ساعتی از سموم بلا انگیز بادیهٔ هجران نالان باشند و لحظهٔ از آتش حرمان سوز

و ادی اشتیاق گریان و می باشند در میانهٔ کشیدن آههای آتشبار و شکایتهای
بی پایان از دل بیقرار کنایه از انکه زمانی از شدت مفارقت اتصال بعالم حقیقت
آه می کشند و زمانی از اندوه بی پایان صحرای خونخوار حرمان شکایت می نمایند
و می باشند در میانه قائم و قاعد و راکع و ساجد یعنی در نمازهای خود گاه به
قیام قیام می نمایند و گاه از برای تشهد و تعقیب نشسته می باشند و ساعتی در
رکوع اند و زمانی در سجود و سعادت این حالات ایشان را روزی و نصیب است
با چشمی چند که اشکهای خونچکان را تحمل مینمایند از برای من و با گوشی چند
که با آن گوشها شکایت دارند از محبت من بعد از ان در مقام عطا و احسان
نسبت باین طایفهٔ عالیشان میفرماید أَقَلُّ مَا أُعْطِيهِمْ ثَلَاثًا الْأَوَّلُ أَقْذِفُ
مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيُخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أُخْبِرُ عَنْهُمْ وَالثَّانِي لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرَضُونَ وَمَا فِيهَا مَوَارِيثَهُمْ لَاسْتَقْلَلْتُهَا لَهُمْ وَالثَّالِثُ أُقْبِلُ بِوَجْهِي
إِلَيْهِمْ أَتَرَى مَنْ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِي يَعْلَمُ أَنَّهُ كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ أُعْطِيَهُ. یعنی کمترین
نعمتی از نعمتها و حقیرترین چیزی از چیزها که من بایشان عطا میکنم سه چیز است
اوّل انکه از نور باهر الظهور خود در دلهای ایشان میریزم پس بسبب نازل گردانیدن

آن نور

آن نور از من خبر میدهند چنانچه من از ایشان خبر میدهم و بر سرّ و علانیهٔ
ایشان اطلاع دارم دوم آنکه اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست از
مواریث ایشان بوده باشد استقلال آن می نمایم کنایه از آنکه چنانچه میراث پدران
و مادران مخصوص فرزندان است اگر آن طایفهٔ علیّه آسمانها و زمینها و آنچه در
آنهاست بانطریق خواهند بایشان ارزانی میدارم و دیگری را با آن قوم شریک
نمیسازم سیّم آنکه بوجه جمال عنایت بی غایت خود بسوی ایشان اقبال مینمایم و
ایشان را از خودی خود چنانچه خواهند می ربایم آیا نمی بینی آنکس را که من بروی خود
بسوی او اقبال کنم دانا میگردد بانکه هر اراده که کند و هر حاجتی که طلبد و هر آرزوی
که بخاطر گذراند باو عطا کرده شود و دست در دامن هیچگونه امیدی و آرزوی نزند مگر
آنکه در کنارش جای دهم ای عزیز اگر دل دردمندت بنوشدارو تأمل این سخنان
عیسی از مرض جهل بر نیاید دیگر بکدام دوا مداوا ممکن باشد و اگر دیدهٔ بینشت
بسرمهٔ تفکر درین گرامی نصایح روشن نگردد آیا بکدام توتیا روشنی فزاید و لنعم ما قال
ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است. و هیهنا نقطع الکلام فی المقدمة.
و نشرع فی الابواب بعون الله الملک الوهاب.

باب اوّل در بیان عوضهایی که حاصل میگردد از مرگ اولاد و آنچه
نزدیک باشد باین مقصود و مراد بدان ای عزیز که جناب جلال کبریای سبحانی
جلّ شانه خداوندی است عادل و حکیم بر حق و جواد و غنیّ مطلق پس لایق بکمال ذات
و جمیل صفات آنحضرت نباشد که بر بندهٔ مؤمن خود در دار دنیا چیزی از
بلا و اگر چه بسیار کم باشد نازل گرداند و پس از آن بآن بندهٔ مؤمن
زیاده از محنت آن بلا نعمتهای بیکران از رحمتهای بی پایان و مغفرت و
رضوان و بهشت جاویدان ندهد زیرا که اگر آن بلا را بر بندهٔ مؤمن نازل
گرداند و در عوض آن نعمتهای بیکران احسان ننماید هر آینه ظالم بوده و بر آن
بندهٔ مؤمن ظلم نموده باشد و اگر عوض بقدر آن بلا عطا کند ارتکاب فعل
عبثی نموده باشد و آن ذات مقدس خود از احتمال این تخیلات فاسده
باطله مبرّا است پس محقق شد که عوض بلایی که در دار دنیا بر مؤمنان نازل
میگردد زیاده بر آن بلا در دار عقبی رحمت بی منتها و نعم لا یُعَدُّ وَلا یُحْصی
و جنّتا علی عوض کرامت میفرماید چنانچه از حضرت خاتم الانبیاء صلعم
حدیثی مشعر بر این معنی زیاده بر سی کس از اصحاب هدایت انتساب روایت نموده اند

که آنحضرت

که آنحضرت فرموده که اِنَّ الْمُؤمِنَ لَوْ یَعْلَمُ ما اَعَدَّ اللهُ لَهُ عَلَی الْبَلاءِ لَتَمَنّی
اَنَّهُ فی دارِ الدُّنیا قُرِضَ بِالْمَقاریضِ یعنی بدرستی که اگر مؤمن میدانست
و علم میداشت بآن نعمتهایی که آماده گردانیده است خدای تعالی بسبب نزول
بلا از برای او هر آینه تمنای آن میکرد که در دار دنیا اعضای او بمقراضها
چیده شود اشاره بانکه چندانکه اَلَم بلا و رنج عنا افزون تر مرهم عطا در عالم
بقا بیشتر و بنا بر آنکه مضمون صدق مشحون این اشارت وافی بشارت
در این مقام بلا رسید کان عالم امتحان را عطایی است ارجمند اکنون در بیان
عوضهای حاصله بر فوت اولاد و ما یترتّب بِهذَا الْمُرادِ شروع میرود و مِنْهُ
الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفیقُ **حدیث اوّل** روایت کرده شیخ صدوق ابن بابویه القمی
باسناد خود از عمر بن عبینه سلمی و او روایت نموده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و گفته که من از آنحضرت شنیدم که فرمودند اَیُّما رَجُلٍ قَدَّمَ ثَلٰثَةَ اَوْلادٍ لَمْ یَبْلُغُوا
الْحِنْثَ اَوِ امْرَأَةٍ قَدَّمَتْ ثَلٰثَةَ اَوْلادٍ فَهُمْ حِجابٌ یَسْتُرُونَهُ مِنَ النّارِ
یعنی هر مردی که سه فرزند او پیش از او فوت شده باشد و آن فرزندان
بمعصیت و گناه نرسیده باشند کنایه از آنکه بسن تمیز نرسیده باشند که بر ایشان

گناه نوشته شود یا زنی که سه طفل از او رفته باشد آن فرزندان خواهند بود
از برای آن مرد و زن حجابی که نگاه دارد ایشان را از آتش دوزخ ان شاء الله
حدیث دیگر از ابو ذر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند
که گرفتاران مصیبت فقدا ولاد بجنّت اعلی امیدوار باشند که مٰا مِنْ مُسْلِمَیْنِ
یَفْقِدانِ عَلَیْهِما ثَلٰثَةَ اَوْلادٍ لَمْ یَبْلُغُوا الْحِنْثَ اِلاّ اَدْخَلَهُمَا اللهُ الْجَنَّةَ
بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ یعنی نبوده باشند دو مسلمان که سه فرزند ایشان بحد بلوغ نارسیده
پیش از ایشان فوت شود مگر آنکه خدای تعالی داخل کند ایشان را در بهشت عنبر سرشت
بفضل و رحمت بیکران خود **حدیث دیگر** روایت کرده شیخ صدوق از جابر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود مَنْ قَدَّمَ اَوْلاداً یَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللهِ حَجَبُوهُ
مِنَ النّارِ بِاِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی اگر پیش از کسی فرزندان او فوت شوند و او فوت
فرزندان خود را منفعتی و کفایتی نزد خدای تعالی داند هر آینه حجاب میشوند آن فرزندان
واو را از آتش دوزخ باذن و رخصت خدای عز و جل **حدیث دیگر** از علی بن جلیس
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود وَلَدٌ واحِدٌ یُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ
اَفْضَلُ مِنْ سَبْعینَ یَخْلُفُونَهُ مِنْ بَعْدِهِ کُلُّهُمْ قَدْ رَکِبَ الْخَیْلَ وَقاتَلَ فی

سبیل

فی سَبیلِ اللهِ یعنی یک فرزند که پیش از مرد بمیرد و فدای روح افزای وَاللهُ یَدْعُو اِلی
دارِ السَّلامِ را بگوش هوش در یابد و از برای آن مرد بهتر است از هفتاد فرزند که
بعد از او باقی مانند و مجموع ایشان بر اسبان سوار شوند و در راه خدا جهاد نمایند
حدیث دیگر هم از آنحضرت مروی است که فرمود ثَوابُ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَلَدِهِ
الْجَنَّةُ صَبَرَ اَوْ لَمْ یَصْبِرْ یعنی ثواب مؤمن از مرگ فرزند بهشت عنبر سرشت است
خواه بر آن مصیبت صبر نماید و خواه ننماید **حدیث دیگر** هم از آنحضرت روایت شده
که فرمود مَنْ اُصیبَ بِمُصیبَةٍ جَزَعَ عَلَیْها اَوْ لَمْ یَجْزَعْ صَبَرَ عَلَیْها اَوْ لَمْ
یَصْبِرْ کانَ ثَوابُهُ مِنَ اللهِ الْجَنَّةَ یعنی هر آنکه بمصیبتی گرفتار شود خواه
در آن مصیبت جزع کند و خواه جزع نکند و خواه صبر کند و خواه صبر نکند
خواهد بود ثواب او از خدای تعالی بهشت باقی و سعادت ابدی **حدیث دیگر**
هم از آنحضرت مروی است که فرموده وَلَدٌ واحِدٌ یُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ اَفْضَلُ مِنْ
سَبْعینَ وَلَداً یَبْقَوْنَ بَعْدَهُ یُدْرِکُونَ الْقائِمَ عَلَیْهِ السَّلامُ یعنی یک فرزند که پیش
از مرد بمیرد از برای آن مرد بهتر است از هفتاد فرزند که بعد از او باقی باشند
و ادراک سعادت زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام نمایند و حدیث مذکور شیخ

در مفتاح هذا این رساله مذکور شد حدیث دیگر از نهدی و او باسناد خود از
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمودند که مَا نَزَلَ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ
وَالْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا عَلَيْهِ
خَطِيئَةٌ یعنی نازل نمیگردد بلا بر مؤمن و مؤمنه خواه آن بلا بر نفس ایشان
نازل شده باشد از کوفتها و المها و خواه بر مال ایشان از ضیع و نقصان
و خواه بر فرزندان ایشان از فوت و فقدان هر اینه ملاقات خواهند کرد
با خدای عز و جل و با ایشان هیچ گونه گناهی نخواهد بود حدیث دیگر
از محمد بن خالد و او از پدر خود و جد خود که از جمله اصحاب هدایت انتساب بوده
و گفته که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمود که اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا
سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللهِ تَعَالَى مَنْزِلَةٌ فَلَمْ يَبْلُغْهَا بِعَمَلٍ ابْتَلَاهُ فِي جَسَدِهِ اَوْ
فِي مَالِهِ اَوْ فِي وَلَدِهِ ثُمَّ صَبَّرَهُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى يَبْلُغَهُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي سَبَقَتْ
لَهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی چون از جناب الهی بر بنده از بندگان سبقت کرد
منزلتی که نا بر آنکه در علم غیبی از برای او رتبه و منزلتی مقدر شده باشد
و نرسد با آن رتبه و منزلت از راه عملی از اعمال خیر پس آن بنده را ببلائی مبتلا

کرداند از بدن یا مال یا اولاد او و بعد از آن او را بر آن بلا صبر فرماید تا آن
بنده بسبب نزول آن بلا با آن رتبه و منزلت برسد که از برای او مقدر شده بود
حدیث دیگر از ثوبان مولی رسول الله ص که گفت از آنحضرت شنیدم که فرمودند
بَخٍ بَخٍ خَمْسٌ مَا اَثْقَلَهُنَّ فِي الْمِيزَانِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَسُبْحَانَ اللهِ وَاللهُ
اَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ يُتَوَفَّى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فَيَحْتَسِبُهُ یعنی چه
نیکو و شایسته است چه نیکو و شایسته است پنج چیز و چه گران میگردانند آن پنج
چیز میزان اعمال خیر را اول لا اله الا الله دویم سبحان الله سیم الله اکبر
چهارم الحمد لله پنجم موت فرزند صالح از برای مرد مسلم بشرطی که آن مرد
آن فرزند را نزد خدا تعالی حسبة و کفایتی شمرد و در آن مصیبت بقضای الهی راضی
گردد حدیث دیگر از عبد الله بن سمره از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
که آنحضرت فرمودند که اِنِّي رَاَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَبًا فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا وَفِيهِ
رَاَيْتُ رَجُلًا مِنْ اُمَّتِي قَدْ خَفَّ مِيزَانُهُ فَجَاءَ اَفْرَاطُهُ فَثَقَّلَ مِيزَانَهُ
یعنی بدرستی که در شب گذشته دیدم عجیبی پس ذکر فرمودند حدیثی طولانی
و از جمله آن حدیث بود که مردی را از امت خود دیدم که میزان اعمال خیر او سبک بود

پس آمدند افراط او یعنی اولاد او که پیشتر از او فوت شده بودند پس ثقیل کردانیدند
میزان اعمال خیر او را حدیث دیگر از سهل بن حنیف از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که آنحضرت فرمودند که تَزَوَّجُوا فَاِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْاُمَمَ حَتَّى اَنَّ السِّقْطَ
يَظَلُّ مُحْبَنْطِئًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ اُدْخُلْ فَيَقُولُ لَا حَتَّى يَدْخُلَ اَبَوَايَ یعنی
تزویج اختیار کنید که بدرستی که من مباهات میکنم بکثرت و بسیاری شما بر
سایر امتهای گذشته هر چند که آن کثرت بعض زندان شما باشد که از رحم مادران
ساقط شده باشند زیرا که روز بشب میرسانند آن سقط خشمگین و منتظر بر در
بهشت با او میگویند که داخل بهشت شو آن سقط در جواب میگوید که داخل نمی
شوم مادام که پدر و مادر من داخل نکردند حدیث دیگر از معویة بن حیدة
القشیری از رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمودند که سَوْدَاءُ وَلُودٌ خَيْرٌ
مِنْ حَسْنَاءَ لَا تَلِدُ اِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْاُمَمَ حَتَّى اَنَّ السِّقْطَ لَيَظَلُّ مُحْبَنْطِئًا عَلَى
بَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ اُدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ اَنَا وَاَبَوَايَ فَيُقَالُ اَنْتَ وَاَبَوَاكَ
یعنی زن سیاهی که زاینده باشد بهتر است از زن صاحب حسنی که او را فرزند نمی شده
باشد بدرستی که من مباهات میکنم بکثرت شما بر سایر امم هر چند سقط باشد

واز ارحام مادران ساقط گشته بدرستی که آن سقط روز بشب میرساند بر در
بهشت خشمگین و منتظر با او میگویند که داخل بهشت شو پس او میگوید که من
و پدر و مادر من گناه بر آنکه داخل نمیشوم مادام که پدر و مادر من داخل
نشوند پس با او میگویند که تو و پدر و مادر تو اشاره بانکه هر سه داخل شوید
حدیث دیگر از عبد الملک بن عمیر از جمعی روایت کرده که مردی بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله فلان زن را خواستگاری نمودم
و او مرا از خود نهی کرد پس آمد مرتبه دیگر بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله
فلان زن را خواستگاری نمودم و او مرا از خود نهی کرد و چون مرتبه سیم بخدمت
آنحضرت آمده شکایت کرد آنحضرت فرمود سَوْدَاءُ وَلُودٌ فَتِيَّةٌ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ
غَاقِرٍ حَسْنَاءَ یعنی زن سیاه فتیح الوجه زاینده نزد من دوستر است از زن
جمیله صاحب جمال نازاینده آنگاه فرمودند اَمَا عَلِمْتَ اَنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْاُمَمَ
حَتَّى اَنَّ السِّقْطَ لَيَبْقَى مُحْبَنْطِئًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ اُدْخُلْ فَيَقُولُ لَا
حَتَّى يَدْخُلَ اَبَوَايَ فَيُشَفَّعُ فِيهِمَا فَيَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ یعنی آیا نمیدانی تو که
من مباهات مینمایم به بسیاری شما بر سایر امم هر چند آن کثرت بوده باشد

از سقط ارحام مادران زیرا که آن سقط بر در بهشت خشمگین و منتظر می باشد
پس با او میگویند که داخل شو بعد از آن او در جواب میگوید که داخل نمیشوم
تا داخل نشوند پدر و مادر من انگاه از برای ایشان شفاعت میکنند و داخل
میشوند در بهشت و بنا بر مضامین صدق این احادیث مذکوره و سایر احادیث که
از حضرت رسالت روایت شده سهل بن حنظلیه که از جمله صحابه بخت برگشته است
چون او را فرزند نمیشده گفته لان یولد لی فی الاسلام ولو سقط احتسبه
عند الله احب الی من ان یکون لی الدنیا جمیعها و ما فیها یعنی اگر مرا در
اسلام فرزندی متولد میشد هر چند سقط می بود و او را نزد خدای عز و جل
حسبه و کفایه می شمردم از برای من دوستر بود از دنیا و از جمیع آنچه در او است
از نعمتها و خواستها **حدیث دیگر** از عبادة بن صامت از حضرت رسول
که آنحضرت فرمودند که والنفساء یجرها ولدها یوم القیمة بسررها الی الجنة.
یعنی زن نفسا را که فرزند هنگام تولد قبل از بریدن ناف فوت شده باشد
میکشد آن فرزند بریدن ناف خود که قابله قطع مینماید روز قیامت مادر
خود را بسوی بهشت **حدیث دیگر** از عمر بن شعیب از پدر و جد خود از

حضرت رسول الله

حضرت رسول الله که آنحضرت فرمودند که من قدم من صلبه ذکرا لم یبلغ
الحنث کان افضل من ان یخلف من بعده مائة کلهم یجاهدون فی
سبیل الله لا تسکن روعتهم الی یوم القیمة یعنی پیش از مرد اگر پسری از او
فوت شود که هنوز بلوغ نرسیده باشد از برای آنمرد بهتر است از صد پسر که
بعد از او باقی باشند و مجموع آنها در راه خدا تعالی جهاد نمایند و تا روز قیامت
خوف ایشان ساکن نگردد **حدیث دیگر** از امام حسن علیه السلام از رسول خدا
که آنحضرت فرمودند که لان اقدم سقطا احب الی من ان اخلف مائة فارس
کلهم یقاتلون فی سبیل الله یعنی اگر من تقدیم نماید سقطی نزد من دوستر است
از آنکه صد فرزند بعد از من بمانند و مجموع آنها در راه خدا جهاد نمایند
حدیث دیگر از ایوب بن موسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت به
زبیر فرمودند که یا زبیر انک ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدک من
ولدک مائة کلهم علی فرس یجاهدون فی سبیل الله یعنی ای زبیر بدرستی که
از برای تو اگر سقطی تقدیم نماید بهتر است از آنکه بمانند بعد از تو از اولاد تو
صد کس که مجموع ایشان بر اسبان سوار بوده در راه خدا تعالی جهاد نمایند.

حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که یقال للولدان
یوم القیمة ادخلوا الجنة فیقولون یا رب حتی یدخل آباؤنا و امهاتنا
قال فیأتون فیقول الله عز و جل ما لی اراهم محبنطئین ادخلوا الجنة
فیقولون یا رب آباؤنا فیقول الله تعالی ادخلوا الجنة انتم و آباؤکم.
یعنی میگویند بفرزندان مردمان روز قیامت که داخل بهشت شوید پس ایشان
میگویند که ای پروردگار ما داخل بهشت نمیشویم ما دام که پدران و مادران ما
داخل نشوند پس آنحضرت فرمود که آن فرزندان بمادر و پدر خود میرسند پس خدای
عز و جل با ایشان میگوید که چیست که ایشان را خشمگین و انتظار برنده مشاهده
مینمایم پس دیگر باره خطاب میرسد که داخل بهشت شوید ایشان می گویند که ای
پروردگار ما پدران ما کجا اند از آنکه تا پدران ما داخل بهشت نشوند ما داخل
نمیشویم پس جناب اقدس الهی میفرماید که داخل بهشت شوید شما و پدران شما
حدیث دیگر از عبید بن عمیر اللیثی از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم که فرمودند
اذا کان یوم القیمة خرج ولدان المسلمین من الجنة بایدیهم الشراب قال
فیقول لهم الناس اسقونا اسقونا فیقولون ابوینا ابوینا قال حتی

السقط

السقط محبنطئا بباب الجنة فیقول لا ادخل حتی یدخل ابوای یعنی چون
روز قیامت شود و مردم بتشنگی آن روز در مانند فرزندان مسلمانان از
بهشت بیرون آیند و قدحهای مملو از شراب بهشت در دست ایشان بوده باشد
پس مردمان با ایشان گویند ما را آب دهید ایشان گویند که ما پدران و مادران
خود را آب دهیم انگاه آنحضرت فرمودند که تا فرزندان که از ارحام مادران ساقط
شده باشند خشمگین و منتظر بر در بهشت ایستاده گویند که داخل بهشت نمی
شویم تا آنکه مادر و پدر ما داخل کردند **حدیث دیگر** از انس بن مالک
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اذا کان یوم القیمة
نودی فی اطفال المؤمنین والمسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون
من قبورهم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون ربنا و والدینا
معنا ثم ینادی فیهم فی الثانیة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون ربنا و
والدینا معنا فیقول فی الثالثة و والدیکم معکم فیثب کل طفل الی والدیه
فیاخذون بایدیهم فیدخلون بهم الجنة فهم اعرف باباءهم و امهاتهم
یومئذ من اولادکم الذین فی بیوتکم. یعنی چون روز قیامت شود

ندا داده شوند اطفال مؤمنین و مسلمین بانکه از قبرهای خود بیرون آیند
پس ایشان از قبرهای خود بیرون آیند بعد از آن منادی در میان ایشان
ندا کند که فوج فوج متفرق بسوی بهشت روان شوید ایشان گویند که ای
پروردگار ما پدر و مادر ما با ما همراه باشند بعد از آن منادی در میانه
ایشان مرتبهٔ دوم ندا کند که روان شوید بسوی بهشت فوج فوج متفرق پس دیگر
باره ایشان گویند که ای پروردگار ما پدر و مادر ما با ما همراه باشند کنایه از آنکه
ما بی پدر و مادر خود داخل بهشت نمیگردیم پس در مرتبهٔ سیم بعد از ندای
منادی و جواب اطفال خطاب آید که پدر و مادر شما با شما همراه باشند پس هر طفلی
از اطفال بتعجیل بسوی پدر و مادر خود دوان گردند و دست ایشان را گرفته داخل
بهشت عنبرسرشت شوند و آن اطفال در آن روز بمادر و پدر خود داناتر و شناساتر
باشند از فرزندان شما اگر در دنیا در منازل و خانهای شما هستند **حدیث دیگر**
از انس بن مالک که مردی با طفلی از فرزندان خود بخدمت حضرت رسول صلعم می آمد
از قضا آن طفل فوت شد و آنمرد بنا بر قضیهٔ ارتحال آن طفل از ادراک
سعادت خدمت آنحضرت تخلف نمود پس آنحضرت از حال آنمرد سؤال فرموده

اصحاب

اصحاب هدایت انتساب معروض داشتند که یا رسول الله آن کودک که آنمرد باتفاق
او بمجلس سامی حاضر میشد درگذشت و گویا که سبب تخلف از دریافت سعادت خدمت
فوت آن کودک باشد پس آنحضرت فرمودند که چرا مرا از واقعهٔ آن کودک اخبار
ننمودید برخیزید تا بسوی برادر خود رفته او را تعزیت دهیم پس چون آنحضرت
بر آنمرد داخل شد آنمرد را محزون و شکسته خاطر دید پس او را تعزیت رسانید
آن مرد گفت یا رسول الله من با آن طفل از راه ضعف پیری و بسیاری سال خود امیدوار
بودم پس آنحضرت فرمودند که أَمَا يَسُرُّكَ أَنْ يَكُونَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِإِزَائِكَ فَيُقَالُ
لَهُ اُدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ وَأَبَوَايَ فَلَا يَزَالُ يَشْفَعُ حَتَّى يُشَفِّعَهُ اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ فِيكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَمِيعًا الْجَنَّةَ یعنی آیا خوشحال نمیگرداند ترا اینکه بوده باشد
آن کودک روز قیامت در برابر تو پس باو گویند که داخل بهشت شو پس او گوید که
ای پروردگار من با پدر و مادر من و پیوسته شفاعت شما کند تا آنکه خدای تعالی
شفاعت او را در بارهٔ شما قبول کند و مجموع شما را داخل بهشت گرداند
حدیث دیگر از انس مذکور که او گفت که یکی از فرزندان عثمان بن مظعون
فوت شد و بسبب بسیاری حزن و اندوه بر فوت آن کودک مسجدی از برای خود

در خانهٔ خود اختیار کرد تا در آن مسجد بعبادت مشغول باشد و چون این خبر
بشفیع روز محشر علیه صلوات الله الملک الاکبر رسید عثمان را مخاطب ساخته
فرمود که يَا عُثْمٰنُ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ
أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يَا عُثْمٰنَ بْنَ مَظْعُونٍ إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ وَ
لِلنَّارِ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ أَفَمَا يَسُرُّكَ أَنْ لَا تَأْتِيَ بَابًا مِنْهَا إِلَّا وَجَدْتَ ابْنَكَ
إِلَى جَنْبِهِ آخِذًا بِحُجْزَتِكَ وَيَسْتَشْفِعُ لَكَ إِلَى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ یعنی ای عثمان
بدرستی که خدای تعالی از برای ما رهبانیت ننوشته است و جز این نیست که
رهبانیت امت من جهاد است در راه خدا ای پسر مظعون آیا ترا خوشحال نمی
گرداند اینکه نیایی بهیچ یک از این درها مگر آنکه بیابی فرزند فوت شدهٔ خود را
در پهلوی خود و دست زده باشد در کمر تو و طلب شفاعت کند از برای تو
از پروردگار تو و چون آنحضرت از تقریر این کلمات فارغ شدند فضل
که یکی از اصحاب هدایت انتساب بود گفت یا رسول الله این مرتبهٔ بلند
ما را نیز از افراد ما هست یا مخصوص عثمان است پس آنحضرت فرمودند
که نعم لِمَنْ صَبَرَ مِنْكُمْ وَاحْتَسَبَ یعنی آری این سعادت از برای کسی مهیا

و آماده است

و آماده است از شما که بر فوت اولاد و فرزندان خود صبر کند و آنرا
نزد پروردگار خود حسبه و کفایتی شمرد **حدیث دیگر** از قرة بن
ایاس که مردی از انصار با پسری که داشت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
می آمد پس آنحضرت روزی با آنمرد گفت که ای فلان آیا دوست میداری این
کودک را آن مرد گفت بلی یا رسول الله دوست میدارم شما را همچنانکه دوست
میدارم این کودک را پس آنمرد با آن کودک از خدمت آنحضرت ناپیدا شدند
و ترک دریافت سعادت خدمت آنحضرت نمودند پس آنحضرت از حال ایشان
سؤال فرمود اصحاب هدایت انتساب معروض داشتند که یا رسول الله آن کودک
که باتفاق آن مرد بسعادت خدمت فایز میشد فوت شده و گویا سبب
تخلف آنمرد از آستان عرش نشان فوت آن طفل شده باشد پس آنحضرت
فرمودند که أَمَا يُرْضِيكَ أَوَلَا يُرْضِيكَ أَلَّا يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ
إِلَّا جَاءَ حَتَّى يَفْتَحَهُ لَهُ یعنی اگر آن مرد بفوت آن کودک راضی باشد و اگر راضی
نباشد نیاید بهیچ دری از درهای بهشت مگر آنکه بیابد او را آن کودک
تا آنکه بگشاید آن در را از برای او پس مردی گفت یا رسول الله این سعادت

تنها او را روزی شود یا از برای همهٔ ما که بفوت فرزندان ممتحن شده باشیم
مبشر خواهد بود آنحضرت فرمودند که بَلْ لِكُلِّكُمْ یعنی بلکه از برای همهٔ شما
این سعادت آماده خواهد بود حدیث دیگر از بیهقی که در عهد خجسته
شفیع روز جزا علیه من الصلوات اکملها در حینی که آنحضرت بر مسند رسالت تکیه
میفرمودند و اصحاب هدایت انتساب مانند کواکب که بر گرد ماه جهان افروز حلقه
بندد بر گرد آنحضرت حلقه می بستند مردی در میان ایشان بود که در حین
حضور مجلس سامی آنحضرت طفل صغیری همراه داشت که پیوسته از دنبال او می آمد
و در آن محفل گرامی در پهلوی آن مرد می نشست از قضا آن کودک را اجل فرا
رسید و پیش از پدر رخت بجهان باقی کشید پس آمرد بسبب فوت آن کودک
و وقوع آن مصیبت و ازدیاد حزن و اندوه ترک آمدن مجلس سامی رسول گرامی
نمود پس آنحضرت در مقام استفسار از حال آمرد فرمودند که چه واقع شده که
فلانی یعنی آن مرد را نمی بینم پس جمعی معروض داشتند که یا رسول الله آن طفل که
برفاقت او در مجلس سامی حاضر می شد از او فوت شده و بسبب فرط حزن و ملال
بر مصیبت آن کودک ترک آمدن بمجلس همایون نموده پس آنحضرت با آن مرد

ملاقات

ملاقات فرموده بعد از استفسار احوال آمرد و اطلاع بر اشتغال آن کودک او را
تعزیت رسانیدند و فرمودند که یا فُلانُ أَيُّما كانَ أَحَبَّ إِلَيْكَ أَنْ تَمَتَّعَ بِهِ عُمُرَكَ أَوْ لا
تَأْتِيَ غَدًا بابًا مِنْ أَبْوابِ الجَنَّةِ إِلّا وَجَدْتَهُ قَدْ سَبَقَكَ إِلَيْهِ فَفَتَحَهُ لَكَ یعنی
ای فلان آیا کدام بر تو دوستر است اینکه تمتع حاصل کنی با آن کودک در مدت
حیات خود یا نیابی روز قیامت هیچ دری از درهای بهشت مگر آنکه دریابی
آن کودک را که بر تو سبقت گرفته باشد بآمدن بسوی آن در پس بگشاید از برای
تو آن در را آن مرد گفت یا رسول الله آن میخواهم که آن کودک بآمدن
بر در بهشت بر من سبقت گیرد و اینمعنی بر من دوستر است پس مردی
از انصار برخواست و گفت یا نبی الله این سعادت خاص از برای این
مرد است یا از برای کسی است از مسلمانان که طفل مسلمانی از او فوت
شده باشد آنحضرت فرمودند که بلکه از برای کسی است که طفل مسلمانی
از او فوت شده باشد حدیث دیگر از زرارة بن اوفی که حضرت
رسول مردی را از اصحاب بفوت فرزند او تعزیت رسانیدند و فرمود
که آجَرَكَ اللهُ وَأَعْظَمَ لَكَ الأَجْرَ یعنی خدای عز و جل بر این مصیبت ترا

اجر و ثواب کرامت کند و بزرگ گرداند از برای تو اجر این واقعه را پس آن
مرد گفت یا رسول الله من مردی پیرم و از عمر من بسیار گذشته و آن
کودک از برای من کافی بود پس آنحضرت فرمودند که أَيَسُرُّكَ أَنْ يَسْتَبِرَ
بِكَ أَوْ يَتَلَقّاكَ مِنْ أَبْوابِ الجَنَّةِ بِالكَأْسِ یعنی آیا خوشحال میباشی از دیدن اینکه
آن کودک با تو بشر کند در مدت حیات و با تو باشد یا اینکه ملاقات
کند با تو در هر یک از درهای بهشت با کاسهای شراب بی خمار بهشت آمرد
گفت یا رسول الله این نعمت بفوت آن کودک چه کس نصیب من گرداند آنحضرت
فرمود اللهُ لَكَ بِهِ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ ماتَ لَهُ وَلَدٌ فِي الإِسْلامِ یعنی خدای عز و جل
این نعمت بسبب فوت آن کودک نصیب تو گرداند و نصیب هر مسلمانی
که از او فرزندی در اسلام فوت شده باشد حدیث دیگر از عبد الله بن
قیس از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که إِذا ماتَ وَلَدُ
العَبْدِ قالَ اللهُ تَعالى لِمَلائِكَتِهِ أَقَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي فَيَقُولُونَ بِحَمْدِكَ
نَعَمْ فَيَقُولُ أَقَبَضْتُمْ ثَمَرَةَ فُؤادِهِ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُ ماذا قالَ عَبْدِي
فَيَقُولُونَ حَمِدَكَ وَاسْتَرْجَعَ فَيَقُولُ اللهُ تَعالى ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتًا فِي الجَنَّةِ

وسموه

وَسَمُّوهُ بَيْتَ الحَمْدِ یعنی چون فوت شود فرزند بندهٔ از بندگان خدای تعالی
آنحضرت بملائکهٔ خود که قبض ارواح بندگان در قبضهٔ اطاعت ایشان باشد
فرماید که آیا قبض روح فرزند بندهٔ من نمودید پس ایشان گویند بلی
و ستایش تو ای پروردگار ما آری قبض روح فرزند آن بنده کردیم پس دیگر
باره فرماید که قبض روح میوهٔ باغ دل آن بنده نمودید ایشان گویند آری ای
پروردگار ما پس آنحضرت فرماید که بعد از قبض روح آن فرزند بندهٔ من
چه گفت پس ملائکه گویند ای پروردگار ما بندهٔ تو بعد از آن واقعه حمد و ثنای
تو گفت و زبان بگفتن إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ گشود پس خدای عز و جل
گوید که بنا کنید از برای بندهٔ من خانهٔ در بهشت و آن خانه را خانهٔ حمد و ثنا
نام گذارید حدیث دیگر آنکه زنی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و کودکی بیمار همراه داشت و گفت یا رسول الله دعا کن تا خدای تعالی بفرزند
من شفا کرامت فرماید پس آنحضرت با آن زن فرمود که آیا ترا هیچ فرطی هست آن
زن گفت آری یا رسول الله پس آنحضرت دیگر باره سؤال نمود که آن فرط در جاهلیت
از تو رفته یا در اسلام زن گفت یا رسول الله در اسلام پس آنحضرت فرمودند که

جُنَّةٌ حَصِينَةٌ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ. یعنی آن فرط سپری است استوار مر او را از آتش دوزخ سپری است استوار مر او را از عذاب نار **حدیث دیگر** از جابر بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که مَنْ دَفَنَ ثَلَاثَةً وَصَبَرَ عَلَيْهِمْ وَاحْتَسَبَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی کسی که دفن نموده باشد سه فرزند خود را و بر مصیبت فوت ایشان صبر کرده و آن مصیبت و صبر را نزد جناب الهی حسبه و کفاره شمرده بهشت بر او واجب شود پس ام ایمن گفت یا رسول الله و اگر دو فرزند دفن نموده باشد آنحضرت فرمودند که مَنْ دَفَنَ اثْنَيْنِ وَصَبَرَ عَلَيْهِمَا وَاحْتَسَبَهُمَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی هر که دفن کند دو فرزند خود را و صبر و احتساب نماید بهشت بر او واجب گردد پس ام ایمن گفت یا رسول الله و اگر یک فرزند باشد پس آنحضرت ساکت شدند و بعد از زمانی فرمودند که یا أُمَّ أَيْمَنَ مَنْ دَفَنَ وَاحِدًا وَصَبَرَ عَلَيْهِ وَاحْتَسَبَهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی ای ام ایمن هر آنکه یک فرزند دفن نموده باشد و صبر و احتساب نماید بهشت بر او واجب گردد **حدیث دیگر** از عبد الله بن مسعود از رسول خدا که آنحضرت فرمودند مَنْ قَدَّمَ ثَلَاثَةً لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ كَانُوا لَهُ حِصْنًا حَصِينًا

یعنی هر انکه

یعنی هر انکه سه فرزند بر او تقدیم نموده باشد در وفات و نرسیده باشند آن فرزندان بگناه کناید از انکه بحد تکلیف نرسیده باشند خواهند بود آن فرزندان از برای او حصاری استوار از عقاب و عذاب جناب جلال پادشاهی پس ابو ذر گفت یا رسول الله اگر دو فرزند تقدیم نموده باشد آنحضرت فرمودند که وَاثْنَيْنِ یعنی و اگر دو فرزند تقدیم نموده باشد پس ابی بن کعب گفت یا رسول الله اگر یک فرزند تقدیم نموده باشد آنحضرت فرمودند وَوَاحِدٌ وَلَكِنْ إِنَّمَا ذَاكَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى یعنی اگر یک فرزند نیز تقدیم نموده باشد لکن بدرستی که نیست آن حصن حصین مگر نزد صدمه اولی که تقدیم سه فرزند بوده باشد **حدیث دیگر** از ابی سعید خدری که جمعی از زنان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله استدعا نمودند که روزی از برای موعظه ایشان تعیین نماید پس آنحضرت ایشان را موعظه فرمودند و گفتند أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَاتَ لَهَا ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ كَانُوا لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ یعنی هر زنی که سه فرزند از او فوت شده باشد خواهند بود آن فرزندان از برای آن زن حصاری از آتش دوزخ پس یکی از آن زنان گفت یا رسول الله و اگر چه دو فرزند

از او فوت شده باشد آنحضرت فرمودند که وَاثْنَانِ یعنی اگر دو فرزند نیز فوت شده باشد **حدیث دیگر** از بریده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله تعاهد حال انصار و عیادت بیماران ایشان مینمود و از حال ایشان می‌پرسید سؤال می‌نمود پس بآنحضرت رسانیدند که فرزند یکی از زنان انصار فوت شده و بر فوت آن فرزند جزع مینماید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آن زن آمد و او را بتقوی و پرهیزکاری و صبر امر فرمود پس آن زن گفت یا رسول الله بدرستی که من زنی هستم رقوب یعنی نازاینده و مرا فرزند نمیشود و فرزندی دیگر بغیر آن طفل نداشتم پس آنحضرت فرمودند الرَّقُوبُ الَّتِي يَبْقَى لَهَا وَلَدُهَا یعنی رقوب زنی است که فرزند او باقی بماند کنایه از انکه فرزندی که بر مادر و پدر تقدیم کند در حقیقت آن فرزند از برای ایشان باقی مانده خواهد بود بعد از آن فرمودند مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ يَمُوتُ لَهَا ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ إِلَّا أَدْخَلَهُمَا اللَّهُ الْجَنَّةَ. یعنی نباشد مردی مسلم یا زنی مسلمه که فوت شده باشد از ایشان سه فرزند مگر آنکه داخل کند خدا تعالی ایشان را به بهشت عنبر سرشت پس جمعی گفتند یا رسول الله و اگر دو فرزند فوت شده باشد

از ایشان

از ایشان و بروایت دیگر آنکه آنحضرت بآن زن فرمودند أَمَا تُحِبِّينَ أَنْ تَرَيْنَهُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ يَدْعُوكِ إِلَيْهَا یعنی آیا دوست نمیداری که ببینی آن کودک را بر در بهشت و او ترا میخوانده باشد بسوی خود پس آن زن گفت یا رسول الله چنان میخواهم که آن کودک مرا بسوی خود بخواند پس آنحضرت فرمودند که بدرستی که چنان خواهد بود **حدیث دیگر** از نضر سلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ يَحْتَسِبُهُمْ إِلَّا كَانُوا لَهُ جُنَّةً مِنَ النَّارِ یعنی نمیرد از یکی از مسلمانان سه فرزند که آن شخص در فوت ایشان صبر کند و آن را نزد خدا تعالی حسبه و کفاره شمرد مگر آنکه بوده باشند آن سه فرزند از برای آنکس حصاری از برای دفع آتش دوزخ پس زنی از زنان آن عهد نجسته گفت یا رسول الله و اگر دو فرزند از یکی فوت شده باشد آنحضرت فرمودند که و اگر چه دو فرزند فوت شده باشد **حدیث دیگر** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که مَنْ قَدَّمَ مِنْ وَلَدِهِ ثَلَاثَةً صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَجَبُوهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی هر آنکس که از اولاد او سه فرزند بر او تقدیم نموده باشد بفوت و آنکس بر فوت ایشان صبر کننده باشد

و آن مصایب را نزد خدای تعالی حسبه شمرد حجاب میشوند آن فرزندان او را از آتش دوزخ
باذن و رخصت خدای عز و جل و بعبارت دیگر روایت شده که آنحضرت فرمودند که
مَنْ قَدَّمَ شَيْئاً مِنْ وُلْدِهِ صَابِراً مُحْتَسِباً حَجَزُوهُ بِإِذْنِ اللّٰهِ مِنَ النَّارِ یعنی
هر آنکس را که تقدیم کند بر او چیزی از اولاد او بفوت و صبر کند و آن را نزد خدای تعالی
حسبه و کفارتی شمرد آن چیز حاجز و مانع باشد باذن و رخصت خدا تعالی میان او
و آتش دوزخ **حدیث دیگر** از ام سلیم انصاریه از حضرت رسول که آنحضرت
داخل شد بر او در حینی که او بدست آن چیزی از حبوبات را آرد میکرد پس فرمود
که مَنْ مَاتَ لَهُ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ كَانُوا لَهُ حِجَاباً مِنَ النَّارِ یعنی هر آنکس را
که فوت شود سه فرزند و آن فرزندان بسن گناه نرسیده باشند خواهند بود
آن فرزندان از برای آنکس حجابها از آتش دوزخ پس ام سلیم گفت که گفتم یا رسول
الله اگر دو فرزند فوت شده باشد آنحضرت فرمودند و اگر چه دو فرزند فوت
شده باشد ای ام سلیم و بعبارت دیگر که ام سلیم عرض نمود که اگر دو فرط باشد
آنحضرت فرمودند که اگر چه دو فرط باشد **حدیث دیگر** از فضیلة بن برهه
که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که زنی بخدمت آنحضرت آمد و گفت

یا رسول الله

یا رسول الله دعا کن بخدا تعالی از برای من بدرستی که فرزند من بمیاند آنحضرت
فرمودند که چند فرزند از تو فوت شده آن زن گفت یا رسول الله سه فرزند
من فوت شده آنحضرت فرمودند که لَقَدِ احْتَظَرْتِ مِنَ النَّارِ بِحِظَارٍ شَدِيدٍ
یعنی بتحقیق که در آمده از آتش دوزخ بحظیره سخت استوار کنایه از آنکه بمقامی در
آمده که آتش دوزخ را راه دخول با آن نیست **حدیث دیگر** از ابی بن کعب
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت بزنی از زنان فرمودند که آیا ترا هیچ فرطی
هست آن زن عرض کرد که یا رسول الله سه فرط بر من تقدیم نموده پس آنحضرت
فرمودند که جُنَّةٌ حَصِينَةٌ یعنی تقدیم آن افراط از برای تو سپری است استوار از
برای دفع آتش دوزخ و سایر اهوال روز قیامت **حدیث دیگر** از رسول خدا
که آنحضرت فرمودند که مَا مِنْ مُسْلِمَيْنِ يَتَقَدَّمُ لَهُمَا ثَلَاثَةٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ إِلَّا أَدْخَلَهُمَا
اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ یعنی نبوده باشد دو مسلم که بر ایشان در فوت
تقدیم نموده باشد سه فرزند که نرسیده باشند بسال گناه مگر آنکه داخل کند
ایشان را خدا تعالی بهشت بفضل رحمت بی نهایت خود پس گفتند یا رسول الله
اگر صاحب فوت دو فرزند باشد آنحضرت فرمودند که اگر چه صاحب فوت دو فرزند باشد

بعد از آن فرمودند که اِنَّ مِنْ اُمَّتِي مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ اَكْثَرُ
مِنْ مُضَرَ وَاِنَّ مِنْ اُمَّتِي مَنْ يَسْتَعْظِمُ النَّارَ حَتّٰى يَكُونَ اَحَدَ زَوَايَاهَا
یعنی بدرستی که از امت من جمعی باشند که داخل بهشت شوند بشفاعت
فرزند فوت شده خود زیاده از قبیله مضر که بکثرت از سایر قبایل افزون
بوده اند و از امت من جمعی نیز باشند که بسبب ارتکاب معاصی و مناهی در بزرگ
گردانیدن آتش دوزخ باشند بمرتبه که بگردند یکی از زوایای آن و حدیث
مذکور را جمعی از اهل حدیث روایت نموده حکم بصحت آن نموده اند **حدیث دیگر**
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى حَقَّتْ
مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَصَادَقُونَ مِنْ اَجْلِي وَحَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَنَاصَرُونَ مِنْ
مِنْ اَجْلِي یعنی خدای عز و جل فرمودند که حق و محقق است محبت من در دل جمعی که
با یکدیگر دوستی و صداقت می ورزند از برای من و حق و محقق است محبت من از
برای گروهی که نصرت و مدد یکدیگر مینمایند از برای رضای من بعد از آن آنحضرت
فرمودند که مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَدِّمُ اللّٰهُ لَهُ ثَلَاثَةَ اَوْلَادٍ مِنْ صُلْبِهِ لَمْ يَبْلُغُوا
الْحِنْثَ اِلَّا اَدْخَلَهُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ اِيَّاهُمْ یعنی نبوده باشد

مؤمنی

مؤمنی که تقدیم کرده باشد خدای عز و جل بر آنکس مرگ سه فرزند از اولاد صلبی
او را و آن فرزندان نرسیده باشند بحد بلوغ گناه مگر آنکه داخل کرداند خدا تعالی
او را در بهشت باقی بفضل رحمت بی نهایت بوسیله صبر بر فوت ایشان **حدیث
دیگر** از حضرت رسول که آنحضرت فرمودند که مَنْ دَفَنَ ثَلَاثَةً مِنَ الْوَلَدِ
حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ النَّارَ یعنی هر کس دفن نموده باشد سه کس از فرزندان خود را
حرام میگرداند خدا تعالی بر او آتش دوزخ را **حدیث دیگر** از صعصعة بن
معاویه که گفت ملاقات نمودم با ابوذر غفاری در ربذه در حالتی که شتری که داشت
میراند و بر او دو انبان از توشه حمل نموده بود و در گردن شتر خیک آبی
آویخته و ربذه مقامی است بد آب و هوا مشهور و از آبادانی مرحلها دور
و بنا بر آنکه ابوذر بسبب دوستی و ولای اهل بیت صلوات الله علیهم با مستحق
عقاب جاودان عثمان بن عفان علیه اللعنة و النیران مکالمات درشت مینموده
و بر حرکات ناشایسته ناپسندیده او اعتراضات وارد میفرمود او را بآنجا فرستاده
بوده و هم در آنجا بجوار رحمت رؤف رحیم پیوست بالجمله راوی گوید گفتم یا باذر چیست
ترا با اینحالت گفت عمل من است کنایه از آنکه بسبب ولای اهل بیت علیهم السلام و انکار

افعال و اقوال دشمن خدا و رسول و دشمن قرآن عثمان بن عفان با این مصیبت
گرفتارم گفتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی از برای من روایت کن که خدای رحیم
بتو رحمت کناد ابوذر گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود
مَا مِنْ مُسْلِمَيْنِ يَمُوتُ بَيْنَهُمَا ثَلَاثَةُ أَوْلَادٍ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ إِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُمَا
بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ یعنی نبوده باشد دو مسلم که بمیرد در میانه ایشان سه فرزند
از اولاد ایشان که آن اولاد نرسیده باشند بحد بلوغ مگر آنکه بیامرزد خدا تعالی
ایشان را بفضل رحمت بی نهایت خود بسبب فوت آن فرزندان گفتم حدیث دیگر
از آنحضرت روایت کن ابوذر گفت آری حدیث کنم ترا از آنحضرت بدرستی که شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُنْفِقُ مِنْ كُلِّ مَالِهِ زَوْجَيْنِ
فِي سَبِيلِ اللهِ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُ حَجَبَةُ الْجَنَّةِ كُلُّهُمْ يَدْعُونَهُ إِلَى مَا عِنْدَهُ
یعنی نبوده باشد بندهٔ مسلمانی که انفاق کند از هر مالی که داشته باشد زوجی
در راه خدا تعالی مگر آنکه استقبال او کنند دربانان و حاجبان بهشت و هر یک
از ایشان طلب نماید او را بسوی آنچیزی که نزد اوست از ثواب آن انفاق ابوذر
گفت گفتم یا رسول الله آن انفاق چگونه باشد فرمودند که اِنْ كَانَ رِجَالًا فَرَجُلَيْنِ

وان کان

وَإِنْ كَانَ إِبِلًا فَبَعِيرَيْنِ وَإِنْ كَانَ بَقَرًا فَبَقَرَتَيْنِ حَتَّى عَدَّ أَصْنَافَ الْمَالِ
یعنی اگر یک بنده آزاد کند بدو بنده محسوب افتد و اگر یک شتر انفاق کند
بدو شتر حساب کنند و اگر گاوی در راه خدا تعالی انفاق نماید ثواب نفقهٔ
دو گاو دریابد و همچنین تا آنکه تعداد اصناف مال فرمودند حدیث دیگر
از انس بن مالک که گفت حاضر شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلسی از بنی سلمه و فرمود
يَا بَنِي سَلَمَةَ مَا الرَّقُوبُ فِيكُمْ یعنی ای بنی سلمه رقوب در میان شما کدام است
ایشان عرض نمودند که رقوب در میان ما کسی را گویند که او را فرزند نشود
آنحضرت فرمودند که بَلْ هُوَ الَّذِي لَا فَرَطَ لَهُ یعنی بلکه رقوب کسی است که او را فرطی
نباشد و یکی از اولاد او پیش از او فوت نشده باشد بعد از آن فرمودند که مَا
الْمُقَدَّمُ فِيكُمْ یعنی کیست که تقدیم بمرگ نموده باشد در میان شما ایشان عرض
کردند که یا رسول الله آنکسی که او را مال نباشد آنحضرت فرمودند که بَلْ هُوَ الَّذِي
تَقَدَّمَ وَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ یعنی بلکه آنکس در میان شما بمرگ تقدیم نموده است
که نیست او را نزد خدا تعالی عملی از اعمال خیر و مانند این حدیث از ابن مسعود نیز
روایت شده حدیث دیگر روایت شده که داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله

بر یکی از زنان تا تعزیت دهد آن زن را از برای فوت فرزند او پس فرمود که بمن
رسیده که فوت فرزند آن زن جزع نموده جزعی شدید آن زن عرض کرد که یا رسول الله
چه چیز منع کند مرا از آن جزع و بتحقیق که آن فرزند مرا گذاشته عجوزه رقوب یعنی پیر
نازاینده پس آنحضرت فرمودند که لَسْتِ بِالرَّقُوبِ إِنَّمَا الرَّقُوبُ الَّتِي تُتَوَفَّى وَلَيْسَ
لَهَا فَرَطٌ وَلَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ يَعُودُونَ عَلَيْهَا مِنْ أَفْرَاطِهِمْ فَتِلْكَ الرَّقُوبُ یعنی
نیستی تو رقوب و نازاینده بدرستی که رقوب آنکسی است که بمیرد و نبوده باشد
او را فرطی و فرزندی که در مرگ بر او تقدم نموده باشد و نتوانند مردمان که عاید
سازند بآن زن از افراط خود پس چنین زنی رقوب و نازاینده باشد پوشیده
نماند که کل احادیث مذکوره بیرون آورده شده است از اصول حدیث که باسناد
در کتب حدیث روایت شده و ترک اسناد و اصول آن بنا بر رعایت اختصار است
وَلَنِعْمَ مَا قَالَ الشَّيْخُ رَه فِي أَصْلِ الرِّسَالَةِ أَلَا إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ قَدْ
وَعَدَ الثَّوَابَ لِمَنْ عَمِلَ بِمَا بَلَغَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا بَلَغَهُ یعنی بدرستی که خدا تعالی
بفضل بی غایت و رحمت بی نهایت خود وعده کرده است ثواب را از برای کسی که عمل نماید
بآنچه رسیده باشد باو از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم هر چند که نبوده باشد آن امر

بمحوی

بمحوی که باو رسیده و مضمون مذکور نیز در احادیث متعدده از طرق امامیه و عامه
وارد شده اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا سَعَادَةَ رِضَائِكَ بِفَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
فصل در اخبار و حکایات ملایم این مطلب و این باب نخست از زید
بن اسلم مرویست که گفت یکی از فرزندان داود علی نبینا و آله و علیه فوت شد
پس محزون شد آنحضرت بر فوت آن فرزند حزنی بسیار پس وحی کرد خدا تعالی
بآنحضرت که یَا دَاوُدُ مَا كَانَ يَعْدِلُ هٰذَا الْوَلَدُ عِنْدَكَ یعنی چه چیز است آن که
با این فرزند فوت شده برابر باشد نزد تو آنحضرت عرض کرد که یَا رَبِّ كَانَ
يَعْدِلُ هٰذَا عِنْدِي مِلْءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا یعنی ای پروردگار من برابر است
آن فرزند نزد من با آنکه تمام روی زمین را بجهة من از طلا مملو و پر سازند
خطاب آمد که فَلَكَ عِنْدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِلْءُ الْأَرْضِ ثَوَابًا یعنی بدرستی که
ترا نزد من روز قیامت برابر روی زمین ثواب است که بسبب فوت آن فرزند
بتو خواهم رسانید دیگر داود بن ابی هند نقل نموده که در خواب دیدم
که قیامت قایم شده و مردمان را بسوی حساب میطلبند پس مرا نزدیک به
میزان آوردند و حسنات مرا در یک کفهٔ میزان و سیئات مرا در کفهٔ دیگر

جای دادند پس سیئات من بر حسنات راجح آمد در اینحالت من مغموم و مهموم
بودم که ناگاه دستاری با خرقهٔ سفیدی بسوی من آمد پس آن دستار با خرقه را
در کفهٔ حسنات من گذاشته بار دیگر وزن نمودند و کفهٔ حسنات من راجح آمد
پس گویندهٔ بمن گفت که آیا میدانی که این خرقه با دستار چیست گفتم نمیدانم
آن گوینده گفت این فرزندی است از تو که از رحم مادرش ساقط شده من گفتم
که بدرستی که مرا دختری بود که پیش از من فوت شده بود پس با من گفت آن دختر
نیست از برای تو بجهت آنکه در دنیا تمنای مرگ آن دختر میکردی و آرزوی موت
او داشتی **دیگر** از ابی شوذب روایت شده [illegible] نابالغ داشت پس
بسوی قوم خود کسی فرستاد و پیغام داد که مرا بشما حاجتی هست ایشان گفتند
که آن حاجت کدام است پیغام فرستاد که من اراده دارم که دعا کنم بر فرزندی که
دارم که خدا تعالی قبض روح او نماید حاجت من آنست که شما آمین گویید و چون
قوم از سبب آن دعا سؤال کردند آنمرد با ایشان گفت که من در خواب دیدم که
مردمان از برای روز قیامت جمعیت نموده اند و ایشان را تشنگی عظیم روی نموده
و همه خلق بفریاد و فغان آمده اند پس جمعی کودکان را دیدم که از بهشت بیرون

آمدند و در دست ایشان ابریقهای مملو از شراب بهشت بود و پسر برادر من
در میان ایشان بود پس التماس کردم از او که مرا آب دهد آن کودک ابا و امتناع
نمود و گفت ای عم ما آب نمیدهیم مگر بپدران خود را پس چون از خواب بیدار
شدم دوست داشتم که بگذاند خدای تعالی فرزند مرا از برای من فرطی بعد از آن
از خدای عز و جل بدعا درخواست تا آنکودک را قبض روح نماید و قوم
آمین گفتند و بسی بر نیامد که دعای آنمرد مستجاب شد و آن کودک درگذشت
دیگر محمد بن خلف حکایت کند که ابرهیم حربی را پسری بود یازده ساله که
در آن سن حفظ قرآن کرده بود و او را بتعلیم و تلقین پدر بسیاری از علم فقه
و حدیث حاصل شده پس آنکودک را اجل فرا رسید و من از برای آنکه او را تعزیت
دهم بسوی او رفتم و چون ملاقات روی نمود بمن گفت که ای محمد من بسیار مشتاق
مرگ این کودک بودم من از سخن او بر آشفتم و گفتم یا ابا اسحق تو یکی از علمای عصری
و مانند این سخن در بارهٔ کودکی میگویی که نجیب ترین اطفال بود و حفظ قرآن
نموده بود و خود او را در آن سن تلقین فقه و حدیث نموده بودی او گفت آری اینها
که گفتی چنین است لیکن من شبی در خواب دیدم که قیامت برپا شده و کودکان

دیدم که در دست ایشان کوزهای آب بهشت بود و باستقبال مردمان آمده بودند
تا ایشان را آب دهند و آن روز روزی بود بسیار گرم و تاب ناک پس یکی
از آن کودکان گفتم که مرا از این کوزه که در دست داری آب ده پس آنکودک در من
نظر کرد و گفت تو پدر من نیستی من گفتم آیا شما چه کسانید ایشان گفتند که
ما جمعی از کودکانیم که در دنیا پیش از پدران خود فوت شده ایم و بعالم بقا آمده
پیوسته و پدران ما باقی ما در دنیا مانده اکنون استقبال ایشان کرده ایم که
در چنین روزی که می بینی ایشان را از آب بهشت سیراب سازیم بعد از آن گفت
که بسبب رؤیت این خواب تمنای مرگ فرزند خود مینمودم **دیگر** غزالی در کتاب
احیاء العلوم نقل میکند که امر تزویج و کدخدایی را بر یکی از صالحان امت در وقتی
از اوقات عرض کردند ابا و امتناع نمود و چون چندی از آن بگذشت
روزی از خواب بر آمد و خواهش تزویج و خواستگاری زن نمود پس زنی را
بعقد وی در آوردند و چون کار زفاف ساخته شد جمعی سبب خواهش تزویج را
با وجود ابا و امتناع از آن مرد سؤال نمودند آن صالح گفت بتقریب این تزویج
امید دارم که خدای عز و جل فرزندی بمن کرامت کند و قبض روح او فرماید

تا آن فرزند بوده باشد از برای من مقدمه و فرطی در روز قیامت بعد از آن
گفت که در خواب دیدم که قیامت قایم شده و من نیز با خلایق در موقف
جزا حاضر شده ام و چندان تشنگی بر من غالب آمده که نزدیک بآن گشته که دل
من از آن تشنگی و عطش بشکافد و همچنین جمیع مردمان را از شدت تشنگی
و کرب و اندوه آن روز بحال خود مشاهده می نمایم پس جمعی از کودکان را دیدم
که در میان مردمان در آمده خلق را از یکدیگر دور میسازند و مانند کسی که
در طلب گم شدهٔ خود باشد جمعی را میجویند و بر ایشان قندیلهای نور میدیدم
و ابریقهای نقره و کوزهای طلا در دست دارند و آب میدهند بعضی از
مردمان را و از بسیاری از خلایق در میگذرند و ایشان را تشنه باز میگذارند
پس در آنحالت دست بسوی یکی از آن کودکان دراز کردم و گفتم که مرا آب ده که
بیم آنست که عطش مرا هلاک سازد آن کودک در جواب گفت که آیا ترا در میان ما
هیچ فرزندی هست بدرستی که ما آب میدهیم بپدران خود را پس من گفتم شما
چه کسانید ایشان در جواب گفتند که ما اطفال مسلمانانیم که پیش از پدران خود
در دنیا فوت شده ایم **دیگر** شیخ ابو عبدالله بن نعمان در کتاب مصباح الظلام

از بعضی ثقات حکایت میکنند که مردی یکی از مصاحبان خود که عازم سفر خیر
البلاد بود وصیت نمود که چون بمدینه طیبه نزول کند سلام او را برسول خدا
صلی الله علیه وآله عرض نماید و رقعه سربمهر او را ببالای سر مبارک آنحضرت بگذارد
پس آن مرد ملتمس او را مبذول داشته تبلیغ سلام و رقعه نمود و چون سفر کرده
را از آن سفر خجسته مراجعت روی نمود آن شخص طریق استقبال او سپرده اکرام تمام
بجای آورد و گفت خدا بتعالی ترا جزای خیر دهاد که تبلیغ رسالت نمودی آن مرد پیغام
گذار از آن اخبار متعجب شد و گفت پیشتر از آنکه من ترا اعلام نمایم چگونه ترا معلوم شد
که من تبلیغ رسالت نموده سلام و رقعه ترا بآنحضرت رسانیده ام آن شخص گفت که مرا
برادری بود و در بعث حیات بمقتضای اجل سپرد و کودکی نارسیده از او باقی ماند
پس من بتربیت آن کودک بنحوی که پسندیده و شایسته باشد قیام نمودم پس آن کودک
نیز پیشتر از آنکه بحد بلوغ رسد وفات یافت و بعد از موت آن کودک شبی از شبها
چنان در خواب دیدم که قیامت قائم شده و حشر واقع گردیده و بر مردمان تشنگی
شدید از راه تعب و تنگی غالب آمده و در دست آن کودک که پسر برادر من بود
ظرفی از آب مشاهده نمودم که صافی تر از آن آب دیگر ندیده بودم پس از او التماس

کردم که مرا از آن آب سیراب گرداند او ابا و امتناع نموده گفت که پدر من باشامیدن
این آب از تو سزاوارتر است پس این سخن بغایت بر من گران آمد و با کمال فزع و
اضطراب از خواب بیدار شدم و چون آن شب بسر آمد و صبح روشن گشت ببعضی
از تصدقات که دست رس داشتم بخداوند کریم توسل جستم و مسئلت نمودم که بمن
پسری کرامت کند پس دعای من بشرف اجابت مقرون گردید و چون سفر تو اتفاق
افتاد آن رقعه سربمهر را بتو سپردم که ببالای سر آنحضرت بگذاری و مضمون رقعه آن
بود که آنحضرت را وسیله نموده بودم بجناب اقدس الهی که آن کودک را از من قبول کند
و فوت او را بر من تقدیم نماید شاید که در هنگام تشنگی روز باز خواست بجرعه
از شراب بهشت مرا دستگیری کند و بسی بر نیامد که آن کودک تب کرد و در گذشت
و دانستم که روز وفات او روز دخول تو بمدینه طیبه و رسانیدن رقعه و
پیغام من بآن سرور بوده **دیگر** ابوالحسن موصلی در کتاب نوم و رؤیا روایت
نموده از علی بن الحسین بن جعفر و او از پدر خود و او از یکی از اصحاب خود که اعتماد بر
دین و فهم او داشت که گفت که شبی که بمدینه منوره رسیدم و آن شب در بقیع در میانه
چهار قبر و قبری دیگر که حفر کرده بودند و کسی را در آن مدفون نساخته بودند بخواب

رفتم پس در خواب چهار کودک را دیدم که از آن چهار قبر بیرون آمدند و می گفتند
شعر أَنْعَمَ اللهُ بِالْحَبِيبَةِ عَيْنًا ۔ وَبِمَسْرَاكِ يَا أُمَيْمُ إِلَيْنَا ۔ عَجَبًا مَا عَجِبْتِ مِنْ
ضَغْطَةِ الْقَبْرِ ۔ وَبِمَغْدَاكِ يَا أُمَيْمُ عَلَيْنَا ۔ یعنی روشن گرداناد خدا بتعالی
بدوست ما چشم ما را و بشیر کردن تو در شب ای امیم بسوی ما و چه عجب است اینکه تو
عجب داری از فشار قبر و حال آنکه سیر روز تو ای امیم بما خواهد بود کنایه از آنکه کسی را
که گذار بما باشد از فشار قبر چرا اندیشه و از تنگی آن مکان پر وحشت چه ملال
راوی گوید با خود گفتم که بدرستی که این ابیات را شانی در دنبال هست
پس در آن مکان توقف کردم تا آفتاب طالع شد در آن حالت جنازه را دیدم که از
مدینه بجانب بقیع می آوردند پس پیش رفتم و سؤال کردم که این کیست گفتند
زنی است گفتم نام آن زن چه بود گفتند امیم گفتم آیا از او هیچ فرزندی بود که در
مرگ بر او تقدیم کرده باشد گفتند آری چهار فرزند از او بر او تقدیم نموده بود
پس واقعه خود را با ایشان در میان آوردم و قصه خواب مذکور را
از برای ایشان بیان کردم و یکی از افاضل این ابیات را مناسب این سیاق
انشاد نموده **شعر** عَطِيَّتُهُ إِذَا أَعْطَى سُرُورًا ۔ فَإِنْ سَلَبَ الَّذِي أَعْطَى

ثَوَابًا ۔ فَأَيُّ النِّعْمَتَيْنِ أَعَدُّ فَضْلًا ۔ وَأَحْمَدُ عِنْدَ عُقْبَاهَا إِيَابًا ۔
أَنِعْمَتُهُ الَّتِي كَانَتْ سُرُورًا ۔ أَمِ الْأُخْرَى الَّتِي جَلَبَتْ ثَوَابًا ۔ یعنی فرزند
از خداوند مهربان عطیه ایست که در حال عطا سرور و خوشحالی می آورد و در
حال سلب و باز گرفتن سبب تحصیل ثواب جزیل میگردد پس فضل کدام یک
از این دو نعمت را توان شمرد و ستایش خیریت عواقب آنرا که روی باینکس می آید
توان گفت آیا بر نعمت نخست که باعث سرور و خوشحالی میگردد حمد گوید یا بر
نعمت دیگر که جلب ثواب مینماید ثنا خواند

باب دویم

در صبر و آنچه از ملحقات صبر تواند بود بدانکه صبر در لغت باز داشتن
نفس است از فزع در حین نزول مکروه و جزع بر آن ننمودن و صبر کننده
آنکس را گویند که در حین نزول نوایب و مکاره منع کند باطن خود را از
اضطراب و اعضای خود را از حرکات غیر معتاده مانند زدن دست بر سر و سینه
و زانو و مانند آن و صبر بتفاوت مراتب اشخاص انسانی بر سه نوع بود **نوع
اول** صبر عوام است و آن صبر چنان بود که در حین نزول نوایب و وقوع
مصایب تا آنکه عقلا و عامه مردمان حال ایشان را پسندیده شمرند نفس خود را

از اضطراب وجزع باز دارند واز روی تجلد وخودداری اظهار ثبات در نایبات
نمایند وایشان اند که از حیات ظاهری دنیا دانسته اند وغافل از نعمت سعادات
آخرت مانده کما قال الله تعالی یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ
هُمْ غَافِلُونَ **نوع دویم** صبر زهاد وعباد واهل تقوی وارباب حکمت است
وغرض ایشان از صبر در نوایب ومکاره توقع ثواب آخرت است وکاس مرارت آلود
مصایب را در مذاق صبر از برای آن شیرین می سازند که از دست ساقی رحمت بی
منتها در بهشت عنبر سرشت شراب بی خمار بقا ودوام نوشند کما قال عز من قائل
اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ **نوع سیم** صبر عارفان است
وایشان قومی اند که هرگاه مصیبتی یا مکروهی یا کوفتی والمی بایشان روی می آورد
از آن لذت می برند وقصور ایشان آنست که خداوند مهربان ومعبود حقیقی آن
طایفه را بآن مصیبت وبلا از دیگران ممتاز فرموده وبنظر رحمت بیکران خود
ملاحظه حال ایشان نموده کما قال عز من قائل وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ
مُصِیبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ واسم این نوع که اشرف انواع ثلاثه است

رضااست

رضا است وزود باشد که درین باب فصلی علیحده تحریر یابد بالجمله بر قسم اول از
اقسام ثلثه مذکوره ثوابی مترتب نیست زیرا که آن تنها از برای رضای خدا است بلکه
از برای مردمان ومحض ریا است وهر گونه مذمتی که درباره ریا واقع است واقع
درشان صبر مردم دنیا است وبا آنکه نهال این نوع صبر بمیوه خیریت عواقب نمیرسد
واثر ثوابی بر آن مترتب نمیگردد بهتر از جزع واضطراب است بجهة آنکه طبیعت
مردمان پیوسته مایل آنست که خود را باخلاق معاشران وهم صحبتان بیارایند
بنابرین هرگاه جزع واضطراب در قومی مشاهده کنند ایشان نیز بدان میل نمایند
ورسم جزع درمیان مردمان شایع گردد واگر صبر وطاقت وتحمل در گروهی بنظر
آورند نفسهای ایشان نیز مایل صبر وبردباری شود وبسا بود که اینمعنی سبب کمال
بعضی از مردمان ووسیله مثوبات اخروی ایشان گردد پس در صبر عوام نیز
فایده در نظام نوع حاصل باشد هرچند در اقسام پسندیده صبر داخل نیست
زیرا که محمول میشود معنی صبر بر قسم ثانی ومراد از صبر زهاد وعباد واهل
تقوی وارباب حکمت است وبباید دانست که مرتبه صبر وصابران از آن بلند
تر است که بشرح وبیان راست آید زیرا که جناب جلال پادشاهی صابران را

باوصاف جمیل وصف فرموده اند واین طایفه علیه را در هفتاد وچند موضع
از کتاب کریم وکلام لازم التکریم ذکر کرده واکثر خیرات ومبرات را ثمره نخل برومند
صبور بی شمرده ودرجات علیا ومدارج اسنی نشاه باقی را بر سلم بلند پایه صبر
باوج امتیاز برده وفرموده که وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا
ودر موضع دیگر نسبت بصابران بنی اسرائیل فرموده وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنٰی
عَلٰی بَنِی اِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا ودر جای دیگر میفرماید وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ
بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ودر مقام دیگر فرموده که اُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ
مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا وهمچنین در مقام دیگر فرموده که اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ
بِغَیْرِ حِسَابٍ زیرا که از مضامین اعجاز آیین آیات بینات مذکوره ظاهر وروشن
میگردد که جزای صابران واجر ایشان بیشتر وبهتر از سایر اعمال صالحه است که
بندگان بتقریب آن اعمال تقرب بخداوند رحیم خویش میجویند واجر هریک از آن
اعمال پسندیده در میزان پاداش بمقدار حسنات واندازه حساب است مگر صبر که
اجر صابران وجزای صبر کنندگان از مرتبه حساب وشمار بیرون است وچون روزه
داشتن نوعی است از صبر بر تشنگی وگرسنگی روزه را در آثار نصف صبر شمرده اند

وخدای

وخدای مهربان نیز درباب فضیلت روزه فرموده که اَلصَّوْمُ لِی وَاَنَا اَجْزِی بِهِ
یعنی روزه از من است وجزای روزه داران را من میدهم ای عزیز این سعادتی
است بیرون از حد تحریر وتقریر مانند او خداوند کریمی که از میان عبادات عطای
اجر روزه داشتن را بخود اسناد فرماید وابواب عطای اجر روزه داران را
بدیشان بر روی حال ایشان گشاید پس تامل واندیشه بسزا کن که هرگاه جزای
داشتن روزه که نصف صبر شمرده اند بدینگونه بود جزای صبر واجر صبر کنندگان
چگونه خواهد بود ای عزیز صبر آنگونه سعادتی است که خداوند عطابخش با صابران
وعده فرموده که با ایشان بوده باشد حیث قال عز من قائل وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ
مَعَ الصَّابِرِینَ وهمچنین نصرت وفتح وفیروزی را موقوف بصبر داشته آنجا
که فرموده بَلٰی اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَیَاْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ
بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِینَ واز برای صابران میان ناوری چند جمع
فرموده که از برای دیگری از صاحبان اعمال خیر نفرموده آنجا که فرموده اُولٰئِکَ
عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ پس هدایت
یافتن وصلوات ورحمت مخصوص صابران باشد ای عزیز صابران از نهال صبر

میوهٔ حصول مآرب چیده اند و از شاهراه صبوری بدولت سرای رضا و تسلیم
رسیده **نظم** جرعه نوشان بادهٔ ازلی • روشنان چراغ لم یزلی • جام محنت
خورند و دم نزنند • جز براه رضا قدم نزنند • چون استقصای آیات
بینات مقام صبر درین مقام باعث طول کلام میگردد بهمونهٔ از آن اختصار
نموده بتحریر بعضی از احادیث و اخبار که از ارباب عصمت سلام الله علیهم اجمعین
روایت شده شروع میرود از آنجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که
اَلصَّبْرُ نِصْفُ الْاِیمانِ یعنی صبر نصف ایمان است و دیگر فرموده مِنْ اَقَلِّ
مٰا اُوتِیتُمُ الْیَقینُ وَعَزِیمَةُ الصَّبْرِ وَمَنْ اُعْطِیَ حَظَّهُ مِنْهُمٰا لَمْ یُبٰالِ مٰا
فٰاتَهُ مِنْ قِیٰامِ اللَّیْلِ وَصِیٰامِ النَّهٰارِ وَلَاَنْ تَصْبِرُوا عَلیٰ مِثْلِ مٰا اَنْتُمْ عَلَیْهِ
اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ یُوافِیَنی کُلُّ امْرِءٍ مِنْکُمْ بِمِثْلِ عَمَلِ جَمیعِکُمْ وَلٰکِنْ اَخٰافُ
اَنْ یُفْتَحَ عَلَیْکُمُ الدُّنْیٰا بَعْدی فَیُنْکِرُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَیُنْکِرُکُمْ اَهْلُ السَّمٰاءِ
عِنْدَ ذٰلِکَ فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ ظَفِرَ بِکَمٰالِ ثَوٰابِهِ یعنی از کمترین عنایات
که بشما رسیده یقین و ثبات در دین و عزیمت صبر در نوائب و مصایب است
و هر که را ازین دو نعمت کام جان شیرین گردد و لذت این دو احسان بانکس

عطا کنند

عطا کنند او را بخاطر نرسد آنچه فوت شود از او از قیام شب و روزهٔ روز
که بهترین عبادات است و اگر صبر کنید بر مثل آنچه بر آن هستید از یقین و ثبات
دین بر من دوستر است از آنکه بسوی من آید هر یک از شما با اعمال صالحهٔ جمیع شما
ولیکن می ترسم از آنکه دنیا بر شما بعد از من گشوده شود پس انکار کنند بعضی از شما
بعضی را و منکر شما باشند اهل آسمان در آنحالت پس هر که صبر کند و اجر آن صبر را
در یقین و ثبات دین از خدای مهربان طلبد ظفر یافته باشد بر کمال ثواب آن صبر
بعد از آن آنحضرت این آیه را قرائت فرمودند که مٰا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَمٰا عِنْدَ اللّٰهِ
بٰاقٍ وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذینَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ اشاره بانکه آنچه
نزد شما است فانی و زایل میگردد و آنچه نزد خدای عز است دایم و باقی است و
جزای صبر و اجر صابران بهتر و پسندیده تر است از صبری که میکنند و همچنین
جابر روایت نموده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که ایمان چیست آنحضرت
فرمودند که اَلصَّبْرُ وَالسَّمٰاحَةُ یعنی صبر و جوانمردی و هم از آنحضرت مرویست که
فرمودند اَلصَّبْرُ کَنْزٌ مِنْ کُنُوزِ الْجَنَّةِ یعنی صبر گنجی است از گنجهای بهشت و هم
از آنحضرت روایت شده که در جواب سائلی که از ایمان سؤال نموده بوده فرموده

که اَلصَّبْرُ و مضمون این حدیث نظیر حدیثی است که فرموده اَلْحَجُّ عَرَفَةٌ کنایه از آنکه
هر که صبر دارد ایمان دارد و هر که عرفات را دریابد بسعادت دریافت ثواب
حج رسیده باشد و هم از آنحضرت مرویست که فرموده اَفْضَلُ الْاَعْمٰالِ مٰا اُکْرِهَتْ
عَلَیْهِ النُّفُوسُ یعنی بهترین اعمال خیر آنست که مکروه شمرند نفسهای مردمان آن
عمل را • و همچنین روایت شده که نوعی وحی کرد خدای تعالی بداود علی نبینا و آله
و علیه السلام که تَخَلَّقْ بِاَخْلٰاقی وَاِنَّ مِنْ اَخْلٰاقِیَ الصَّبْرَ یعنی اخلاق خود را مانند
اخلاق من کردان و بدرستی که از جملهٔ اخلاق من صبر است • و هم از ابن عباس
روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر انصار داخل شد و فرمود که اَمُؤْمِنُونَ
اَنْتُمْ یعنی آیا شما ایمان آورده اید پس ایشان سکوت اختیار کردند بعد از آن مردی
از ایشان گفت آری یا رسول الله ایمان آورده ایم پس آنحضرت فرمودند که
وَمٰا عَلٰامَةُ اِیمٰانِکُمْ یعنی چیست علامت ایمان شما پس ایشان عرض کردند که
نَشْکُرُ عَلَی الرَّخٰاءِ وَنَصْبِرُ عَلَی الْبَلٰاءِ وَنَرْضیٰ بِالْقَضٰاءِ یعنی شکر می کنیم
در حالت توانگری و سعت حال و صبر میکنیم در حال نزول بلا و مصایب و نوایب
و بقضای الهی و فرمان پادشاهی راضی میباشیم پس آنحضرت فرمودند که مُؤْمِنُونَ

ورب

وَرَبِّ الْکَعْبَةِ یعنی مؤمنانید بخدای کعبه • و هم آنحضرت فرموده اند که فِی الصَّبْرِ
عَلیٰ مٰا تَکْرَهُ خَیْرٌ کَثیرٌ یعنی در صبر بر مکاره خیر بسیار است • و از حضرت
مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام روایت شده که فرمود اِنَّکُمْ لٰا تُدْرِکُونَ مٰا تُحِبُّونَ
اِلّٰا بِصَبْرِکُمْ عَلیٰ مٰا تَکْرَهُونَ یعنی بدرستی که ادراک نمی توانید کرد آنچیزی را
که دوست میدارید مگر بصبر کردن بر آنچه آنرا مکروه می شمارید • و هم آنحضرت فرموده
که لَوْ کٰانَ الصَّبْرُ رَجُلاً لَکٰانَ کَریماً یعنی اگر صبر مردی میبود هر آینه کریم خواهست بود •
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند که بُنِیَ الْاِیمٰانُ عَلیٰ اَرْبَعِ دَعٰائِمَ الْیَقینِ
وَالصَّبْرِ وَالْجِهٰادِ وَالْعَدْلِ یعنی بنا کرده اند دولتخانهٔ ایمان را بر چهار ستون
اول یقین دویم صبر سیم جهاد چهارم عدل • و هم آنحضرت فرموده که اَلصَّبْرُ مِنَ
الْاِیمٰانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلٰا جَسَدَ لِمَنْ لٰا رَأْسَ لَهُ وَلٰا اِیمٰانَ لِمَنْ
لٰا صَبْرَ لَهُ یعنی صبر از ایمان مانند سر است از بدن و بدن نباشد آنرا
که سر نباشد و ایمان نیست آنرا که صبر نباشد • و هم آنحضرت فرموده که عَلَیْکُمْ
بِالصَّبْرِ فَاِنَّ بِهِ یَأْخُذُ الْحٰازِمُ وَاِلَیْهِ یَعُودُ الْجٰازِعُ یعنی بر شما باد که صبر
اختیار کنید از برای آنکه بصبر در می یابد صاحب حزم آنچه میخواهد و بسوی صبر است

بازگشت جزع کننده وهم از آنحضرت مرویست که فرمود ان صبرت جرت
علیک المقادیر وانت ماجور وان جزعت جرت علیک المقادیر و
انت مازور یعنی اگر صبر کنی جاری شود بر تو آنچه از برای تو مقدر است
و تو صاحب اجر و ثواب باشی و اگر جزع کنی بدستور بر تو جاری گردد مقادیر
و تو صاحب وزر و وبال باشی و حضرت امام حسن مجتبی از جد بزرگوار خود
صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمودند که ان فی الجنة شجرة یقال لها
شجرة البلوی یؤتی باهل البلاء یوم القیمة فلا یرفع لهم دیوان
ولا ینصب لهم میزان یصب علیهم الاجر صبا یعنی بدرستی که در بهشت
درختیست که نام آن شجره بلوی است و میرسد اند رخت روز قیامت باهل
بلا و رفع نمیشود از برای اهل بلا دیوانی و نصب نمیشود برای ایشان میزانی
و ریخته میشود بر ایشان اجر ریختنی پس گویم انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب را قرآءت فرمودند اشاره بانکه اهل بلا و آنان که در دنیا بمصائب
و مکاره گرفتار گشته طریق صبر پیموده اند در روز حساب در سایه آن درخت
از بیم پرسش و حساب و دغدغه میزان و کتاب فارغ و ایمن اند و جزای آن

صبر

صبر و اجر آن بلا از سحاب مرحمت بی منتها بر کشت آمال ایشان پیوسته
بیشمار و حساب بارانست وهم آنحضرت از جد عالیمقدار خود روایت کرده که
آنحضرت فرمود که ما من جرعة احب الی الله من جرعة غیظ کظمها رجل او
جرعة صبر علی مصیبة وما من قطرة احب الی الله من قطرة دمع من خشیة
الله او قطرة دم اهریقت فی سبیل الله یعنی نباشد جرعه دوست تر نزد خدا بتعالی
از جرعه خشمی که آنرا او دبی فرو خورد یا جرعه صبری که صبر کننده بر مصیبتی که باو
رسیده باشد بر سر کشد و نباشد قطره دوست تر نزد خدای عز و جل از قطره
اشکی که از ترس خدای از چشمی باران کرده یا قطره خونی که در راه خدای عز اسمه
ریخته شود وهم آنحضرت فرموده که المصائب مفاتیح الاجر یعنی مصیبتها کلیدهای
اجر و جزاست و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که
اذا جمع الله الاولین والاخرین ینادی مناد این الصابرون لیدخلوا الجنة
بغیر حساب قال فیقوم عنق من الناس فیلقاهم الملائکة فیقولون الی این
یا بنی آدم فیقولون الی الجنة فیقولون وقبل الحساب فقالوا نعم قالوا و
من انتم قالوا الصابرون قالوا وما کان صبرکم قالوا صبرنا علی طاعة الله

وصبرنا عن معصیة الله حتی توفانا الله عز و جل فقالوا انتم کما قلتم
ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین یعنی هرگاه جمع کند خدا بتعالی خلق اولین
و آخرین را در روز قیامت از برای پاداش اعمال و حساب و کتاب آن روز پر هول
و بیم منادی ندا کند که کجا بند صابران تا داخل بهشت شوند بی حساب پس گروهی
از مردمان برخیزند و روی به بهشت آورند پس ملاقات کنند با ایشان
فرشتگان و گویند بکجا میروید ای فرزندان آدم پس ایشان در جواب گویند
که به بهشت باقی که خدای مهربان از برای ما آماده ساخته پس ملائکه گویند
که پیش از حساب به بهشت میروید ایشان گویند آری ما را با حساب کاری نیست
فرشتگان گویند که شما چه کسانید ایشان گویند که ما صابرانیم ملائکه
گویند که چگونه بوده است صبر شما ایشان گویند صبر کرده ایم بر طاعت
خدا بتعالی و صبر کرده ایم از معصیت خدا بتعالی تا هنگامی که میرانید ما را
خدای عز و جل کنایه از آنکه هر گونه محنتی و شدتی که از ارتکاب طاعات و
اجتناب از معاصی روی بما آورده بود بقدم صبر و رضامندی باستقبال
آنها شتافته ایم و روی از خواهش سریع الزوال دنیا تافته پس ملائکه

گویند

با ادعیه

گویند شما باید همچنانکه تقریر نمودید داخل بهشت شوید که نیکو و پسندیده است
اجر عمل کنندگان بخیر و انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت
فرمود که خدای عز و جل فرموده که اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبة
فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلک بصبر جمیل استحییت منه یوم
القیمة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا یعنی هرگاه روی آورد بر
بنده از بندگان من مصیبتی خواه آن مصیبت ببدن او رسد و خواه بمال
او و خواه بفرزندان و اولاد او و بعد از آن آن بنده استقبال کند آن مصیبت
را بصبر جمیل در روز قیامت مرا حیا مانع خواهد شد که از برای آن بنده
میزانی نصب نمایم یا دیوانی نشر کنم و همچنین ابن مسعود از آنحضرت روایت
کرده که فرمود ثلاث من رزقهن فقد رزق خیر الدارین الرضا بالقضاء
والصبر علی البلاء والدعاء فی الرخاء یعنی سه چیز است که هر که را آن سه چیز
روزی شود بتحقیق که خیر دنیا و آخرت روزی شده خواهد بود اول راضی بقضای
الهی بودن دویم در بلا صبر نمودن سیم در حال توانگری و خوشحالی دعا کردن
و از ابن عباس مرویست که روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت

فرمودند که یا غلام او یا غلیم الا اعلمک کلمات ینفعک الله بهن یعنی ای پسر
یا ای پسرک آیا تعلیم بکنم بتو کلمهٔ چند که نفع رساند خدای تعالی ترا بآن کلمات پس من
گفتم بلی یا رسول الله چنان میخواهم که تعلیم دهید آن کلمات را بمن پس آنحضرت فرمودند
که احفظ یحفظک الله احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی
الشدة واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان فی
الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا وان النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب وان مع
العسر یسرا یعنی حفظ کن آنچه بتو تعلیم میدهم تا خدای مهربان ترا حفظ کند همیشه خدای را
بیاد آر و حفظ اوامر و نواهی آنحضرت میکن تا اینمعنی دلیل و پیشوای راه نجات تو شود
و از پیش روی تو راهنمای تو باشد و خدا را در حال توانگری و رفاهیت شناسا باش
تا خدا تعالی ترا در حال شدت و شکدستی بشناسد و فراموش نکند و اگر از کسی چیزی
طلبی و حاجتی سؤال کنی آن حاجت از خدا بخواه و آن طلب از آنحضرت نمای و اگر از طلب
حاجت و سؤال مستغنی باشی بآنحضرت مستغنی باش و بدانکه در صبر بر مکاره خیر بسیار
هست و نصرت و ظفر بر اعدا ثمرهٔ صبر است و فرج با کرب و اندوه قرین و تنگدستی
و عسر با توانگری و یسر همنشین می باشد و هم از آنحضرت روایت شده که فرمود

تؤتی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل رأسه دفعه تلاوة القرآن واذا اتی من
قبل یدیه دفعه الصدقة واذا اتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المسجد
والصبر حجزه یقول اما لو رأیت خللا لکنت صاحبه خلاصه مضمون بلاغت
مشحون آنکه چون مرد بقبر خود در آید چون تنگی و محنت آن مکان پر وحشت از
جانب سر او بیاید دفع کند آنرا تلاوت قرآن که در دنیا کرده باشد و اگر از جانب
دستهای او بیاید صدقه که داده باشد آنرا دفع کند و اگر از طرف پاهای او قدم
پیش گذارد رفتن او بمسجد دافع آن بلا شود و صبری که در زمان حیات بر مصایب
و مکاره کرده باشد از اطراف وی حاجز و مانع عذاب قبر او شود و گوید که اگر شکست
باین مرد خللی مشاهده کنم هر آینه مصاحب او باشم تا او را از اهوال و شداید بگذرانم
وبعبارت دیگر اینحدیث را از آنحضرت روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که اذا دخل
الرجل القبر قامت الصلوة عن یمینه والزکوة عن شماله والبر یظل علیه
والصبر علی نواحیه یقول دونکم صاحبی فانی من ورائه یعنی ان استطعتم
ان تدفعوا عنه العذاب والا فانا اکفیکم ذلک وادفع عنه العذاب
یعنی چون داخل شود مرد در قبر برخیزد نمازی که او کرده باشد از جانب راست او

وزکوتی که داده باشد از طرف چپ او و بر و احسانی که در راه خدا نموده باشد
سایه بر وی افکند و صبری که بر مصایب و مکاره کرده باشد از نواحی و اطراف او
در آید و با عمال صالحهٔ او گوید که بعد از شما من مصاحب این مردم از برای آنکه از
اطراف و جوانب او نگاه میدارم او را از اهوال و شداید یعنی اگر شما استطاعت
آن دارید که عذاب را از او دفع کنید بدفع آن عذاب بپردازید والا من کفایت می کنم
از شما و دفع میکنم از او عذاب را و هم از آنحضرت مرویست که فرمود عجبا لامر المؤمن
ان امره کله له خیر ولیس ذلک لاحد الا للمؤمن ان اصابته سراء شکر
فکان خیرا له وان اصابته ضراء صبر فکان خیرا له یعنی بتعجب می آورد مرا کار
مؤمن بدرستی که هر امری از امور او از برای او خیر است و نیست آن سعادت دیگری را
جز مؤمن زیرا که اگر در می یابد او را مسرتی و خوشحالی در آنحالت شکر میکند و آن
شکر از برای او خیر است و اگر در می یابد او را مضرتی و اندوهی در آنصورت صبر میکند
و آن صبر نیز از برای او خیر است و همچنین از آنحضرت روایت شده که فرمود الا
اعجبکم ان المؤمن اذا اصاب خیرا حمد الله وشکر واذا اصابته مصیبة
حمد الله وصبر فالمؤمن یؤجر فی کل شیء حتی اللقمة یرفعها الی فیه وفی

حدیث آخر حتی اللقمة یرفعها الی فم امرأته یعنی آیا شما را بتعجب نیاورد اینمعنی
که چون مؤمن در می یابد خیری را حمد میکند خدا را و شکر میگوید و چون در
می یابد او را مصیبتی بدستور حمد خدا میگوید و صبر میکند پس مؤمن اجر داده می شود
در هر چیزی تا لقمه که در دهن می گذارد و هم از آنحضرت مرویست که فرمود الصبر خیر
مرکب ما رزق الله عبدا خیرا له ولا اوسع من الصبر کنایه از آنکه بهترین مرکبی از برای
سفر آخرت صبر است و روزی نکرده است خدای بهتر از صبر نعمتی ببنده کان خود و نه
وسیعتر از صبر اشاره بآنکه در وسعت آباد صبوری کامهای بی اندازه مهیا و آماده
و سفرهٔ احسان رحمت بی منتها پیوسته بجهت گرسنه چشمان خوان صبر گشاده است
و هم یکی از اصحاب هدایت انتساب روزی از آنحضرت پرسید که آیا مردی باشد که بی حساب
بهشت داخل شود آنحضرت فرمودند که نعم کل رحیم صبور یعنی آری هر رحیم صبوری
و ابو بصیر از امام حسین علیه السلام روایت میکند که آنحضرت فرمود که ان الحر حر علی
جمیع احواله ان نابته نائبة صبر لها وان تراکمت علیه المصائب لم یکره
وان اسر وقهر واستبدل الیسر عسرا کما کان یوسف الصدیق علیه السلام
لم یضرر حریته ان استعبد واسر وقهر ولم یضره ظلمة الجب ووحشته

وَمَا نَالَهُ أَنْ قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ اللَّهُ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَ عَبْداً بَعْدَ أَنْ كَانَ
مَلِكاً فَأَرْسَلَهُ وَرَحِمَ لَهُ وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْراً فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا
إِلَى الْخَيْرِ تُؤْجَرُوا یعنی بدرستی که آزاد آنست که آزاد باشد در جمیع احوال خود
اگر نایبه از نوایب باو رسد بر آن صبر کند و اگر هجوم آورد بر او مصیبتها
مکروه نشکند و اگر اسیر شود و مقهور شود قهر قاهری گردد و بدل شود یسر او به
عسر و توانگری او بدرویشی دل تنگی ننماید چنانکه بود حضرت یوسف صدیق
علیه السلام ضرر نرسانید بآزادی او اگر او را ببندگی گرفتند و اسیر و مقهور گردانیدند
و مضرت نرسانید بآنحضرت ظلمت چاه و وحشت آنمکان پر وحشت و آرزو
نکرد که خدا بتعالی خلاص از آن مضایق او را فرج ارزانی دارد پس گردانید خدای
عز و جل از برای آنحضرت فرعون مصر و جبار غالبی زمان آنحضرت را که ریان
بن الولید موسوم بود از برای آنحضرت از جمله بندگان بعد از آنکه پادشاه بود
پس بسوی آنحضرت ارسال داشت جمعی را از خواص بسلطنت خود و از راه رحمت و احترام
آنحضرت را از تنگنای زندان بتخت سلطنت و فرمان رسانید و همچنین صبر عاقبتی
پدید آرد خیر پس صبر کنید و وطن اختیار کنید بسوی صبر تا اجر یابید و خداوند

عزیز



عزیز بازاء آن صبر کردن شما را بنز عزیز مصر نجات و رستگاری گردانند و از
زندان تن چون یوزمان پادشاه ملک جان برآید خواص خدم آن پادشاه نافذ
فرمان شما را بتخت فرماندهی جاویدان رسانند. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که فرمود اَلْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي
الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمُ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ
لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ. یعنی بهشت عنبر سرشت و جنت باقی پیچیده شده است
بمکروهات و بلیات و صبر کردن بر آنها پس هر که صبر کند بر مکروهات در دنیا
داخل بهشت باقی گردد و جهنم پیچیده شده است بلذتها و شهوتها پس
هر که نفس خود را از آن لذتها و شهوتها عطا دهد داخل آتش جهنم شود.
و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند که اَلصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ
عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ
لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ

كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَمِائَةِ
دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ
یعنی صبر بر سه قسم است اول صبر بر مصیبتها دوم صبر بر طاعات که مشقتی
گران را از تکالیف بطاعات ببندگان برسد بر آن صبور باشند سیم صبر از
معاصی و گناهان و اجتناب و ناکردن آنها که با وجود خواهش نفس و آرزوی
دل بمحض رضای الهی و فرمان پادشاهی ارتکاب آن ننمایند و بر آن صبر کنند پس
هر که صبر کند بر مصیبت تا آنکه بر گرداند آن مصیبت را بحسن عزای آن بنویسد
خدا بتعالی از برای او ششصد درجه میان هر درجه تا درجه چندان که میان
آسمان تا زمین و آنکه صبر کند بر طاعات بنویسد خداوند مهربان از برای آنکس
ششصد درجه تا بین هر درجه تا درجه دیگر بمقدار که از روی زمین تا عرش
رب العالمین و هر که صبر کند از گناه و اعمال تباه بنویسد خداوند کریم در دیوان
عمل آنکس ثواب هفتصد درجه از هر درجه تا درجه بلا تمنا به که از روی خاک
تا منتهای عرش بر آورنده افلاک. و ابو حمزه ثمالی روایت میکند از حضرت صادق
که آنحضرت فرمود مَنِ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ

اجر الف

أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ یعنی هر یک از مؤمنان که ببلائی مبتلا شود و بر آن بلا و اندوه صبر کند
و جزع ننماید خواهد بود از برای آنکس مثل اجری که جناب اقدس الهی بهزار شهید
عطا کند. و عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که
آنحضرت از جد بزرگوار عالیمقدار خود سید ثقلین و پیشوای خافقین صلی الله علیه و آله
روایت نموده که آنحضرت فرمود که قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي
قَرْضاً فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضاً أَعْطَيْتُهُ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْراً إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ
وَمَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضاً فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئاً أَعْطَيْتُهُ
ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أَعْطَيْتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي. ماحصل معنی
والله اعلم آنکه خداوند مهربان فرمود که بدرستی که من گردانیدم دنیا را در میان
بندگان خود قرضی پس هر که از بندگان از آن بمن قرضی دهد عطا فرمایم بآن بنده
بهر یک از آنچه قرض داده باشد بمن ده مثل آن تا هفتصد ضعف آن و آنچه
من خواسته باشم از آن ده تا ضعف هفتصد باو عطا کنم و هر که بمن چیزی از آن
قرض ندهد پس بگیرم از او چیزی عطا کنم بآن بنده سه خصلت که اگر عطا میکردم
یکی از آن سه خصلت بفرشتگان خود هر آینه راضی میشدند بآن یک چیز از من

کنایه از آنکه اگر خداوند مهربان از نعمتهای دنیا چیزی از کسی بگیرد عوض آن از ده
تا هفتصد بهر عددی که اراده کند عطا کند و اگر از نعم این سرای فانی چیزی از
بنده در نیذیرد و از او نعمتی بگیرد دیگر بر فوات آن بنده را سعادت صبر روزی
شود سه خصلت بوی ارزانی دارد که اگر یکی از آن بما آنکه مقربین عطا می شد
هر اینه از جناب جلال پادشاهی از سایر نعمتها راضی میشدند پس حضرت صادق
بعد از نقل حدیث مذکور این آیه کریمه را تلاوت فرمودند که اَلَّذِینَ اِذَا
اَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِنْ رَبِّهِمْ بعد از آن فرمودند که این صلوات یکی از آن سه خصلت است پس
قرائت فرمودند تتمه آیه کریمه را که وَرَحْمَةٌ و فرمود که این رحمت دویمین
خصلت است آنگاه آیه کریمه را با تمام رسانیدند که وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ
و تفسیر نمودند که این سیوم آن خصال پسندیده است آنگاه فرمودند که هٰذَا
لِمَنْ اُخِذَ مِنْهُ شَیْئًا فَسْرًا یعنی این سعادت از برای کسی آماده و مهیاست که
گرفته شده باشد از او چیزی بعنوان زور و ستم ای عزیز اگر در حدیث مذکور
تاملی بسزا کنی و پرده از دیده آگهی برافکنی بر تو معلوم گردد که آنچه بندگان

ازدنیا

از دنیا بخداوند کریم خود قرض میدهند اموال و خواستهای دنیاست که در
راه رضای آنحضرت مصروف گردد مانند خیرات و مبرات بر ضعفا و مساکین
و قضای حوائج مؤمنین و امثال آن و عوض آن بنحوی که مذکور شد بایشان عطا
می شود و آنچه آنحضرت بنحوی از بندگان گیرد که در نظر کوتاه بین ایشان نمود
جور و ستم داشته باشد چون فقد اولاد و احبه و امثال آن سعادت آن
سه سعادت که آیه کریمه بآن مشعر است عطا میکرد ای عزیز کدام نعمت از نعماء
بآن میرسد که بازاء یك مصیبت که ببنده ضعیفی از خداوند جلیل او رسد
سه نعمت باو ارزانی دارند که یکی از آنجمله آن باشد که مانند او خداوند جبی
بر آن بنده صلوات فرستد و دیگر آنکه بنظر رحمت و احسان بر او نگرد
و او را مرحوم و مغفور بدرگاه کبریای خود رساند و سیوم آنکه او را در سلك
هدایت یافتگان و واصلان بحضرت خویش منتظم گرداند و لنعم ما قیل
رباعی یاد در دیار چون دوای تو منم • بر کس منگر که آشنای تو منم •
گر کشته شوی مگو که من کشته شدم • شکرانه بده که خونبهای تو منم •
فصل در احباط اجر در مصایب و زایل شدن آن و ما یتعلق به •

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که اَلضَّرْبُ عَلَى الْفَخِذِ عَلَى
الْمُصِیبَةِ یُحْبِطُ الْاَجْرَ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولٰى اَعْظَمُ وَعِظَمُ الْاَجْرِ عَلٰى
قَدْرِ الْمُصِیبَةِ وَمَنِ اسْتَرْجَعَ بَعْدَ الْمُصِیبَةِ جَدَّدَ اللّٰهُ لَهُ اَجْرَهَا كَیَوْمِ
اُصِیبَ بِهَا یعنی زدن بر زانو در حالتی که مصیبتی روی نماید اجر را احباط کند
و زایل گرداند و صبر در حین سنوح مصیبت و وقوع واقعه عظیم تر است از
سایر اوقاتی که بعد از آن مصیبت بر صاحب مصیبت گذرد و بزرگ میگردد اجر
بقدر بزرگی مصیبت هر چند مصیبت عظیم تر است قدر آن عظیم تر است و هر که بعد
از مصیبت زبان بکلمه استرجاع یعنی آیه کریمه اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ بگشاید در
آنحالت تازه گرداند خدای تعالی اجر او را مانند روزی که آن مصیبت باو رسیده •
و هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سایلی سؤال نمود که یا رسول الله اجر مصیبت را
چه امر زایل گرداند و چه چیز احباط کند آنحضرت فرمود تَصْفِیقُ الرَّجُلِ بِیَمِینِهِ
عَلٰى شِمَالِهِ وَعَدَمُ الصَّبْرِ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولٰى فَمَنْ رَضِیَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ
فَعَلَیْهِ السَّخَطُ یعنی زدن مرد دست راست خود را بر دست چپ خود از روی جزع
و تنگدلی در مصیبت و عدم صبر در روز نخست وقوع آن هر که بآن مصیبت

رض

راضی شود پس مر او راست رضای خدای تعالی و اگر ناراضی بود و خشم گیرد پس
مر او راست عدم رضا و خشم گرفتن خداوند زمان و زمین • و از ام سلمه زوجه
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود مَا مِنْ
عَبْدٍ تُصِیبُهُ مُصِیبَةٌ فَیَقُولُ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اَللّٰهُمَّ اْجُرْنِی
فِی مُصِیبَتِی وَاَخْلِفْ لِی خَیْرًا مِنْهَا اِلَّا اَجَرَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فِی مُصِیبَتِهِ وَاَخْلَفَ
لَهُ خَیْرًا مِنْهَا یعنی نبوده باشد بنده از بندگان خدای تعالی که برسد باو مصیبتی
پس بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و پس از کلمه استرجاع دعا کند که اَللّٰهُمَّ
اْجُرْنِی فِی مُصِیبَتِی وَاَخْلِفْ لِی خَیْرًا مِنْهَا یعنی ای خداوند من صاحب اجر گردان مرا
درین مصیبت و از دنبال او برسان از برای من بهتر از وی را مگر اینکه خدای تعالی
او را در آن مصیبت باجر جزیل و ثواب جمیل رساند و بهتر از وی را نصیب او
گرداند بعد از آن ام سلمه گفت که چون ابو سلمه که شوهر من بود فوت شد گفتم
آنچه آنحضرت بمن تعلیم فرموده بود پس خدای تعالی پس خدای تعالی رسول خود را که بهتر
از ابو سلمه بلکه بهتر از خلق اولین و آخرین بود بمن عطا فرمود و بعبارت دیگر
ام سلمه گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مَا مِنْ مُسْلِمٍ تُصِیبُهُ

مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ مَا أَمَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اَللّٰهُمَّ
أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ عَلَيَّ خَيْراً مِنْهَا يعنی نبوده باشد مسلمانی که برسد
باو مصیبتی پس بگوید آنچه امر کرده است خدای عزّ وجلّ او را بگفتن آن که آن کلمهٔ
استرجاع است پس دعای مذکور را بخواند آن اجر و عوض را دریابد امّ سلمه گوید
که چون ابو سلمه درگذشت من با خود گفتم کدام مرد از برای من بهتر ازو خواهد بود
زیرا که در اوّل روز خانه داری هجرت کرد با رسول خدا صلّی الله علیه وآله پس چون
این سخن با خود گفتم خدا تعالی پیغمبر خود را در عوض او نصیب من کردانید بعد
از آن گفت که پیغمبر صلّی الله علیه وآله حاطب بن ابی بلتعه را نزد من فرستاد تا مرا از برای
آنحضرت خواستگاری نماید پس من گفتم که مرا از ابی سلمه دختری هست و خود نیز
زنی غیورم چگونه این امر متمشّی یابد چون آنحضرت بر مضمون پیغام من اطلاع
یافتند فرمودند که أَمَّا ابْنَتُهَا فَأَدْعُوا اللهَ أَنْ يُغْنِيَهَا عَنْهَا وَأَدْعُوا اللهَ
أَنْ يَذْهَبَ بِالْغَيْرَةِ یعنی آنچه در باب دختر داشتن عذر خواستهٔ از خدا تعالی
درخواهم تا او را از آن دختر مستغنی گرداند کنایه از آنکه زوجی از برای دختر
بهم رسد و عذری که در باب غیرت گفتهٔ همچنین از خدای عزّ وجلّ درخواهم

تا زایل

تا زایل کند غیرت او را و بروایت دیگر آنکه امّ سلمه گفت روزی ابو سلمه از خدمت
رسول خدا نزد من آمد و گفت شنیدم حدیثی از آنحضرت که بآن حدیث مسرور وخوشحال
گردیدم و آن حدیث آن بود که فرمود لَا يُصِيبُ أَحَداً مِنَ الْمُسْلِمِينَ مُصِيبَةٌ إِلَّا
فَيَسْتَرْجِعُ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ ثُمَّ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْراً مِنْهَا
إِلَّا فُعِلَ ذٰلِكَ بِهِ یعنی نرسد یکی از مسلمانان مصیبتی که زبان بکلمهٔ استرجاع
بگشاید در حالت آن مصیبت و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ
لِي خَيْراً مِنْهَا مگر آنکه کرده شود نسبت باو آنچه وعده شده امّ سلمه گوید حفظ کردم
آنچه ابو سلمه نقل نمود پس چون ابو سلمه فوت شد زبان بکلمهٔ استرجاع گشودم و خواندم
دعایی را که بخاطر داشتم بعد از آن با خود گفتم که از کجا خواهد بود از برای من بهتر از
ابو سلمه پس چون عدّهٔ من منقضی گردید روزی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم
بر در خانهٔ من آمد و طلب اذن نمود و در حالتی که من مشغول باورد باغت بودم
پس دستهای خود را شستم و اذن دادم آنحضرت را و وساده از ادیم که حشو آن
لیف بود جهة آنحضرت گستردم پس آنحضرت بر آن وساده نشست پس مرا از برای
خود خطبه فرمودند چون آنحضرت از گفتگو فارغ شدند من گفتم یا رسول الله

نیست مرا مگر آنکه بسیار رغبت داشته باشم امّا من زنی هستم که غیرت شدید دارم
و از آن می ترسم که مبادا از من بر آیینهٔ خاطر مبارک شما غباری نشیند و باین
جهة خدا تعالی مرا بعذاب گرفتار گرداند و دیگر آنکه پیری نیز مرا دریافته و در سن
داخل شده ام و عیال مند نیز هستم پس آنحضرت فرمود که أَمَّا مَا ذَكَرْتِ مِنَ
السِّنِّ فَقَدْ أَصَابَنِي مِثْلُ الَّذِي أَصَابَكِ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتِ مِنَ الْعِيَالِ فَإِنَّ
عِيَالَكِ عِيَالِي یعنی امّا آنچه ذکر کردی از سن بتحقیق که بمن رسیده است مثل
آنچه بتو رسیده است کنایه از آنکه مرا نیز پیری دریافته است و امّا آنچه ذکر
کردی از عیال پس بدرستی که عیال تو عیال من است پس راضی شدم و مرا
رسول خدا صلّی الله علیه وآله خواستگاری نمود بعد از آن امّ سلمه گفت که بتحقیق که خدا تعالی
تبدیل کرد از ابی سلمه برای من بهتر از او را یعنی رسول خدا را صلّی الله علیه وآله و
ابن عبّاس از رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت نموده که آنحضرت فرمود که إِنَّ لِلْمَوْتِ
فَزَعاً فَإِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ وَفَاةُ أَخِيهِ فَلْيَقُلْ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اَللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ
كِتَابَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَىٰ عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ

ولا تفتنا

وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ یعنی بدرستی که از برای مرگ فزعی و اضطرابی است هرگاه
بیاید بیکی از شما وفات برادر او پس باید که آنکس زبان بکلمهٔ استرجاع و دعای
مذکور بگشاید که خلاصهٔ معنی آن والله اعلم اینست که بدرستی که این مصیبت
از برای ما از جانب خداوند مهربان است و بدرستی که ما بسوی او تضرّع کنندگانیم
و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود باز گردندگانیم ای خدای سزای پرستش بنویس
او را در نزد خود از نیکوکاران و بگردان کتاب او را در علّیّین و پاینده دار
عقب و اولاد او را در آخرین ای خدای سزای پرستش محروم مگردان ما را از
اجر مصیبت او و بفتنهٔ دنیا و خواهش آن مبتلا مساز ما را بعد از او و حضرت
امام حسین علیه السلام از جدّ بزرگوار عالیمقدار خود روایت نموده که آنحضرت فرمود که
مَنْ أَصَابَهُ مُصِيبَةٌ فَقَالَ إِذَا ذَكَرَهَا إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
جَدَّدَ اللهُ لَهُ أَجْرَهَا مِثْلَ مَا كَانَ لَهُ يَوْمَ أَصَابَتْهُ یعنی هر که را مصیبتی
برسد پس بگوید هرگاه یاد آورد آن مصیبت را کلمهٔ استرجاع را تازه گرداند خدا تعالی
از برای او اجر آن مصیبت را مانند آن روزی که آن مصیبت باو روی نموده

فصل یوسف بن عبدالله بن سلام روایت میکند که چون شدّتی باهل

وعشیرهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله نازل می‌شد آنحضرت ایشان را مأمور بنماز
میفرمود و آیهٔ کریمهٔ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا را قرائت می‌نمود و از
ابن عباس منقولست که در اثنای سفر خبر فوت برادرش قثم بن عباس را بوی رسانیدند
پس زبان بکلمهٔ استرجاع گشود بعد از آن از راه بیرون رفت و شتری که بر وی سوار
بود بخوابانید و دو رکعت نماز بطول رکوع و سجود گذارد بعد از آن برخاست
و بسوی راحلهٔ خود روان شد و میگفت فَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ
إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ترجمهٔ ظاهر آیت وافی ببشارتست والله اعلم آنکه در حین نزول
مصایب و وقوع نوایب استعانت و یاری جوئید بصبر و نماز بدرستی که مصیبت
بزرگست مگر بر خشوع کنندگان و جمعی که بقضای الهی راضی باشند وهم از ابن
عباس مرویست که میگفت هرگاه بمصیبتی گرفتار گردی برخیز و وضو بساز
و دو رکعت نماز بگذار و بعد از سلام بگو اللَّهُمَّ قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنَا فَأَنْجِزْ
لَنَا مَا وَعَدْتَنَا یعنی ای بار خدای سزای پرستش بتحقیق که کردم من آنچه را بآن
مأمور فرموده بودی پس وفا کن و بانجاز رسان آنچه بما وعده فرموده.
و از عبادة بن محمد بن عبادة بن صامت روایت نموده اند که چون عباده

محتضر شد اشاره کرد و گفت تا فراش او را بصحن خانهٔ او نقل نمودند پس گفت
از برای من جمع کنید اولاد و اموال و خدم و عبید و همسایه‌های مرا و چون آنها
جمع شدند روی بایشان آورد و گفت بدرستی که امروز من روزیست که نمی
بینم این روز را مگر روز آخر که می‌آید بر من از روزهای دنیا و شب اول از
شبهای آخرت و من نمیدانم که از من نسبت بشما غلبه و افراطی از راه زبان
یا از طرف دست داده یا نه بآنخدای که جان عباده در دست قدرت
اوست که قصاص در این نشأه بر من آسانتر است از قصاص روز قیامت پس باید
که هر یک از شما که از دست و زبان من آزار و ضرری یافته باشد برخیزد و
از من قصاص طلب کند و حق خود را بقیامت نیفکند ایشان گفتند آری تو
پدر ما بودی و تادیب ما مینمودی و از تو هرگز نسبت بهیچ خادمی حرف بدی
نشنیده ایم پس عباده گفت آیا مرا آمرزیدید اگر از من نسبت بشما اذیتی رسیده
باشد ایشان همه گفتند آری آمرزیدیم پس عباده گفت اللَّهُمَّ اشْهَدْ ای بار
خدای سزای پرستش شاهد باش بعد از آن گفت که اکنون وصیت مرا بشنوید
و بدان عمل کنید و بدانید که بر شما حرجی نیست اگر کسی از شما بر من بگرید

پس باید که چون من وفات کنم وضوی کامل نیکو بسازید و هر یک داخل مسجدی
شوید پس نماز بگذارید بعد از آن از برای عباده استغفار کنید و از برای او
طلب مغفرت نمایید بدرستی که خدای عز و جل در کتاب کریم خود فرموده که وَاسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ پس تعجیل نمایید بسوی قبر و حفرهٔ من و از دنبال من آتش بر
میفروزید و ارغوان در تحت من مگذارید مخفی نماند که منع عباده از افروختن
آتش و گذاشتن ارغوان بر سریر در حالت فوت شاید اشاره بآن باشد که چون
شبیه بکیش مجوس و قاعدهٔ آتش پرستان می‌شده از آن احتراز و اجتناب نموده.
و جابر بن عبدالله انصاری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
أَشَدُّ الْجَزَعِ النَّصْرِيخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ
وَمَنْ أَقَامَ النُّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَمَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمِدَ اللهَ
جَلَّ ذِكْرُهُ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللهُ وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ
لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ ذَمِيمٌ وَأَحْبَطَ اللهُ تَعَالَى أَجْرَهُ.
یعنی شدیدترین جزعها در مصایب فریاد کردنست بزاری و آه و امثال آن
و زدن بر روی و سینه و کندن و پریشان کردن موی و هر که در مصیبتی که

باو رسد اقامت نوحه گری نماید بتحقیق که ترک صبر نموده و آنکه صبر کند و زبان
بکلمهٔ استرجاع بگشاید و حمد کند خدای تعالی را بتحقیق که راضی شده خواهد بود
بآنچه خدای کرده و در اینصورت خواهد بود اجر او بر خدای عز و جل و آنکه نکند اینها را
جاری گردد بر او قضا و در آنحالت بوده باشد مستحق مذمت و زایل گرداند
خدای تعالی اجر او را. و ربعی بن عبدالله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که آنحضرت فرمود که إِنَّ الصَّبْرَ وَالْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْمُؤْمِنِ فَيَأْتِيهِ الْبَلَاءُ
وَهُوَ صَبُورٌ وَإِنَّ الْجَزَعَ وَالْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكَافِرِ فَيَأْتِيهِ الْبَلَاءُ وَهُوَ
جَزُوعٌ یعنی بدرستی که صبر و بلا سبقت میگیرند بر یکدیگر بسوی مؤمن و در
می‌یابد مؤمن را بلا و مؤمن صبور می‌باشد و همچنین جزع و بلا طلب سبقت می
کنند بسوی کافر پس در می‌یابد کافر را بلا و در آنحال او جزوع است. و هم آنحضرت
از جد بزرگوار عالیمقدار خود روایت کرده که آنحضرت فرمود که ضَرْبُ الْمُسْلِمِ
عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ یعنی زدن مرد مسلمان بر زانوی خود
در حالت مصیبت باعث زوال اجر و ثواب اوست در آن مصیبت. و موسی
بن بکیر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ضَرْبُ الرَّجُلِ

علی فخذه عند المصیبة احباط اجره یعنی زدن مرد بر زانوی خود در حالت
مصیبت احباط اجر اوست • و اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
آنحضرت فرمود یا اسحق لا تعدّنّ مصیبة اعطیت علیها الصبر و استوجبت
علیها من الله عز و جل الثواب انما المصیبة التی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها
اذا لم یصبر عند نزولها • یعنی ای اسحق مشمر بمصیبت مصیبتی را که عطا شود بتو
بازاء آن مصیبت صبر و بآن مصیبت از خدای عز و جل مستوجب ثواب گردی بدرستی
که نیست مصیبت مگر آنکه حرام شود بر صاحب آن مصیبت اجر و ثواب آن هرگاه صبر نکند
در حین نزول آن • و از ابی میسره مروی است که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق ع
بودم پس آمد بسوی آنحضرت مردی و شکایت کرد از مصیبتی که باو رسیده بود پس آنحضرت
فرمود اما انک ان تصبر توجر و ان لا تصبر یمضی علیک قدر الله الذی قدّر
علیک • یعنی چون این نیست که اگر در مصائب صبر کنی اجر و ثواب یابی و اگر صبر نکنی
بناید بر تو قضا و قدر خدای عز و جل آنچنان قدری که مقدّر شده است از برای تو
فصل حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که البلاء زین للمؤمن و کرامة
لمن عقل لان فی مباشرته الصبر و الثبات عنده تصحیح نسبة الایمان قال

مص

النبی

النبی صلی الله علیه و آله نحن معاشر الانبیاء اشد بلاء و المؤمن الامثل فالامثل
یعنی بلا زینت مؤمن و کرامت آنکس است که تعقل لذات مترتبه بر آن نماید از برای
آنکه در مباشرت بلا تمنّت صبر روزی میگردد و ثبات در حین نزول بلا تصحیح
نسبت ایمان است کنایه از آنکه هر که را در نزول محنت و بلا صبر بیشتر ایمان کامل
تر است پیغمبر خدا ص فرمود که ما جماعت انبیا را بلا شدیدتر است و مؤمنان در بلا
مانندتر ند بما پس آنان که بعد از مؤمنان بایشان مانند باشند بعد از آن
فرمودند و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظه الله له یلذّ ذوقه
اکثر من تلذذه بالنعمة و یشتاق الیه اذا فقده لان تحت نیران
البلاء و المحنة انوار النعمة و تحت انوار النعمة نیران البلاء و المحنة
و قد ینجو منه کثیر و یهلک و النعمة کثیر • یعنی هر که طعم مائده بلا را
بکام خواهش جان بچشد و لذت آن را دریابد در تحت ستری و حجابی که خدای تعالی
از برای او محافظت کرده باشد لذت یابد بآن بلا بیشتر از آنکه لذت می یابد
بنعمتها و مشتاق میگردد بسوی آن بلا هرگاه از او مفقود گردد از برای آنکه
در زیر دستهای بلا و محنت انوار نعمت است و در تحت انوار نعمت شعلهای افروخته

بلا و محنت و بتحقیق که نجات می یابند بسبب بلا بسیاری از مردمان و هلاک
میگردند بسیاری از ایشان و نعمت خدای بسیار است ای عزیز نعمتی که بازاء بلا
و محنت کرامت کنند کام جان بلاکشان کوی محبت لذت آن را دریابد از آن
روست که بسیاری از راه محنت و بلا بمقصود رسند و بسیاری نیز از رهگذر
بلا ببلا افتند و نعمت خدا از برای آنان که تاب بادهٔ حوصلهٔ آزمای بلا ندارند
نیز بسیار است **نظم** هر کس بقدر همت خود میکشد غمش • آهن بقدر جذبه
با آهن ربا رسد • بالجمله متصل بفقرات مزبوره آنحضرت فرمودند و ما ابتلا الله
تعالی عبدا من عباده من لدن آدم الی محمد ص الا ابتلاه فاحق العبودیة
فیه فکرامات الله فی الحقیقة نهایات بدایاتها البلاء و من خرج من
شبکة البلوی جعل سراج المؤمنین و مونس المقربین و دلیل القاصدین
و لا خیر فی عبد شکی من محنة تقدمها نعمة و یتبعها الاف راحة
و من لا یقضی حق الصبر علی البلاء حرم جزاء الشکر فی النعماء کذلک
من لا یؤدی حق الشکر فی النعماء یحرم عن قضاء الصبر فی البلاء و من
حرمهما فهو من المطرودین • حاصل کلام بلاغت نظام و الله اعلم آنکه نبی نکرده شده

نظم

و مرتبه

و مرتبهٔ بلند نبوت نرسانیده است خدای تعالی بندهٔ از بندگان خود را از عهد
آدم علیه السلام تا زمان خجسته فرجام سید انام صلی الله علیه و آله مگر آنکه او را به
بلایی از بلاهای خود مبتلا نموده و بادهٔ کیفیت افزای احقاق حق عبودیت
شایسته را در ساغر بلا بروی پیموده پس کرامتهای خداوند کریم را در حقیقت
انجام و نهایتهاست که بدایات و اوایل آن محنت و بلاست هر کس بیرون رود
از شبکهٔ بلاها کنایه از آنکه طلای وجود خود را از بوتهٔ محنت و بلا خالص
بیرون آورد گردانیده شود آن بنده چراغ مؤمنان و مونس مقربان و دلیل
قاصدان طریق عرفان و نیست خیر در بندهٔ که شکایت کند از محنتی که اول آن
محنت نعمت باشد و تابع آن نعمت گردد چندین هزار راحت و هر آنکه قضا نکند
حق نعمت صبر را در بلا محروم شود از جزای شکر در نعما همچنین هر آنکه ادا نماید
حق شکر را در نعما محروم شود از قضای صبر در بلا و هر آنکه محروم گردد از این
دو سعادت پس خواهد بود آنکس از جملهٔ دور افتادگان و زیانکاران • و هم
آنحضرت فرموده اند که حضرت ایوب ع در دعا و مناجات خود گفت اللهم قد
اتی علی سبعون فی الرخاء حتی یاتی علی سبعون فی البلاء یعنی ای خدای

سزای پرستش بتحقیق که آمد بر من هفتاد سال در فراخی و سعت حال تا آنکه بیاید
بر من هفتاد سال در بلا و تنگی احوال. و هم از آنحضرت مروی است که فرمود
وُهِبَ الْبَلَاءُ لِلْمُؤْمِنِ كَالشِّكَالِ لِلدَّابَّةِ وَالْعِقَالِ لِلْإِبِلِ. یعنی عطا شده است
بلا از برای مؤمن مانند چدار از برای چارپای و زانوبند از برای شتر. و هم
آنحضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود اَلصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ
كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَرَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلَاءُ. یعنی صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن
و صبر بمنزله سر است از بلا. و هم از آنحضرت مروی است که فرمود اَلصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا
فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ
الْوَحْشَةِ وَالصَّبْرُ يَدَّعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَلَا يَبِينُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُخْبِتُونَ وَالْجَزَعُ
يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَهُوَ أَبْيَنُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّ نُزُولَ الْمِحْنَةِ وَالْمُصِيبَةِ
مُخْبِرٌ عَنِ الصَّادِقِ وَالْكَاذِبِ. یعنی صبر ظاهر میکردد در بواطن بندگان از نور و
صفا و جزع ظاهر میکردد در بواطن ایشان از ظلمت و وحشت و صبر ادعای آنست
که هر که هست ادعای داشتن آن می کند لیکن نزدیک نمیکردند بصبر مکر فروتنان
و تواضع کنندگان و جزع منکری است که هر که هست منکر اوست لکن در منافقان

ظاهر است زیرا که نزول محنت و مصیبت خبر دهنده است از صادق و کاذب اشارت
بانکه صابران در بلا و مصایب در زمرهٔ صادقان و راست گفتاران باشند و آنانکه
در نزول مصائب و نوائب جزع نمایند از جملهٔ کاذبان و دروغ گویان بعد از آن
فرمودند که وَتَفْسِيرُ الصَّبْرِ مَا يَسْتَمِرُّ مَذَاقُهُ وَمَا كَانَ عَنِ اضْطِرَارٍ لَا يُسَمَّى صَبْرًا وَ
تَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَتَحَزُّنُ الشَّخْصِ وَتَغَيُّرُ السُّكُونِ وَتَغَيُّرُ الْحَالِ وَكُلُّ
نَازِلَةٍ خَلَتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْإِخْبَاتِ وَالْإِنَابَةِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى صَاحِبُهَا
جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ. یعنی تفسیر صبر و معنی آن آنست که طلب تلخ کامی کند مذاق صاحب صبر
بان و هر گونه حالتی که از بلا و محنت از روی اضطرار باو روی آورد آنرا صبر نامند
و تفسیر جزع و معنی آن اضطراب دل و محزون شدن شخص و تغیر در سکون و تغیر در
حال است و هر نازله که خالی باشد اوایل آن از فروتنی و انابت و تضرع بسوی خدای تعالی
صاحب آن جزع کننده و غیر صابر باشد پس فرمودند که وَالصَّبْرُ أَمَّا أَوَّلُهُ مُرٌّ وَآخِرُهُ
حُلْوٌ وَأَمَّا أَوَّلُهُ حُلْوٌ وَآخِرُهُ حُلْوٌ لِقَوْمٍ مَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَاخِرِهِ فَقَدْ دَخَلَ وَمَنْ
دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ وَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا يَصْبِرُ عَمَّنْ مِنْهُ الصَّبْرُ
قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ مُوسَى وَالْخِضْرِ عَلَيْهِمَا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا.

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَلَمْ يَجْزَعْ هُنَاكَ يَسْتُرُهُ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ وَنَصِيبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ بِالْجَنَّةِ وَمَنِ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ فَصَبَرَ عَلَى سَكِينَةٍ وَ
وَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَنَصِيبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.
خلاصهٔ مضمون اعجاز مشحون تتمهٔ حدیث آنکه صبر بر دو قسم است یکی آنکه اول آن تلخ
و آخر آن شیرین است و دیگر آنکه اول و آخر آن شیرین است لیکن این قسم مخصوص
قومی است که قضای الهی را برضا استقبال نمایند و ببلا و محنتی که از جانب دوست
رسد آغوش جان کشایند پس هر که از اواخر صبر در وی داخل شود بتحقیق که داخل
شده است اشاره بانکه محنت و بلا چون نزدیک بانجام رسد صبر بر آن ممکن است
و آنکه از اوایل آن ارادهٔ دخول نماید بتحقیق که از وی خارج افتد کنایه از آنکه در حالت
نزول مصایب و هنگام وقوع نوائب دامان صبر بدشواری بدست آید و هر دل
را ملاقات با اول بلا و محنت نشاید پس هر که قدر صبر را دانست و لذت بادهٔ
مرد آزمای صبر بکام جانش رسید صبر از آنکسی که صبر آورندهٔ اوست نتواند و چون
در آرزوی آن باشد هر لحظه از ساغر مصیبتی تازه بادهٔ کام دل نوشد و لبالب
خوشدلی جاوید بر قامت دل دردمند پوشد و از آن روست که خداوند صبر آفرین

در قرآن مجید و فرقان حمید خود در قصهٔ حضرت موسی و خضر علیهما فرموده وَكَيْفَ
تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا اشاره بانکه خضر در حالتی که موسی بر کسر سفینه و قتل غلام
و تعمیر جدار آنحضرت انکار مینمود گفت چگونه صبر کنی تو بر چیزی که احاطه نکرده است
بآن خبر تو پس هر که صبر کند از راه اکراه طبع و جزع نکند هنگام ستر خود نزد پرده
پوش عیوب نموده در سلک عوام انتظام داشته باشد و نصیب او از آن صبر آنست
که خدای تعالی وعده فرموده که وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ بِالْجَنَّةِ یعنی بشارت ده صبر کنندگان را
به بهشت و هر که استقبال کند بلا و محنت را به مرحبا و خوشحالی پس صبر کند بر آن
محنت و بلا بسکینه و وقار و آرام و اصطبار پس او خواهد بود از خواص و نصیب
آنکس از آن صبر آنست که خدای عز و جل فرموده که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ یعنی بدرستی
که خدای تعالی با صابران است ای عزیز نیکو بنکر و تأملی بسزا کن که از صبری که عوام
باکراه کنند تا صبری که خواص بدلخواه نمایند چه مقدار تفاوت است اکر باز آن صبر
عوام بهشت باقی نصیب است جزای صبر خواص لقای دوست و حبیب است ای عزیز
آنجا که جلوهٔ وصال دوست در نظر است بهشت و خواستهای آن حلقهٔ بیرون در است
والنعم ما قیل نظم تا خون نخوری چاشنی درد ندانی ٭ تا دل ندهی آنچه بمن کردند آنی

فصل در بیان صبر جمعی از گذشتگان در حین فوت اولاد و احباب و آنچه مناسب باشد باین سیاق و این باب بر متتبع آثار سلف و مستحضر اخبار گذشتگان خلف مخفی و مستور نیست که قبل از آنکه چراغ ابد فروغ اسلام در انجمن عرب روشن کرده و آفتاب جهانتاب نبوت و رسالت از برج آمال ایشان طلوع کند و امیدی بثواب و بیمی از عقاب داشته باشند مراعات قواعد صبر که از محاسن شیم اکابر و بزرگان است باقصی الغایه مینموده اند و عارف بفضیلت صبر بوده جزع کننده را تعییر و سرزنش و توبیخ و ملامت میکرده اند و غرض ایشان از آن مصابرت آن بوده که رعایت حزم و دوربینی در شماتت اعداء نموده خود را بزیور حلم و زینت طلب دوستی و مودت و حسن عزا می آراسته باشند و چندان درین امر پسندیده مبالغه مینموده اند که اگر یکی از ایشان را حبیبی و صدیقی فوت می شده آن واقعه از ناصیه حال انکس ظاهر نمیکردیده و کسی را معرفت بآن نازله بهم نمیرسیده و چون آفتاب دولت اسلام ارتفاع یافته و از مشکوة نبوت انوار مواعید ثواب صبر و جزای صابران بر دلهای ایشان تافته رغبت آن طایفه بصبر زیاده گردیده و رتبه بلاکشان کوی صبر باوج کمال رسیده درین مقام نموذجی از صبر گذشتگان آن

طایفه ایراد می یابد و منه العصمة والتوفیق **نخست** روایت می کند ابو الاحوص که روزی با جمعی از دوستان بزیارت ابن مسعود بخانهٔ وی رفتیم و چون ملاقات دست داد سه گرامی گوهر در صدف منزل او دیدیم که تا صیرفی روزگار لآلی آبدار از بحر بی قعر و کنار قدرت بر بساط ظهور و اظهار جای میدهد مانند آن سه دانه گوهر گوهری دیگر ندیده و از گلبن حیات مانند آن سه غنچه ناشکفته گلی با آب و رنگ ندمیده هر یک بسرو قامت غیرت سدرهٔ طوبی و هر کدام بگل برگ عارض رشک آفتاب عالم آرا پس ساعتی بنظر تامل و تعجب در ماه رخسار ایشان نگریستیم و پس از آن با ابن مسعود گفتیم که این سه گرامی خلف نواز وهاب بی منت و بخشندهٔ بی ضنت نعمتی است مرترا که شکر آن نتواند مگر کسی که اهل آن باشد پس ابن مسعود گفت گویا از دیدن این فرزندان شما را نیز آرزوی آن می شود که مانند ایشان فرزندان داشته باشید گفتیم آری بخدا که آرزو می برد بمثل این سه گرامی خلف هر که مردی مسلمان باشد بعد از آن ابن مسعود سر بالا کرد و بسقف خانه نگریسته ساعتی تامل نمود اتفاقا خطاف که آنرا بزبان پارسی پرستوک نامند در سقف آنخانه آشیان ساخته و بیضه گذاشته منزل آرام پرداخته بود پس ابن مسعود روی بما آورده گفت بآنخدای که

جان من در قبضهٔ قدرت اوست که دست بر خاک فنو از این سه گرامی فرزند افشاندن بسبب حرص بر ثواب بر من دوستر است از آنکه آشیان این مرغ ازین سقف ساقط شود با کسری بیضهٔ او راه یابد آری اگر حجاب ظاهر پردهٔ دیدهٔ حقیقت بین نباشد چه گلها که از گلستان رضای جانان توان چید و چه آرزوها که بترک خواستهای این ناخواستنی بکام دل بآن توان رسید **نظم** از هر چه غیر اوست چرا نگذری شعیب کافر برای خاطر بت از خدا گذشت **دیگر** روایت نموده اند که روزی عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بود و بجمعی که با ایشان مصیبتی روی نموده تعزیت میرسانید اتفاقا درین حال مادر فرزندان او با یکی از فرزندان طفل او که محمد نام داشت بدر مسجد آمد و آن کودک را بسوی پدر روان گردانید پس آن طفل می آمد و مردمان که در مسجد بودند مشاهده مینمودند تا نزد پدر آمد و بپهلوی او بنشست بعد از آن ابن مسعود روی بآن کودک کرد و گفت مرحبا بهم نامی که این کودک دارد و بعد از اوست پس آن کودک را در بر گرفت و بوسه بر سر و روی او میداد تا آنکه نزدیک شد که آب دهان آن طفل را فرو برد بعد از آن خطاب بآن طفل نموده گفت بخدای که مرگ تو و مرگ برادران تو با زوال عزت شما بر من آسانتر است از مرگ این مگس و بمگس اشاره کرد

پس جمعی گفتند ای ابن مسعود این چگونه آرزوئی است که میکنی و چه قسم فالی است که میزنی پس ابن مسعود روی باسمان کرد و گفت ای بارخدای سزای پرستش در آنچه گفتم امید میدارم که مرا عفو کنی بعد از آن روی بقوم نمود و گفت چیزی از من سؤال می کنید که استطاعت کتمان جواب آن ندارم و بناچار شما را از آن خبر میدهم بدانید که از آنچه نسبت باین کودک بر زبان آوردم از آن خیر اراده نموده ام و میخواهم که بموت ایشان مثاب و ماجور باشم ولیکن بر ایشان میترسم زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که آنحضرت فرمود که یَأْتِی عَلَیْکُمْ زَمَانٌ یَغْبِطُ الرَّجُلُ بِخِفَّةِ الْحَالِ کَمَا یَغْبِطُ بِکَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَلَدِ یعنی می آید بر شما زمانی که آرزو می برد مرد در آن زمان خفت حال را مانند آنکه آرزو می برند مردمان بکثرت مال و فرزند **دیگر** جگر سوختگان آتش بی امان فقد اولاد تا سور دل را ازین واقعه غم اندوز چنین تسکین نداده اند که مستوفی بحار مرحمت باری ابو ذر غفاری ره را در زمان مهلت چند روزهٔ جهان گذران فرزندان از نهانخانهٔ عدم بسرای وجود می آمد لکن هر یک مانند صبح نخستین بی بقا و دوام و چون عهد گل در گذشتن و گذاشتن این گلستان بیقرار و بی آرام باو گفتند بدرستی که تو مردی

هستی از اجلهٔ اصحاب کرام و فرزند تو باقی بمیماند از برای تو آن بسمل تیغ تسلیم قضا
بزبان خورسندی و رضا گفت اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یَأْخُذُهُمْ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَیُدْخِلُهُمْ
فِی دَارِ الْبَقَاءِ یعنی ثنا و ستایش مر خدا را که فرزندان مرا گرفت از من در خانهٔ
که عاقبت آنخانه زوال و فناست و داخل کرد ایشانرا بمنزلی که انجام آن خلود و بقاست
دیگر روایت کرده اند که در طاعونی شدید در بکره و از عبدالله بن عامر المازنی
هفت نفر از اولاد وفات یافت و در آنحالت میگفت که اِنِّی مُسْلِمٌ مُسَلِّمٌ یعنی
بدرستی که من مسلمانم و بجز تسلیم حکم قضا را چاره نمیدانم دیگر عبدالله
بن عثم روایت میکنند که روزی با جمعی از اصحاب بزیارت معاذ رفتیم اتفاقا
یکی از اولاد او محتضر و معاذ بر بالین او نشسته بود دیدیم مادر آنطفل در تب آمد
و ستوه نشستیم که خود را از گریه منع کنیم تا آنکه صدای گریه بعضی از ما بعنوان نوحه بلند
شد پس معاذ ایشان را از این نوحه منع و زجر کرد و گفت میکنید این کار را که بخلاف آنست
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که آنحضرت میفرمود مَنْ کَانَ لَهُ ابْنٌ وَکَانَ عَلَیْهِ
عَزِیْزًا وَبِهِ ضَنِیْنًا فَمَاتَ فَصَبَرَ عَلَى مُصِیْبَتِهِ وَاحْتَسَبَهُ اَبْدَلَ اللّهُ الْمَیِّتَ دَارًا
خَیْرًا مِنْ دَارِهِ وَقَرَارًا خَیْرًا مِنْ قَرَارِهِ وَاَبْدَلَ الْمُصَابَ الصَّلَوةَ وَالرَّحْمَةَ

وَالْمَغْفِرَةَ وَالرِّضْوَانَ یعنی هر انکس را که بوده باشد فرزندی و آن فرزند
بوده باشد نزد او عزیز و بآن فرزند ضنین باشد یعنی بخیل و رزید بعد از آن آن
فرزند فوت شود پس انکس صبر کند بر مصیبت آن فرزند و احتساب پیشه نماید
تبدیل نماید خدای تعالی از برای آن میت خانهٔ بهتر از خانهٔ که داشته باشد و قرارگاهی
بهتر از قرارگاهی که او را بوده باشد و تبدیل کند از برای انکس که بمصیبت گرفتار
گردیده از آن میت بصلوة و رحمت و مغفرت و رضوان راوی گوید که ما دور
نشدیم از معاذ تا آن کودک درگذشت در اینحال مؤذن اذان ظهر گفت و ما به
ارادهٔ نماز از نزد او بیرون آمدیم و چون از نماز فارغ شدیم و بسوی او بازگشتیم
ملاحظه نمودیم که آن کودک را غسل داده و حنوط کرده و کفن نموده و بر سریر
خوابانیده و انتظار جمعیت برادران مؤمن و همسایگان نبرده پس باو ملحق شدیم
و گفتیم یا اَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ خدای بر تو رحمت کناد و ترا ابا و نزاد چندان انتظار
نبردی که ما از نماز خود فارغ شویم و بتجهیز و تکفین برادرزادهٔ خود حاضر گردیم
پس او در جواب گفت که ما مأموریم بانکه انتظار اموات خود نبریم هرچند بقدر ساعتی
باشد خواه آنشخص در روز فوت شده باشد و خواه در شب راوی گوید که بعد از آنکه

آن کودک را بکنار حفرهٔ او رسانیدیم معاذ با یکی دیگر از اصحاب از برای دفن آن کودک
بقبر وی در آمدند و بعد از آنکه معاذ ارادهٔ خروج نمود من دست دراز کردم تا بواسطت
دستگیری من پای از آن حفره بیرون گذارد دست باز کشید و از آنمعنی سر باز زد
و بعد از آنکه از آن مکان بیرون آمد با من گفت مبادا که ترا بخاطر رسد که ابا و امتناع
من از دستگیری تو بسبب زیادتی قوت و توانایی من بود لکن مکروه داشتم که مرا
جاهلان باینحال ببینند که بدستگیری تو از آن مکان بیرون می آیم و بر آن حمل کنند
که بسبب جزع و اضطراب بر آن مصیبت سستی و رعشه بر من غلبه کرده بعد از آن
بموافقت ما بمنزل خود آمد و روغن خوشبوی طلب کرد و خود را بآن مُطَیَّب کردانید
و سرمه در چشم کشید و برد خود را طلب داشته در پوشید و در آنروز اغلب اوقات
متبسم و خندان بود و چون روز باخر رسید گفت اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
خدای عز و جل عوض است از هر هالکی و عزاست از هر مصیبتی و درک است از هر فائتی
اشاره بانکه هرچه هلاک شود خدای عز اسمه عوض آنرا عطا می کند و هر مصیبتی
که روی مینماید هم آنحضرت تسلی می بخشد و هرچه از انکس فوت می شود هم آنحضرت
بدل شایسته کرامت می نماید دیگر در اخبار و آثار اصحاب عصمت صلوات الله علیهم

وارد است که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام جمعی از شیعیان و خواص شیعهٔ
علیهٔ امامت را بر سر خوان احسان مهمان فرموده بودند و چون وقت آن آمد که
خوانسالار خوان بگستراند یکی از خادمان باوردن بریان یا کبابی که در تنور مهیا
نموده بودند تعجیل نمود و سیخ بریان از تنور برآورده بشتاب داخل محفل خلد مشاکل
گردید اتفاقا در مجلس سامی پای وی بر گوشهٔ فراش آمد و سیخ کباب از دست وی
در افتاد و بر سر یکی از اولاد امجاد آن شفیع روز جزا آمد و زخمی منکر بر سر
آن سرو دفتر سعدا آمده بآن زخم درگذشت و چون حضرت امام بر فراز سر آن
دُرّی برج امامت رسید و او را کشته دید روی بآن غلام آورده گفت تو از مال
من آزادی زیرا که این قضیهٔ ناگزیر از تو بعمد صورت وقوع نیافت بعد از آن
بتجهیز و تکفین جگرگوشهٔ خود قیام فرمودند دیگر احنف بن قیس روزی با
اصحاب خود میگفت که فرا گیرید تعلیم از من حلم و صبر را که من نیز تعلیم این دو خصلت
شایسته را فرا گرفته ام قوم گفتند که معلم تو در این دو خصلت پسندیده که بوده و از
که فرا گرفتی گفت از قیس بن عاصم گفتند از حلم او چه دیدی که باعث انتباه و آگاهی
تو گردید در جواب تقریر نمود که روزی نزد وی نشسته بودیم جمعی از ملازمان او

محبوس
در رسیدند و یکی از فرزندان او که کشته شده بود با کشندهٔ آن فرزند مقید و
نزد وی آوردند و ما مشاهده مینمودیم که اصلا در حالت وی فتوری راه
نیافت و از وضعی که نشسته بود تغیر و انحراف نجست و سخن بر خود قطع ننمود
تا آنکه از گفتگویی که بآن مشغول بود فارغ گردید بعد از آن التفات بجانب
قاتل فرزند خود کرد و گفت ای برادرزادهٔ من تراچه برین داشت که برین
فعل ناشایست اقدام نمودی قاتل گفت غضب مرا برین حرکت باعث آمد
و بشامت غضب ارتکاب این امر شنیع نمودم قیس در جواب گفت برین تقدیر
بر هر که غضب کنی بقتل وی اقدام خواهی کرد بنفس خود اهانت رسانیدی و نافرمانی
پروردگار خود کردی و عدد خود را کم کردی برو که ترا آزاد کردم بعد از آن التفات
بسایر فرزندان خود کرد و گفت برخیزید و بتجهیز و تکفین برادر خود قیام نمایید
و چون فارغ گردید مرا اعلام نمایید تا بیایم و بر وی نماز گذارم پس چون فرزندان
از دفن وی فارغ شدند و بمنزل باز گشتند روی بایشان آورد و گفت
بدرستی که مادر این فرزند که بقتل رسیده از قبیلهٔ شما نیست و از قوم دیگر است
هرگاه مشاهده کنید که راضی نمیشود بآنچه شما کرده اید دیت آن فرزند را

از مال من

از مال من باو عطا کنید **دیگر** شیخ صدوق ابن بابویه القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت نموده که چون ذر بن ابی ذر بدرود جهان گذران نمود ابوذر بر سر قبر
وی حاضر شد و بدست خود مسح قبر او کرد و گفت خدای عز و جل بر تو رحمت کناد
ای ذر والله که تو بودی از خداوند مهربان بسوی من بر و احسان و بتحقیق که
اجل تو فرا رسید و قبض کرده شد روح تو و بدرستی که من از تو راضی و
شاکرم بخدای که کم شدن و فقدان تو بر من اثری نیست و از من چیزی نقصان
نیافته و بهیچکس جز خداوند خویش حاجتی ندارم و اگر بیم از هول قبر و سؤال
ملکین موکلین و عقاب آن مکان پر وحشت که بر آن اطلاع دارم نمیداشتم
هر آینه مسرور و خوشحال می بودم باینکه در مکان تو باشم و بتحقیق که مرا مشغول
دارد محزون بودن بر تو و عمل تو در آن تنگنای پر هول و بیم از حزن بر فوت تو
و جدایی تو بخدای که گریهٔ من از برای تو و فوت تو نیست بلکه بر حال تو در آن مکان
پر وحشت است ای کاش میدانستم که بتو چه گفتند و تو چه در جواب گفتی و بعد
از تفکر در این فصل غم اندوز روی بقبلهٔ دعا آورد و گفت ای بار خدای سزای پرستش
بدرستی که من باو بخشیدم آنچه تو فرض کرده بودی از حقوق ابوت من بر او پس تو نیز

عطا کن و ببخش باو آنچه فرض کرده بر او از حقوق بندگی خود زیرا که تو سزاوارتر و
شایسته تر از منی بجود و کرم و احسان و همچنین نقل این قضیه را بدین نوع بدین
طریق اسناد نموده اند که او روایت نموده که چون ذر بن ابی ذر از این سرای
گذشتنی در گذشت ابوذر بر سر قبر وی بایستاد و گفت خدای رحمت کناد بر تو ای ذر
بعد از تو درویشی و تنگدستی بر ما نیست و با وجود خدای عز اسمه بدیگری محتاج
نیستیم و مسرور و خوشحال نمیکرد مرا اینکه در مرگ بر تو تقدیم نمایم و اگر بیم و هول
آنچه بر آن اطلاع دارم مانع نمی بود هر آینه آرزو میکردم که من بجای تو بوده باشم و
بتحقیق که مرا مشغول دارد حزن بر تو و مکان تو از فوت و جدایی تو ای کاش میدانستم
که تو بایشان چه گفتی و ایشان در جواب تو چه گفتند بعد از آن سر بسوی آسمان کرد
و گفت ای خدای سزای پرستش بدرستی که من باو بخشیدم آن حقوق را که میانهٔ
من و او بود پس تو نیز ببخش گناهانی را که میانهٔ تو و او بود زیرا که اجود الاجودین
و اکرم الاکرمینی بعد از آن از سر قبر او باز گشت و گفت ای ذر از تو مفارقت کردیم
و اگر مفارقت نیز نمیکردیم سودی با نفعی بحال تو نمیداشت و همچنین این قضیه را از مبرد
بعبارت دیگر روایت نموده اند که ذر بن ابی ذر وفات نمود پدر وی بر سر قبر او با الم

بایستاد

بایستاد و قریب بآنچه در روایات سابقه گذشت با وی تعزیت نمود بعد از آن گفت ای
بار خدای سزای پرستش بتحقیق که من بخشیدم باو آنچیزی را که تقصیر کرده بود در
آنچه از حق من که تو بر او فرض کرده بودی پس تو نیز ببخش و عطا کن باو آنچیزی را که
از حقوق تو در آن تقصیر کرده و بگردان اجر و ثواب مرا در مصیبت فوت او از برای او
و زیاد کن آن اجر و ثواب را از برای من نیز بفضل و احسان خود تا من نیز از آن سعادت
محروم نمانم زیرا که من بحضرت تو و احسان و فضل تو از جملهٔ راغبینم پس جمعی گفتند
که چگونه بود کیفیت سلوک زندگانی ذر با تو در جواب گفت که هیچ راهی در شب
نرفتم مگر آنکه از برای محافظت من از اهوال او در رفتن بر من تقدیم نمود و
مسالک هیچ طریقی در روز نگشتم مگر آنکه از برای رعایت من از دنبال بیامد
و رعایت ادب و خدمت من بمرتبه مینمود که هرگز بر هیچ بام خانه بر نیامد که من
در آنخانه بوده باشم **دیگر** روایت نموده اند که جماعتی از بنی عبس بمجلس یکی از خلفا
حاضر شدند و در میان ایشان مردی بود بهر دو چشم دیده از آرزوهای سریع
الزوال جهان گذران پوشیده و چهرهٔ عروس حجلهٔ آرام را در این صورت بچشم معنی
دیده کیفیت فقدان گوهر دیده را از وی پرسیدند حکایت نمود که من مردی بودم

از بنی عبس بکثرت مال و ثروت مشهور و معروف و باوصاف ازدیاد اهل و
اولاد و خدم و عبید در میان آن طایفه موصوف تا حدی که در آن زمان
از خود غنی تری در آن قوم گمان نداشتم اتفاقا شبی با اهل و عیال و اولاد و
خدم و عبید و موالی که داشتم در میان صحرایی اقامت نمودم از قضا سیلی بی
امان چون قضای آسمان بی خبر در رسید و کشتی هستی اهل و اولاد و خدم و
عبید و اموال مرا بدریا رسانید و سوای کودکی تازه متولد شده و شتری سر
ناآموخته از آن همه از برای من چیزی باقی نگذاشت در آن حالت آن شتر نیز در
رمید و از من گریزان شد چون گامی چند از عقب شتر برگرفتم صدای فریاد کودک
بگوشم رسید بازگشتم که حال وی باز دانم گرگی را دیدم که شکم آن طفل را شکافته
و سر در درون او برده و بخوردن آن کودک مشغول است لاعلاج چون آن درد دل
درمانی نداشتم با خود گفتم که شتر را از دست نگذارم و بشتاب تمام از دنبال
شتر روان شدم چون نزدیک بوی رسیدم و خواستم که او را بگیرم لگدی بسوی من افکند
و بر هر دو چشم من آمد و نابینا گشتم چون آن شب را روز کردم نه مال داشتم و نه زن
و نه فرزند و نه چشم دیگر مروی است که یکی از فرزندان عیاض بن عقبه فهری درگذشت

و چون او را

و چون او را در قبر گذاشتند شخصی در مقام دلجویی با عیاض گفت که بخدای که اگر این
پسر تو سید و سردار لشکری می بود صبر از برای تو سزاوارتر بود پس عیاض گفت که مرا
از صبر کردن چه چیز مانع تواند شد که دیروز این پسر زینت حیات دنیای من بود
و امروز ذخیره من از جمله باقیات صالحات است دیگر ابو علی رازی حکایت
نموده که با فضیل بن عیاض سی سال طریق مصاحبت و صحبت مسلوک داشتم و در
عرض این مدت هرگز او را متبسم و خندان ندیدم مگر روزی که پسر او علی بن فضیل
درگذشت پس کیفیت تبسم و خندان بودن در آن روز را از او پرسیدم در جواب
گفت بدرستی که خدای عز و جل امری را دوست داشت پس من نیز دوست داشتم
آنچه خدای عز و جل آن را دوست داشت و تبسم و خنده من بدان جهت بود دیگر
روایت نموده اند که در محاربه جیش اسلام و لشکر کفر که در شوشتر اتفاق افتاد
یکی از فرزندان عمرو بن کعب النهدی بقتل رسید مدتی این خبر را از او پنهان
داشتند و چون بر وقوع این قضیه مطلع گردید گفت حمد مر خدایرا که گردانید
از نسل من کسی را که بمرتبه بلند و درجه ارجمند شهادت پیوست بعد از آن دیگری
از فرزندان او در حرب سعدا و اشقیا در جرجان استرآباد مقتول گردید و چون

بر آن واقعه اطلاع یافت گفت حمد مر خدایرا که گردانید یکی از فرزندان مرا میر ایشان
شهدا دیگر از بعضی منقول است که چون عبدالله بن مطرف وفات یافت پدر
او مطرف جامه های نیکو در پوشید و قدری از طیب بکار برد و روغن خوشبوی بر خود
مالیده بمیان قوم آمد پس قوم بر آن وضع انکار کردند و گفتند ای مطرف نیکو نباشد
که چون عبدالله پسری از تو فوت شده باشد و تو بهیئت جمعی که بعروسی روند بمیان
قوم آیی در جواب گفت که درین مصیبت فروتنی و مذلت بر خود چون پسندم که
خداوند کریم بازای آن سه خصلت بمن وعده فرموده که آنها از دنیا و آنچه در اوست
بر من دوستر است آنجا که فرموده الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُهْتَدُونَ و ترجمه آیه وافی هدایت بتقریب حدیثی که از حضرت صادق علیه
در فضیلت صبر روایت شده سابقا تحریر یافت دیگر روایت نموده اند
که مردی از قریش جمعی از برادران دینی و مصاحبان بضیافت خود را بمهمانی طلب نموده بود
از قضا جاریه یکی از آنجماعت لگدی بر کودک آن مرد زد و بآن سبب درگذشت
پس آن مرد فوت آن طفل را از ایشان پنهان داشت و از مادر کودک نیز درخواست

که آنجماعت را

که آنجماعت را خبر ندهد و کریه مطلع نسازد بعد از آن نزد آنجماعت آمد و بلوازم میزبانی
قیام داشت تا از خوردن طعام فارغ گردیدند پس بتجهیز کودک پرداخت و بی خبر
نعش او را بر آن قوم ظاهر ساخت ایشان متوحش و مضطرب از کیفیت واقعه سؤال
نمودند در جواب آنچه سانح شده بود بیان نمود و آن قوم از صبر و کرم و احسان
آن مرد تعجبها نمودند و همچنین مردی از تهامه بعوض سه کس از فرزندان خود
مثاب و ماجور گردیده بود در اثنای فوت فرزندان بمیان قبیله و قوم خود
درآمد و بطریق سخن میگفت و صحبت میداشت که گمان آن میشد که هیچ چیز از او
فوت نشده جمعی زبان طعن بروی گشودند و گفتند با وجود فقد سه گرامی فرزند
و مصیبتهای متوالی بدینگونه زیستن جز بی دردی سببی ندارد در جواب گفت که
آنچه واقع شده از حرکت بدیع نیست و من نیز اول کسی نیستم که بمصیبت گرفتار
شده باشم و فایده نیز بر جزع و بیقراری مترتب نمیشود پس درین صورت
شما مرا بچه جهت ملامت میکنید دیگر ابو العباس بن مسروق از اوزاعی روایت
نموده که او گفت که یکی از حکما از برای من حکایت کرد که از مصر بتوجه بعزیمت سفر
عریش مصر بیرون آمدم و برباطی که منزل اول بود نزول نمودم در آن رباط

مردی را دیدم در محفه نشسته بهر دو چشم نابینا و بهر دو دست و پا مفلوج و
مرتعش و با خود زمزمه داشت و میگفت لَكَ الحَمدُ سَيِّدي وَمَولايَ
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَحمَدُكَ حَمداً يُوافي مَحامِدَ خَلقِكَ كَفَضلِكَ عَلىٰ سائِرِ خَلقِكَ
اِذ فَضَّلتَني عَلىٰ كَثيرٍ مِمَّن خَلَقتَ تَفضيلاً يعني تراست شایسته و سزاوار حمد و ثنا
ای سید و مولای من ای بار خدای سزای پرستش بدرستی که من حمد میگویم ترا
آنچنان حمدی که برابری کند با محامد مخلوقات تو مانند فضل تو بر سایر اخلاق
ستوده تو بدرستی که مرا برگزیده از بسیاری از آنان که خلق کرده برگزیدنی بسیار
راوی گوید من با خود گفتم بخدای که سؤال کنم از وی حقیقت حال را تا او از آن
اعلام کند پس بسوی او رفتم و بر وی سلام کردم جواب سلام باز داد آنگاه گفتم
که خدای رحیم بر تو رحمت کناد از تو سؤالی دارم آیا جواب من خواهی داد یا نه در
جواب گفت که اگر از آنچه سؤال نمائی من بر آن علم داشته باشم ترا از آن اعلام نمایم
و خبر دهم پس گفتم رَحِمَكَ اللّٰهُ خدای بر تو رحمت کناد بر کدام فضیلت از فضایل
پروردگار خویش که بتو عطا کرده چندین شکر میکنی و حمد و ثنا میگوئی گفت
آیا تو نمی بینی که با من چه کرده و مرا بچگونه بلاها مبتلا نموده گفتم آری می بینم

پس گفت

پس گفت وَاللّٰهِ که اگر خدای تَبارَكَ وَتَعالىٰ آتشی بر من فرو ریزد تا مرا بسوزاند
یا بر کوهی که من بالای آن باشم امر کند تا بلرزد و مرا از خود بر زمین افکند یا بدریاها
امر کند تا مرا در گرداب فنا غرق کنند یا بزمین فرمان دهد تا مرا بخود فرو برد
زیاده نکرده از برای من چیزی مگر محبت او و از برای او چیزی اِلّا شکر من پس
روی بمن آورد و گفت که مرا بتو حاجتی است آیا بر خواهی آورد یا نه گفتم آری
بگوی آنچه میخواهی و بخواه آنچه میطلبی گفت مرا کودکی است که در اوقات نماز
پرستاری و تعهد حال من میکند و در حالت افطار طعام من مهیا بدو و دو روز است
که از نظر من غایب است اگر تفحص حال وی کنی و او را بمن رسانی طریق احسان سپرده
باشی راوی گوید که بعد از شنیدن سخنان آن مرد من با خود گفتم که در قضای حاجت
اینچنین کسی سعی نمودن تقرب بخدای عز اسمه جستن است پس بقصد تفحص آنکودک
برخواستم و در طلب او میگشتم تا بمیان ریگستانی رسیدم آن کودک را دیدم
طعمه سباع شده و حیوانات ضاره او را از هم دریده گفتم اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا
اِلَيهِ راجِعونَ چگونه نزد آن بنده صالح بروم و خبر فرزند او را بدینسان
که می بینم بوی رسانم غافت با کراه سوی او باز گشتم و بر وی سلام کردم جواب سلام

بازگفت پس گفتم خدای بر تو رحمت کناد از تو سؤالی دارم آیا جواب آن باز خواهی
داد یا نه گفت اگر من علم بر آن داشته باشم ترا از آن خبر دهم گفتم قدر و منزلت تو
در نزد خدای عز و جل بیشتر است یا قدر و منزلت حضرت ایوب عَلَيهِ السَّلام و تو گرامی تری
نزد خدا تعالی یا آنحضرت گفت چه جای این سخن است ایوب پیغمبر خدای بود قدر
و منزلت او را به پایه من چه مناسبت است او نزد خدای عز و جل گرامی تر بود
گفتم آنحضرت را خدا تعالی بدان مشابه ببلاها مبتلا گردانید که جماعتی که با و
انس داشتند از آنحضرت وحشت کردند و از وی در رمیدند تا بجائی که آنحضرت را
بر سر راهها بانیدند تا آینده و رونده خاطر مبارکش انس گیرد و آنحضرت صبر کرد
اکنون بدان که فرزندی که مرا بطلب او فرستاده بودی در اثناء طریق طعمه سباع
گردیده و از بن راه بهم سفران جهان باقی رسیده خدا تعالی اجر ترا در این مصیبت
عظیم گرداناد و باز آء این واهبه از عطایای جمیل صبر بخشد که اما به بتو رساناد
پس آنمرد گفت اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذي لَم يَجعَل في قَلبي حَسرَةً مِنَ الدُّنيا یعنی حمد مر خدا برا
که باقی نگذاشت در دل من حسرتی از حسرتهای دنیا بعد از آن آهی سرد از دل پر درد
بر آورد و فریادی کرد و بر روی در افتاد من ساعتی نزد وی نشستم بعد از آن

او را حرکت

او را حرکت دادم که حال وی باز دانم طایر قدس آشیان روح عزیزش قفس چند
روزه تن خاکی را در هم شکسته بال پرواز گشوده بود و بشاخسار سدره طوبی
مقام آرام مهیا نموده گفتم اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَيهِ راجِعونَ آیا در امر تجهیز و تکفین
او چه چاره کنم و در غسل دادن و کفن کردن و حفر قبر وی چه کس اعانت من نماید
از قضا در اینحالت جمعی از سواران را دیدم که اراده رفتن رباط دارند اشاره
بسوی ایشان کردم و آن قوم را آواز دادم پس آنجماعت متوجه جانب من گشتند
و چون برسیدند از من پرسیدند که تو کیستی و این میت چیست من ایشان را
از واقعه خبر دادم و ایشان معاونت و امداد من نمودند تا آن بنده صالح را باب
دیده غسل دادیم و در جامه چند که همراه داشتند کفن نمودیم و من بر آن طایفه
تقدیم کرده و نماز جماعت بر وی گذاردیم و با آن محفه که مقام انس و آرام وی بود
او را دفن نمودیم پس من ساعتی نزد قبر او از برای انس او بنشستم و بقرائت قرآن
مشغول گشتم تا آنکه یکساعت از شب بگذشت پس ناگاه مرا خواب در ربود مصاحب
خود را دیدم در بهترین صورتی و زیباترین حالتی در باغستانی سبز و خرم جامهای
سبز پوشیده روی بقبله حقیقی ایستاده بتلاوت کتاب کریم اشتغال دارد گفتم آیا

تو مصاحب من نیستی گفت آری مصاحب توام گفتم آیا چه چیز رسانید ترا باین مرتبهٔ بلند
و پایهٔ ارجمند که من می بینم گفت بلا که رسیدم با صابران بدرگاه قرب خدای عز و جل
در درجهٔ که رسیدن بآن درجه میسر نباشد مگر بصبر بر بلا و شکر سختی و شکر در حالت
رخا و تو آنکه پس بیدار شدم و براهی که داشتم روان گشتم **دیگر** شعبی روایت میکند
که تو بحی مردی را دیدم که یکی از اولاد عزیز او را دفن می نمودند و چون خاک بر وی
ریختند آن مرد بر سر قبر وی بایستاد و گفت ای پسر که من بودی تو از برای من هبه
و احسان صاحب جود و امتنان و عطای بخشایندهٔ فردی و ودیعت صاحب قدرتی
و عاریت صاحب ایضا فی پراسنر داد بمودترا واهب تو و باز گرفت ترا مالک تو
و اخذ کرد ترا اعطا کنندهٔ تو و امید میدارم که خداوند رحیم در قضیهٔ تو بمن صبر
کرامت فرماید و محروم نگرداند مرا در صبر بر مصیبت تو از اجر و ثواب و بتحقیق که
مرگ پیش از من بتو ملاقات نموده و تو اکنون بفضل و احسان خداوند کریم سزاوار
تری از من **دیگر** روایت نموده اند که چون عبد الملک بن عمر بن عبد العزیز و سهل
بن عبد العزیز و مزاحم غلام او یکی بعد از دیگری در روزهای متوالی ودیعت حیات
بمتقاضی اجل سپردند مردی از مصاحبان او بمجلس وی در آمد تا او را در آن مصائب

تو زینت

تعزیت رساند پس در اثنای محاوره با عمر بن عبد العزیز گفت بخدای که من هرگز ندیدم
مثل پسر تو پسری و مثل برادر تو برادری و مانند غلام تو غلامی پس عمر بن عبد العزیز
ساعتی سر بزیر افکند و بعد از آن سر بر آورد و گفت اعاده کن از برای من آنچه گفتی
و آنچه تقریر نموده بود اعاده نمود پس عمر بن عبد العزیز گفت که بآن خدای که مرگ
این سه تن بقضا و فرمان او صورت یافته که دوست نمیداشتم که یکی از آنچه
واقع شده واقع نشود اشاره بآنکه **ع** آنچه از دوست میرسد نیکوست
و همچنین روایت نموده اند که روزی عمر بن عبد العزیز در مکانی نشسته بود ناگاه
عبد الملک پسر وی نزد او آمد و گفت الله الله چه توان گفت از ظلمهای اولاد
پدر تو فلان و فلان و جمعی را نام برد پس گفت بخدا قسم که بر دوست میدارم
که تو و من در دیگهای جوشانده بجوشیم و آن مقرون برضای خدای عز و جل باشد
و بعد از این سخن روی از پدر بگردانیده از مجلس بیرون رفت پس عمر بن عبد العزیز
از دنبال وی نظر کرد و باحضار مجلس گفت بدرستی که من داناترم بهترین
احوال این جوان حاضران گفتند که بهترین احوال او کدامست گفت اینکه بمیرد
و من در مصیبت او صبر کنم و مستحق اجر و ثواب گردم پس چون عبد الملک

بیمار شد عمر بن عبد العزیز بعیادت وی رفت و پرسید که خود را چگونه می بینی
گفت در حالت مرگ و زمان احتضار ای پدر چون اجل من فرا رسد بر مصیبت
من صبر کن و باز آ آن از خداوند مهربان اجر و ثواب توقع دار زیرا که ثواب خدای
عز و جل از برای تو بهتر است از حیات من پس عمر بن عبد العزیز گفت بخدای ای فرزند
من که بر من دوستر است اینکه ثواب مصیبت تو در میزان عمل من باشد از آنکه اجر
مصیبت من وسیلهٔ گرانی میزان عمل تو گردد پس عبد الملک گفت ای پدر آنچه محبوب
تست نزد من دوستر است از آنچه محبوب من است و چون عبد الملک در گذشت و
او را دفن نمودند عمر بن عبد العزیز بر سر قبر وی بایستاد و گفت خدای رحیم بر تو
رحمت کناد ای فرزند بتحقیق که روزی که متولد شدی مرا خوشحال کردی و چون
بمرتبهٔ رشد و تمیز رسیدی مطیع و فرمان بردار من بودی و اکنون دوست
نمیدارم که اگر ترا آواز دهم تو جواب من باز دهی اشاره بآنکه مردن تو بقضای الهی
و فرمان پادشاهی روی نموده و از آن ملالی ندارم فکیف که در مصیبت تو
اجر و ثواب نیز طمع داشته باشم و همچنین در اخبار عمر بن عبد العزیز مرویست
که پیشتر از آنکه عبد الملک مذکور ودیعت حیات بکارکنان قضا سپارد پسری

دیگر از وی

دیگر از وی در گذشت پس عمر بن عبد العزیز بر فراز سر وی آمد و بنشست و جامه
که بر وی پوشیده بودند از روی او دور کرد و ساعتی در روی نگریسته گریان گردید
در آن اثنا عبد الملک در آمد و با او گفت ای پدر چه مشغول دارد ترا شغلی
که روی آورده بتو از مرگ این پسر فردا است که تو نیز باو ملحق گشته و در پهلوی
او خوابیده و در زیر خاک روی تو با روی او مساوی شده پس عمر بن عبد العزیز
از استماع این سخنان گریان شد و گفت رحمت کناد خدای بر تو ای فرزند بخدای
که برکت تو از برای من بزرگ است و پیوسته بمواعظ و نصایح سودمند تو
پند پذیر می بوده ام اما صاحب نفع تر از این موعظه که امروز نمودی از تو
بیاد ندارم و بخاطرم نمی آید **فصل** در ذکر جمعی از زنان و صبر ایشان
که خامهٔ بلاغت ختامهٔ علمای دین و فقهای شرع مبین طریق ایراد آن پیموده
و راه صبوری و اجر و ثواب آن بسالکان طریق عرفان نموده **از آنجمله** از
انس بن مالک مرویست که گفت ابی طلحه را یکی از فرزندان صغیر بیمار بود و چون
ابو طلحه از منزل بیرون رفت واقعهٔ مرگ کودک پیش آمد پس ام سلیم که مادر
کودک بود آن طفل را در خانه خوابانیده جامه بر وی پوشید و چون ابو طلحه

بخانه باز گشت از حال کودک سؤال نمود ام سلیم گفت از آنچه تو دیده بودی
اکنون ساکن تر است بعد از آن بتهیهٔ طعام شبانه شوهر پرداخت و چون
از طعام خوردن فارغ شدند در کنار شوهر بنشست و آغاز ملاعبه و
محبت نموده چندان در آن باب مبالغه نمود که کار از معاشرت بمباشرت
رسید و صدف رحم آن نیک زن گوهر امانت گردید و چون
بساط صحبت برچیده شد و از آن امر فارغ شدند خبر مرگ آن طفل را به
شوهر رسانید پس چون آن شب بروز رسید و صبح جهان افروز طالع گردید
ابو طلحه بمجلس سامی گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شد و آنحضرت را
از واقعهٔ آن طفل آگاه گردانید آنحضرت فرمود که آیا امشب عروسی کردید
ابو طلحه گفت آری یا رسول الله پس آنحضرت رو بقبله دعا آورد و گفت اَللّٰهُمَّ
بَارِکْ لَهُمَا ای خدای سزای پرستش بر نسل ایشان برکت کرامت نمای بعد
از آن ایشان را پسری در وجود آمد پس ابو طلحه چند دانه خرما در کنار آن
کودک گذاشته او را بمجلس خجسته خیر البریه صلوات الله علیه و آله آورد و آنحضرت
از ابو طلحه پرسید که آیا چیزی با این طفل همراه هست ابو طلحه عرض کرد که یا رسول

الله چند دانه خرما با وی همراه است پس آنحضرت قدری از آن خرما بستد و لحظه
در دهان مبارک داشته بخایید بعد از آن خرما را از دهان خود برآورده
در دهان کودک گذاشت و کام آن کودک را با انگشت مبارک خویش برداشت
و او را بعبد الله موسوم گردانید راوی گوید که چون از آن قضیه مدتی بگذشت
مردی از انصار روایت نمود که من نه کس از اولاد آن مولود را که رسول خدا صلعم
او را بعبد الله موسوم نموده بود دیدم که مجموع ایشان قرآن مجید را برسم قراءت
تلاوت میمودند و همچنین بروایت دیگر حکایت مذکوره باین وجه ایراد نموده اند
که چون پسر ابو طلحه که از ام سلیم داشت درگذشت آن صابرهٔ صالحه بمردم خانه و اهل
بیت خود سفارش نمود که آن واقعه را از ابی طلحه پنهان دارند تا او بنحوی که مصلحت
داند با شوهر بیان کند و چون شب درآمد و ابو طلحه بمنزل مراجعت نمود ام سلیم
شگفته و خندان ماکول و مشروبی که از برای او مهیا کرده بود نزد وی حاضر نمود
و بعد از اکل و شرب ام سلیم بیشتر از اوقات پیشتر خود را ببوی خوش مطیب
و بلباسهای پاکیزه ملبس گردانیده نزد ابو طلحه آمد و آغاز ملاعبه و مباسطه
نمود تا زمانی که کار از ملاعبه بمواقعه انجامید و چون از آن امر فارغ شدند

باشوهر گفت یا اَبَا طَلْحَه هیچ دیده که قومی برسم عاریت بعضی اشیاء بجماعتی دهند
و چون وقت استرداد آن رسد و طلب آن نمایند آنجماعت از باز دادن آن عاریت
اِبا و امتناع نمایند ابو طلحه گفت ندیده ام و آنجماعت را نمیرسد که در استرداد آن
عاریت امتناع نمایند ام سلیم گفت پس تو در مصیبت فرزند خود که برسم عاریت
نزد تو بود و صاحب او استرداد نمود صبر کن و با جر و ثواب خداوند کریم خود امید
وار باش ابو طلحه از استماع این سخنان خشمگین و غضبناک شده با زن گفت
اکنون که مرا آلودهٔ لوث جنابت کردی واقعهٔ کودک مرا تقریر میکنی که بناچار تا خیر
در تجهیز او باید نمود و بروایت دیگر این قضیه غریبه را چنین حکایت نموده اند
که بعد از فوت آن کودک ام سلیم در اواخر شب با شوهر گفت که یا ابا طلحه فلان
قوم از جمعی برسم عاریت بعضی اشیاء از برای تمتع و کار گذاری خود گرفته اند و
حال که صاحبان طلب عاریت خود مینمایند آنطائفه طریق ابا و امتناع میسپرند
ابو طلحه گفت آنجماعت درین معنی انصاف نداده اند پس ام سلیم گفت پسر تو فلان
که برسم عاریت از خدای عز و جل نزد تو بود فوت شد و باز گرفت آنحضرت عاریت
خود را پس ابو طلحه زبان بکلمهٔ استرجاع گشوده صباح آنشب بمجلس سامی حضرت

رسول صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت را از واقعهٔ مذکوره خبر داد آنحضرت فرمودند
که بَارَکَ اللّٰهُ لَکُمَا فِی لَیْلَتِکُمَا یعنی خدای عز و جل برکت دهاد در نسل شما در واقعهٔ
شب گذشتهٔ شما بعد از آن ببرکت دعای آنحضرت ام سلیم پسری آورد ابو طلحه بشرحی
که در روایت اول تحریر یافت آن طفل را بخدمت شفیع روز معاد آورد پس آنحضرت
روی آن کودک را بدست مبارک مسح فرمود و او را بعبد الله موسوم نمود و حدیث
مذکور در عیون المجالس از معویة بن قره باین طریق مذکور است که ابو طلحه پسر خود را
بسیار دوست میداشت و چون آن پسر بیمار شد ام سلیم را بیم آن شد که اگر کودک را
واقعهٔ ناگزیر پیش آید مبادا که ابو طلحه جزع نماید تا آنکه هنگام احتضار آن کودک
در رسید و وفات او نزدیک شد پس ام سلیم ابو طلحه را ببهانهٔ مناسب بخدمت شرف
دودمان لوی بن غالب فرستاد و چون ابو طلحه از منزل عزم ملازمت سید رسل نمود
آن کودک گوهر جان مستعار خود را بکنجور خزینهٔ لَا یَبْقٰی اِلَّا وَجْهُهُ تسلیم نمود
ام سلیم اهل بیت خود را طلب داشته بمعاونت ایشان کودک را در خانه خوابانید
و جامه بر روی پوشیده بمردم خانه سفارش نمود که واقعهٔ آن طفل را از ابو طلحه
پنهان دارند پس برخاست و طعامی از برای ابو طلحه مهیا نمود و خود را ببوی خوش

مطیب گردانید و چون ابوطلحه از مجلس سامی رسول خدا صلی الله علیه واله بمنزل باز
گشت از حال آن کودک سؤال نمود ام سلیم گفت الحمد لله ساکن است پس ابوطلحه
این سخن را بر آرام کودک حمل نموده طلب طعام نمود و چون از اکل فارغ شده ام سلیم
برسم ملاعبه در روی او آویخت و در آنحال با هم خلوت گزیدند و چون در آن امر ابو
طلحه را اطمینانی حاصل شد با وی گفت که ای ابوطلحه آیا خشمگین و غضبناک
خواهی شد بر آنکه ودیعتی نزد ما باشد پس ما باز دهیم آنرا بصاحبان ودیعت
ابوطلحه گفت سبحان الله در باز دادن ودیعت دیگری چرا غضبناک و خشمگین
باید شد پس ام سلیم گفت پسر تو نزد ما ودیعت بود از خدای عز و جل و آنرا باز
گرفت و قبض نمود صاحب آن ودیعت پس ابوطلحه گفت من بصبر کردن درین مصیبت
از تو سزاوارترم بعد از آن از مکان خود برخواست و غسل نمود و دو رکعت نماز
گذارد و بعد از فراغ از نماز بمجلس مقدس حضرت نبوی صلعم باز گشت و آنحضرت را از
واقعه کودک و آنچه میان او و ام سلیم گذشته بود آگاه گردانید آنحضرت فرمودند
بارک الله لکما فی وقعتکما یعنی برکت و کرامت کناد خدا تعالی در نسل شما بر این مواقعه
که از شما واقع گردیده بعد از آن فرمودند که الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل یعنی حمد مر خدای را که گردانید از امت من کسی را مانند صابره بنی اسرائیل
جمعی از اصحاب هدایت انتساب گفتند یا رسول الله واقعه آن زن صابره چگونه بوده
آنحضرت فرمودند که در بنی اسرائیل زنی بود و شوهری داشت و از آن شوهر او را
دو پسر ماه سیما بود روزی شوهر او برای مهمانی جمعی از دوستان آن زن را بتهیه
طعامی مامور گردانید و چون طعام مهیا شد و مهمانان جمعیت نمودند آن دو پسر
برسم بازی از منزل بصحن خانه بیرون دویدند و در آن دویدن بچاهی که در آنمکان
واقع بود افتادند و هر دو یکبار یوسف جان عزیز را از تیره چاه پیکر عنصری بر آورده
بکاروانسالار اجل سپردند و چون مادر مهربان را بر آن واقعه اطلاع شد بسبب آنکه
مبادا که آن ضیافت و چیز بالی بر شوهرش منغص گردد آن دو کودک را از چاه بر آورده
در گوشه خانه از خانهای آن سرا خوابانیده جامه بر ایشان پوشانید و چون امر ضیافت
بپایان رسید و شوهر آنزن بخانه آمد از حال فرزندان سؤال نمود گفت که در فلان
خانه اند بعد از آن خود را ببوهای خوش مطیب گردانیده با شوهر چون شیر و شکر
در آمیخت تا زمانی که توسن نفس سرکش عنان خودداری بگسیخت و فراش صحبت
دلخواه گسترده گشت و بعد از فراغ از آن امر دیگر باره از آن زن پرسید که فرزندان

من کجایند که حاضر نیستند زن گفت که در فلان خانه اند پس آن مرد فرزندان را آواز داد
پس آن دو کودک از آنخانه بشتاب بیرون آمدند و بجانب پدر دوان گردیدند آنزن
چون آنحال بدین منوال دید گفت سبحان الله بخدای که این دو کودک مرده بودند و
در مهد عدم غنوده لکن خدای عز و جل ایشانرا بازاء صبری که من در مصیبت
ایشان کردم دیگر باره زنده گردانید و نزدیک باین قضیه عجیبه ایست آنکه روایت شده است
در کتاب دلایل النبوة از انس بن مالک که روایت نموده که روزی جمعی بعیادت یکی
از انصار که بیمار بود رفتیم و چون داخل شدیم آن مرد را محتضر یافتیم پس از نزد او دور
نشدیم تا اجل باو نزدیک شد و ودیعت حیات تسلیم نمود آنگاه او را خوابانیدیم
و جامه بروی پوشیدیم اتفاقا آنمرد را مادری بود پیر و کهن سال و در چنین
ارتحال بر فراز سر آن مرد نشسته بود چون واقعه ناگزیر پیش آمد با وی گفتیم که ای مادر
درین مصیبت که بر تو واقع گردید صبر کن و بازاء آن از خدای عز و جل اجر و ثواب
توقع دار پس آنزن گفت مگر پسر من فوت شد گفتیم آری گفت حق است آنچه میگوئید
گفتیم آری در راستی آن شبهه راه ندارد پس آنزن دستهای خود را بدعا برداشت و روی
بقبله حاجات آورد و گفت اللهم انک تعلم انی اسلمت لک و هاجرت الی

رسولک

رسولک صلی الله علیه واله رجاء ان تعیننی عند کل شدة و رخاء فلا تحمل
علی هذه المصیبة الیوم یعنی ای بار خدای سزای پرستش تو آگاهی که من بتو ایمان
آورده ام و مهاجرت بسوی رسول تو کرده بامید آنکه معاونت من نمائی در حال
هر گونه شدت و رخائی پس حمل مکن بر من این مصیبت را امروز اشاره بآنکه
خس و خار هستی ناتوان مرا امروز بآتش مصیبت سوزان و چراغ حیات مرا بشعله
زنده کردن او دیگر باره بر افروزان راوی گوید که آنزن بعد از آن مناجات و عرض
حاجات جامه که بر روی آنمرد پوشیده بودیم از روی او برداشت شمع حیاتش
بر افروخته بود و بیمن دعای مادر پیر خود زندگی تازه یافته و ما از نزد ایشان
دور نشدیم تا با آن مرد در اکل طعام موافقت نمودیم ای عزیز دعای مذکور از آن زن
صالحه نازی است بخداوند مهربان از قبیل نازی که عاشق در انجام محبت و پایان
دوستی نسبت بمعشوق مینماید و ازین راه طالب طریق انس و اطمینان بآرام جان ناتوان
خود میگردد و اینگونه دعا از دوستان خدای عز و جل بسیار واقع شده و بعز اجابت
و شرف استجابت رسیده و اگر دیگری جز محبان خواهد که مانند ایشان دعا کند محمول
بر قلت ادب و گستاخی گردد و بر اثبات این مدعا شواهد از کتاب و سنت بسیار

وقال وقیل برحسب اینمه غایت اشتهار است وبنا بر طول کلام ایراد آن مناسب این مقام نیست
بالجمله از لطایف اتفاق اینکونه دعاست آنچه روایت شده از مناجات برخ اسود
مشتمل بر طلب باران در عهد موسی ع وقصه مذکوره را در اخبار چنین ایراد نموده اند
که نوبتی در بنی اسرائیل قحط وغلای شدید بعلت انقطاع باران رحمت بی منتها
در میان ایشان پدید آمد وتا هفت سال آن بلیه امتداد یافت عاقبت حضرت
موسی علیه السلام با هفتاد هزار کس از قوم باستسقاء وطلب باران بیرون رفت ودر
آنحالت بآنحضرت از جناب جلال پادشاهی وحی رسید که چکونه دعای بنی اسرائیل را
در طلب باران اجابت کنم که کناهان ایشان بر سر ایشان سایه انداخته وباد لهای
آلوده بشک وریب بغیر یقین از من طلب باران می نمایند واز سخط وغضب من
ایمن می باشند بر کرد بسوی بنده از بندکان من که برخ نام اوست واز او درخواه
تا طلب باران بیرون آید تا من دعای او را بعز اجابت قرین وبرکت دعای او بنی
اسرائیل را با خواهش دل همنشین کردانم پس حضرت موسی ع بازکشت واز حال برخ
می پرسید وکسی او را نمی شناخت تا آنکه آنحضرت روزی براهی میرفت بنده از بندکان
خدا پدید بظاهر صورت سیاه جبین اما بباطن قافله سالار سفید رویان

عالم یقین میان دو چشم او از کثرت سجود خاک آلود وروپش از شعله شوق غیرت
آتشکده بی دود شمله بر دوش افکنده واز دو جانب اطراف شمله را در پیش روی
کره زده حضرت موسی علیه السلام بنور خدای او را بشناخت وبر او سلام کرد بعد از آن
پرسید که چه نام داری کفت نام من برخ است آنحضرت فرمود که مدتی است که
مطلوب ما توئی ودر طلب تو سعی میکرده ایم اکنون با ما بطلب باران بیرون آی
ودعا کن تا خدای عز وجل از دریای رحمت بیکران خود باران بنی اسرائیل عطا
کند پس برخ با قوم بطلب باران بیرون رفت وروی بقبله دعا آورده کفت
مَا هٰذَا مِنْ فِعَالِكَ وَمَا هٰذَا مِنْ حِلْمِكَ وَمَا الَّذِي بَدَا لَكَ اَنَقَصَتْ عَلَيْكَ
عُيُونُكَ اَمْ عَانَدَتِ الرِّيَاحُ عَنْ طَاعَتِكَ اَمْ نَفِدَ مَا عِنْدَكَ اَمِ اشْتَدَّ غَضَبُكَ
عَلَى الْمُذْنِبِينَ اَلَسْتَ كُنْتَ غَفَّارًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَاطِئِينَ خَلَقْتَ الرَّحْمَةَ وَاَمَرْتَ
بِالْعَطْفِ اَتُرِيْنَا اَنَّكَ مُمْتَنِعٌ اَمْ تَخْشَى الْفَوْتَ فَتَعْجَلَ بِالْعُقُوبَةِ یعنی نیست این
نفرستادن باران از کارهای پسندیده تو ونیست این امر از امور لازم حلم کزیده
تو یعنی یا هیچ سببی که باعث شده باشد بر آنچه مشاهده می شود آیا نقصان نموده از برای
تو چشمهای آب بحر مثال تو یا سر پیچیدا از اطاعت وفرمان تو بادهای باران زای

صبا وشمال تو یا تمام شد آنچه در نزد تو بود یا سخت شد غضب تو بر کنه کاران
نه اینست که تو بودی آمرزنده قبل از ایجاد کنه کاران خلق کردی رحمت را وامر فرمودی
که ما نیز پیروی آن کنیم وعطوفت ومهربانی بایکدیکر پیشه سازیم آیا می بینیم که تو
از رحمت بر خلق امتناع مینمائی یا بیم آن داری که وقت فوت شود پس تعجیل می کنی
در عقوبت اشاره بآنکه ساحت کبریای تو بهیچیک از اینها آلوده نیست پس آن کن
که شایسته چون توئی باشد راوی کوید که هنوز دعای برخ بر در دار السلام اجابت
حلقه می زد که کثرت باران احسان بنی اسرائیل را فرو کرفت وابر مرحمت کشت آمال ایشان
را سیراب کردانید وچون برخ از مناجات بازکشت نزد حضرت موسی ع آمد وکفت
دیدی در حالتی که با خدای کریم خود بعنوان مخاصمه وبرهان مناجات کردم
چکونه انصاف داد وباران فرستاد اکنون رجوع کنیم بقصه زنان صابره و
شرح حکایات صبر ایشان روایت کرده اند که چون اسماء بنت عمیس را خبر دادند
که محمد بن ابی بکر پسر او را در مصر کشتند وجسد او را در شکم الاغی کذاشته سوختند
برخواست وبمقام نماز خود رفت وبنشست وچندان خشم خود را فرو خورد
که از هر دو پستانش خون در سیلان آمد وجزع نکرد دیکر مرویست که چون

خبر قتل برادر حمنه بنت جحش را بوی دادند کفت خدای بروی رحمت کناد وَاِنَّا لِلّٰهِ
وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ کفتند شوهرت نیز مقتول کردیده کفت واحزناه وچون
این خبر بعرض مقدس حضرت خیر البریه رسید فرمود اِنَّ الزَّوْجَ مِنَ الْمَرْاَةِ لَشُعْبَةٌ
مَا هِيَ بِشَيْءٍ اشاره بآنکه شوهر را این مرتبه دوستی وشفقتی است که چیزی از آن
افزون تر از آن نیست دیکر روایت کرده اند که بعد از واقعه هایله احد و
قتل سید الشهدا حمزه چون خبر بصفیه بنت عبد المطلب خواهر وی رسید از مدینه
طیبه بسوی احد در حرکت آمد وچون این خبر بمحرم سده نبوت کردید حضرت
خیر البریه ص زبیر پسر صفیه فرمود که مادر خود را باز کردان تا آنچه نسبت برادر او از
قتل ومثله کردن واقع شده نبیند زبیر نزد صفیه آمد وکفت ای مادر بفرمان
رسول خدا باز کرد تا مشاهده جسد برادر خود ننمائی صفیه کفت اطاعت فرمان
رسول عالمیان بر دل وجان روانست اما بجهت مرا منع فرموده وبتحقیق
که بمن رسیده که برادر مرا مثله کرده اند ووقوع این امر چون منوط باستر ضای
خدای عز وجل بوده چون من بآن راضی نباشم پس جز آنکه صبر کنم وجزای آن صبر
از خدا بتعالی طمع دارم چه توانم کرد وچون این خبر را زبیر بعرض مقدس نبوی رسانید

آنحضرت فرمود که مانع او مباش و بگذار تا برود و برادر خود را با آنحالت مشاهده
نماید و چون صفیه بر فراز سر حمزه آمد و او را بدان حالت مشاهده نمود بروی نماز
گذارد و زبان بکلمهٔ استرجاع گشود و طلب آمرزش از برای وی کرد و باز گشت
و کیفیت این واقعه باین طریق از ابن عباس در اخبار وارد شده که چون حمزه سید الشهدا
در حرب احد بدرجهٔ شهادت رسید صفیه خواهر وی در طلب او بیرون آمد که تا
مشاهده کند که اعدای دین با وی چه معامله کرده اند پس در اثنای راه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم و زبیر با وی ملاقات نمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با زبیر گفت تو
واقعهٔ حمزه را با مادر خود بیان کن زبیر گفت ای حضرت تو این قضیه را با عمهٔ خود
تقریر کن پس صفیه با ایشان گفت که اعدای دین با برادر من حمزه چه کردند امیر المؤمنین
و زبیر بنا بر آنکه مبادا صفیه در آن واقعه جزع نماید بنا بر مصلحت وقت گفتند که ما
او را ندیدیم راوی گوید که بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و گفت
من می ترسم بر عقل صفیه که مبادا جزع کند پس دست مبارک بر سینهٔ وی گذاشت
و از برای وی طلب صبر و اجر نمود پس صفیه باز گشت و زبان بکلمهٔ استرجاع گشود
و بر آن قضیه گریان شد و بعد از مراجعت صفیه حضرت خیر البریه صلعم بر سر جسد حمزه

در حالتی که او را مثله کرده بودند بایستاد و فرمود لَوْلَا جَزَعُ النِّسَاءِ لَتَرَكْتُهُ حَتّٰی
يُحْشَرَ مِنْ حَوَاصِلِ الطُّيُورِ وَبُطُونِ السِّبَاعِ یعنی اگر نمی بود جزع و اضطراب زنان
بر واقعهٔ حمزه هر آینه من او را میگذاشتم تا خدای عز و جل در روز قیامت بر انگیزد
جسد او را از حوصلهای مرغان و شکمهای درندگان دیگر روایت شده که شخصی خلاد
نام از انصار در حرب بنی قریظه بعز شهادت فایز شد پس مادر او خود را بزیور ها
آراسته بر سر جسد وی آمد گفتند تو خود را می آرایی و حال آنکه بر سر خلاد این واقعه
آمده گفت اگر این واقعه بر خلاد سانح شده بر دوستان او واقع نگردیده چون این
خبر بعرض مقدس نبوی صلعم رسید برای وی دعا کرد و فرمود اِنَّ لَهُ اَجْرَيْنِ لِاَنَّ اَهْلَ
الْكِتَابِ قَتَلُوهُ یعنی بدرستی که خلاد را در این شهادت دو اجر است زیرا که اهل کتاب
بقتل وی اقدام نموده اند دیگر از انس بن مالک روایت شده که چون مقاتلهٔ
عظمی و مقابلهٔ کبری جیش سعدا و حزب اشقیا در احد اتفاق افتاد و آن فرجستهٔ
زخمی که مضمون کثیر بدان اشارت می نماید بصاحبان دین و ارباب معارف و یقین
رسید ابلیس لعین آوازه در انداخت که اَلَا اِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ یعنی رسول خدا
بقتل رسید از شنیدن این خبر فریاد و غوغا از مدینهٔ طیبه بلند شد و فزع اکبر بر مردمان

ظاهر گشت و مردم بی پا و سر از برای تحقیق این خبر بصوب اُحد روان گشتند پس زنی
از انصار محزون و مغموم متوجه گردید و در اثنای راه باجساد پدر و پسر و شوهر
و برادر خود که در آن واقعهٔ هایله بعز شهادت فایز شده بودند رسید و از بس
اضطراب که بر خبر شهادت هادی الثقلین داشت ندانست که ایشان کیستند
و چون بر آخرین ایشان مرور نمود پرسید که این چه کس است گفتند برادر تو بود
و بر اجساد پدر و شوهر و پسر خود نیز عبور نمودی در جواب گفت که اهمال نورزید
با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کردند گفتند اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله
از برابر روی تو می آید و آن زن بعد از شنیدن آن مژده روان شد تا بخدمت
مقدس نبوی صلعم رسید و چون شرف قرب خدمت دست داد بهر دو دست دامن
مبارک آنحضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر
پدر و فرزند و شوهر و برادرم در راه تو شهید شدند از آن تم باکی نیست
بحمد الله و المنة که ذات مقدس تو بسلامت است و همچنین از بیهقی روایت
نموده اند که در واقعهٔ هایلهٔ اُحد زنی از قبیلهٔ بنی دینار را شوهر و پدر و برادر
بعز شهادت فایز شده بود و چون خبر شهادت ایشان را با آن زن رسانیدند گفت

حال رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه است گفتند بحمد الله خیر است ای ام فلان
و بصحت و عافیت چنانچه تو دوست میداری و دلخواه تست بحمد و ثنای پروردگار
خود مشغول است گفت آنحضرت را بمن نمایید تا چشم خونبار خود را بدیدار آفتاب
رخسار مبارکش روشن گردانم و چون بسلیلهٔ قوم سعادت ادراک خدمت
حضرت خیر البریه نمود سر در قدم مبارک آنحضرت گذاشت و گفت پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله هر گونه مصیبتی که با سلامت ذات فرخندهٔ تو بر من
روی نماید سهل و آسان گذرد دیگر روایت است که سمراء بنت قیس خواهر
ابی خزام زاد و پسر در واقعهٔ احد بدرجهٔ بلند شهادت رسیده بود و چون ابلیس
ملعون آوازهٔ شهادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در مدینهٔ طیبه منتشر
گردانید و اهل آن بلدهٔ مبارکه بجانب احد مضطرب و پریشان روان گردیدند
آن زن نیز بمتابعت دیگران گریان و نالان بجانب احد روان شد و چون
ادراک سعادت خدمت حضرت خیر البشر صلعم نمود آنحضرت او را در واقعهٔ شهادت
فرزندان تعزیت رسانیده باجر و ثواب امیدوار گردانید آن زن سر در قدم
مبارک آنحضرت گذاشت و گفت یا رسول الله ذات کامل الصفات تو می باید

که بسلامت باشد و چون سلامتی ذات فرخنده ات حاصل است هر مصیبتی که
روی نماید سهل و آسان است بخلاف که این غباری که بر روی مبارک تو از این
واقعه نشسته است بر من گران تر است از مصیبت فرزندان من دیگر روایت
نموده اند که جبلة بن اشیم با یکی از پسران خود در غزوه از غزوات حاضر شد
و چون آتش حرب فروزان گردید روی بآن پسر آورده گفت ای فرزند مهیای جنگ
اعدای دین مبین شو و بمیدان رو تا بعز شهادت فایز گردی و من در مصیبت
تو صبر کنم و مستحق اجر جزیل و ثواب جمیل گردم پس آنجوان باشارهٔ پدر سنوده
سیر کمر حرب اعدا بر میان جان بست و بمیدان شتافت و بعد از مقاتلهٔ فراوان
ببال شهادت ببهشت جاویدان پرواز نمود و بعد از شهادت آنجوان پدر را نیز
هوای شهادت و وصول بنعیم باقی در سر افتاد و بمیدان شتافته او نیز براه شو
گرامی فرزند روان گردید و بعد از شهادت پسر و پدر جمعی از زنان بدیدن
معاذه عدویه زوجهٔ جبله که مادر آن پسر بود آمدند آن عاقله طاهره روی با ایشان
کرد و گفت اگر بتهنیت و مبارکباد من آمده اید خوش آمدید و اگر جز این غرضی دیگر
منظور شما بوده باز گردید اشاره بآنکه هر گاه شوهر و پسر من بعز شهادت فایز شدند

جای تهنیت

جای تهنیت است نه مقام تعزیت دیگر حکایت کنند که پیرزنی از قبیلهٔ بنی بکر
بن کلاب که بوفور عقل و سداد در میان قوم خود معروف بود پسری داشت
و جز آن پسر او را فرزندی دیگر نبود از قضا آن پسر بیمار شد و آن بیماری بطول
انجامید و مادر مهربان در مدت بیماری گرامی فرزند دقیقهٔ از دقایق خدمت
و پرستاری و تیمارداری پسندیده فرو نگذاشت عاقبت چون زمان ارتحال آنجوان
نزدیک رسیده بود پرستاری و خدمت مادر مفید نیامد و ودیعت حیات به
متقاضی اجل سپرد و مادر پیر بر سر پسر جوان بنشست و مردم قبیله بتعزیت حاضر
شدند در آنحالت میان آن جماعت مردی بود کهن سال مادر آنجوان آن پیر را مخاطب
ساخته گفت ای فلان چیست حق آنکسی که نعمت را برا و تمام کرده باشند و لباس عافیت
در وی پوشیده و زندگانی باعتدال بوی ارزانی داشته مگر آنکه عاجز نشود از
وثوق بر نفس خود در نزول مصائب قبل از آنکه گره از عقدهٔ حیات وی گشوده گردد
و مرگ در خانهٔ وی نزول نماید و میانهٔ او و جان عزیز او حایل شود بعد از آن
شعر هو ابنی و انّی اجره لی و غرمه • علی نفسه ربّ الیه و لا وهنا •
فان احتسب اوجر و ان ابکه اکن • کباکیة لم یغن شیئا بکاؤها •

مضمون آنکه این جوان پسر من و انیس من بود و اجر و ثواب مصیبت او از من است
و افراط محبت من نسبت باو از جانب خداوندی بود که دوستیها باو باز گردد
اکنون در مصیبت او اگر صبر کنم باجر و ثواب فایز گردم و اگر بر فوت او گریان
شوم در آنحالت مانند زنی گریه کننده باشم که آن گریه را از برای او سودی نباشد
پس آن مرد پیر که روی سخن عجوزه با او بود گفت ما همیشه می شنیدیم که زنان در
هنگام وقوع مصائب جزع و اضطراب می نمایند و جزع از ایشان است مگر او از
آنست که بعد از دیدن صبر تو دیگری نیز از زنان جزع نکند بتحقیق که صبر تو
گرامی و پسندیده صبری است و ترا هیچیک از زنان مشابهتی نیست آن زن در
جواب گفت که هر کس تمیز نموده باشد میانهٔ صبر و جزع یافته است در میانهٔ
آنها تفاوت بسیار و راه دور اما صبر را یافته است بظاهر خوب روی
پسندیده عاقبت و اما جزع را دیده است که عوض هیچ چیز نکرده و صاحب
خود را گرفتار وزر و گناه گردانید اگر می بودند صبر و جزع بصورت دو مرد
هر آینه صبر اولی خواهست بود از آن دیگر بغلبه و حسن صورت و کرم طبیعت در
عاجل دنیا که گذرانست و آجل ثواب آخرت که پاینده و باقی است و کافی است

در اینمقام

در اینمقام وعدهٔ خدای عز و جل صابران را بطریق الهام عطای اجر و ثواب
دیگر منقولست که سه برادر جویریه بنت اسما در حرب شوشتر بقتل
رسیده بود و چون خبر برادران بوی رسانیدند پرسید که ایشان روی بحرب
کشته شده اند یا پشت بحرب گفتند روی بحرب و جنگ بقتل رسیده اند جویریه
گفت الحمد لله که بفوز و فلاح و رستگاری رسیده اند و از آن آه نکشید و
ناله نکرد و اشک بچشم نیاورد دیگر از غرایب حکایات قصهٔ عجیبهٔ ابو قدامهٔ شامی
است مجملی از آن حکایت آنکه ابو قدامهٔ مذکور حکایت کرده که من در یکی از غزوات
امیر لشکر اسلام بودم و در آن اثنا داخل شهری از شهرهای مسلمانان شدم و مردم را
جمع نموده بحرب کفار دعوت کردم و ترغیب ایشان بجهاد نمودم و بعضی از فضایل
شهادت و اجر و ثواب آن مرتبهٔ بلند را از برای آنجماعت ذکر کردم پس مردمان
متفرق شدند و من نیز بر اسب خود سوار شدم و متوجه منزل خود گردیدم
در اثنای راه زنی را دیدم بحسن صورت داغ رشک بر دل خورشید عالمتاب
گذاشته و بصفای عارض چشمهٔ آب زندگانی را بخاک سیه دری انباشته مرا
آواز داد و گفت یا ابا قدامه من از وی در گذشتم و ندای او را جوابی نگفتم

آن جمیله صالحه دیگر باره آواز داد که صالحان با مردم چنین سلوک نکنند لمحهٔ
توقف نمای که با تو رجوعی دارم پس من بایستادم و آن زن چون نزدیک رسید
رقعه و خرقه کره زده نزد من انداخت و گریه کنان بازگشت من آن رقعه و خرقه را
برگرفتم و چون نظر بر رقعه انداختم نوشته بود که تو ما را بجهاد دعوت کردی
و رغبت ما را با جر و ثواب آن افزون ساختی و مرا قدرت بر دریافت فضیلت
جهاد نیست خواستم که یکپاره از ثواب جهاد بی نصیب نباشم دو گیسوی عنبر
بوی خود را بریدم و نزد تو انداختم تا تو از برای اسب خود قید و بند ترتیب سازی
بآن امید که خدای عز و جل موی مرا قید اسب تو کرد در راه رضای او جهاد می نمایی
مشاهده کند و مرا بنامرزد پس چون خیل شهداء و حزب اشقیاء در مقابل یکدیگر
بتسویه صفوف پرداختند قبل از انکه آتش کارزار برافروزد کودکی را دیدم
در میان هر دو صف ایستاده نزد او رفتم و گفتم ای جوان تو پسری هستی نارسیده
و تجربه نا اندوخته که میان این دو لشکر بپا ده ایستادهٔ مبادا که چون این دو لشکر
در جولان و ستیز و آویز آیند تو در زیر دست و پای مراکب ایشان فرسوده گردی
از اینمقام باز گرد آن جوان روی بمن آورد و گفت آیا تو مرا بباز گشتن ازین

مکان امر مینمایی و حال آنکه خداوند عز و جل در کتاب کریم و کلام لازم التکریم
خود امر فرموده که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا
تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ و آیه کریمه را تا آخر قرائت فرمود و چون مرا بر رسوخ او در امر
حرب اطلاع حاصل شد بناچار اسب سهلی که داشتم باو دادم و او بر آن اسب سوار شد
و رو بمن آورد و گفت یا ابا قدامه سه تیر بمن قرض ده در جواب گفتم حالا چه وقت
قرض است تا آنکه جوان مبالغه و الحاح را از حد گذرانید گفتم بشرط آنکه اگر خدای
عز و جل ترا مرتبه بلند شهادت کرامت کند من در شفاعت تو باشم جوان قبول
کرد پس سه تیر از تیرهای خود باو عطا کردم جوان یکی از آن تیرها را در کمان خود
گذاشت و در میان کافران انداخت و یکی از رومیان بآن تیر بقتل رسید بعد از آن
تیر دیگرا فکند و بآن تیر رومی بقتل رسانید پس تیر آخر در کمان گذاشت و در لشکر
ضلال انداخت و فریاد بر آورد که السلام علیک یا ابا قدامه سلام مودع
یعنی سلام بر تو باد ای ابا قدامه سلام وداع کننده پس تیری از لشکر خلاف بر میان
هر دو چشم وی آمد و سر خود را بسبب آن زخم بر فرق بوس زمین گذاشت پس من بسوی
وی رفتم و گفتم وعده که با من کردی فراموش نکنی گفت آری و لیکن مرا بتو حاجتی است

بایدکه بانجاح آن سعی کنی گفتم آن حاجت کدام است گفت آنکه چون بشهر داخل شوی نزد
مادر من روی و خرجین مرا بوی تسلیم کنی و از شهادت من او را آگاه گردانی و
سلام من بوی رسانی و بدانی که مادر من آن زن است که دو گیسوی خود را قطع
نموده نزد تو افکند که از برای اسب خود قید و بند ترتیب دهی شاید که چون بغزو همت
غزا و جهاد بر آن اسب سوار گردی او را از ثواب جهاد بهره باشد زهی سعادتمند
که سالی پیشتر ازین بشهادت پدر من مثاب و ماجور گردید و امسال از سعادت
شهادت من باجر و ثواب جزیل میرسد و چون این سخنان بپایان رسانید طایر
روح عزیزش بآشیان جنان رسید پس من بحفر او پرداختم و او را در آن
حفره مدفون ساختم و چون اراده مراجعت از سر قبر او نمودم زمین بلرزه
در آمد و جسد او را از قبر بیرون انداخت حاضران با خود گفتند این جوانی بود
مغرور و تجربه نا اندوخته همانا که بی اذن مادر باین سفر بیرون آمده باشد
که بعد از قتل زمین جسد او را قبول نمیکند من گفتم چه جای این سخن است
زمین جسد جمعی را قبول کرده که از ین جوان شر ایشان بسیار بیشتر بوده
پس برخاستم و دو رکعت نماز گذاردم و از خدای عز و جل کشف آن امر مبهم را

بدعا مسئلت نمودم پس آوازی شنیدم که گوینده میگفت که ای ابا قدامه بگذار
ولی خدا را بر همین حالت و من هنوز از سر آنجوان دور نشده بودم که مرغان
از هوا نزول نمودند و جسد پاکیزهٔ او را طعمه خود ساختند بعد از ان چون
بشهر مراجعت نمودم عزم خانه مادر آنجوان کردم و چون حلقه بر در زدم خواهر
آنجوان بیرون آمد و مرا دیده بسوی مادر خود بازگشت و گفت ای مادر اینک
ابو قدامه بر در ایستاده و برادر من باوی همراه نیست و بتحقیق که در سال گذشته
مصیبت پدر بما رسید و درین سال واقعه شهادت برادر پیش آمد پس مادر
آنجوان بیرون آمد و گفت ای ابا قدامه تعزیت رساننده یا تهنیت دهنده
گفتم ازین کلام مقصود تو چیست گفت اگر پسر من وفات یافته مرا تعزیت رسان
و اگر بمرتبه شهادت فایز شده تهنیت گوی گفتم دل خوش دار که فرزندت بدرجه
بلند شهادت رسید در جواب گفت که این واقعه را علامتی هست آیا تو هیچ علامت
از آن دیدی گفتم آری زمین جسد او را قبول نکرد و مرغان از هوا رسیدند
و گوشت او را طعمه خود ساختند و استخوانهای او را بر جا گذاشتند و من
آن استخوانها را دفن نمودم زن گفت الحمد لله پس من خرجین آنجوان را

بموجب وصیت تسلیم مادرش نمودم او خرجین را از من بستد و بند سر آنرا باز نمود در وی مسحی و غلی از آهن بود بیرون آورد و گفت ای ابا قدامه چون شب در می آمد و مردمان بر بستر آرام و آسایش می آسودند پسر من در خلوت این مسح را می پوشید و خود را باین غل مغلول و مقید میکردانید و با مولای خود مناجات کرده و میگفت الهی احشرنی من حواصل الطیور ای خدای من مرا بر سنش حشر کن از حوصلهای مرغان جسد مرا پس خدای رحیم دعای او را مستجاب کردانیده که خدای کریم بر وی رحمت کناد **دیگر** بیهقی روایت میکنند از ابو العباس سراج که او گفت که یکی را فرزندی از فرزندان وفات یافت پس نزد مادر وی رفتم و او را تعزیت رسانیدم و گفتم از خدای بپرهیز و در این مصیبت صبر و تقوی را شعار خود گردان در جواب گفت مصیبت من از آن بزرگتر است که آنرا بجزع فاسد گردانم **دیگر** ریان بن ثعلب روایت کند که شنیدم که پسر فلان زن که با من طریق مصادقت مسلوک داشت وفات یافته بمنزل وی رفتم تا او را تعزیت رسانم پس آن زن برخواست و آن پسر را روی بقبله خوابانید و چشمهای او را فرو بست و جامه بر روی پوشانید بعد از آن گفت

ای گرا

ای گرامی فرزند جزع چه سود کند بر مصیبتی که زایل نشود و گریستن چه فایده دهد با آنچیزی که فردا بر تو نازل شود اشاره بآنکه در وحشتگاه قبر خواهی بود ای فرزند عزیز چشیدی از شربتی که پیش از تو پدر تو چشیده و زود باشد که بچشد از آن بعد از تو مادر تو و بدرستی که بهترین راحتی از برای جسد آدمی خواب است و خواب را برادر مرگ گفته اند پس بر تو چیزی نیست اگر تو بر فراش خود در خواب باشی یا در مکانی دیگر و بدرستی که فردای این خواب خواهد بود از برای تو سؤال و بهشت و دوزخ ای فرزند اگر تو از اهل بهشت باشی هر آینه مرگ بتو مضرت نرسانده و اگر از مردم دوزخ باشی زندگی بتو سود ندهد و اگر چه عمرت دراز تر از عمر سایر مردمان بود ای پسر اگر مرگ از برای فرزندان آدم بهترین نعمتها از نعمای الهی نبود هر آینه خدای مهربان پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله از این شربت نمی چشانید و دشمن خود ابلیس را باقی نمیگذاشت و از مهلت یافتگان نمیگردانید **دیگر** از مبرد روایت است که گفت بمنزل زنی از زنان که مصیبت فرزند باو رسیده بود داخل شدم تا او را تعزیت رسانم او فرزند فوت شده خود را در آنحالت باخلاق شایسته وصف میکرد و میگفت بخدای که پسر من کسی بود که مال او بود از برای غیر شکم او و احسان او

از برای غیر زن او و در بذل اموال و انفاق در راه خدا بتعالی در حالتی که بیم ملامت مردمان نبود دراز دست بود و اگر از بذل و انفاق بناشایستی بایست واقع شود دست از آن کوتاه میداشت پس من گفتم آیا از او هیچ خلفی باقی مانده و مراد من آن بود که فرزندی از او مانده باشد گفت آری بفضل و احسان خداوند مهربان بسیار باقی مانده ثواب و اجر خدای عز و جل در مصیبت او و بهترین خوبیها در دنیا و آخرت **دیگر** هم از مبرد منقول است که گفت نوبتی عزیمت سفر یمن نمودم و چون بآن ملک رسیدم بخانه زنی از زنان آنجا که بوفور مال و کثرت فرزندان و بسیاری غلامان و کنیزان و وفور اسباب و خواستهای جهان گذران از دیگران رتبه امتیاز و رجحان داشت نزول نمودم و مدتی در خانه او توقف داشتم و او دقیقه از دقایق خدمت و آداب مهمان نوازی فرو نگذاشت و چون از آنجا اراده حرکت و سفر نمودم با آن زن در مقام عذرخواهی گفتم که آیا ترا بمن هیچ حاجتی هست که من نیز باز آیم بانجام تو بآن اقدام نمایم گفت آری بتو حاجتی دارم گفتم آن حاجت کدام است گفت آنست که هرگاه باین شهر نزول کنی بخانه من فرود آیی گفتم آری چنین کنم پس او را وداع کردم و از آن شهر سفر کردم و سالی چند چون بآنصوب

سفر روی

سفر روی نمود اتفاق ملاقات نیفتاد و بعد از چند سال که عزیمت یمن نمودم بموجب وصیت بخانه وی فرود آمدم و او را یافتم در حالتی که مال و اسباب و غلام و کنیز از دست وی بیرون رفته بود و اولاد او فوت شده و خانه را فروخته در غایت خوشحالی و مسرت خندان و شکفته خاطر گفتم مرا بر حال تو تعجب بسیار است که پیش از این که بمنزل تو نزول نموده بودم با وجود آنهمه اموال و اسباب و اولاد و فرزندان و عبید و خدم و خانه و منزل پیوسته مغموم و مهموم بودی و اکنون که مجموع آنها بتاراج حوادث رفته خوشحال و خندانی در جواب گفت ای بنده خدای در ایام توانگری در اندوه بسیار بدان سبب بودم که میدانستم که قلت شکر لازم آن حالت است و امروز که خندان و شکفته خاطرم بسبب شکری است که بر من از اعطای نعمت صبر بر فقدان اولاد و اسباب و عبید و خدم و امثال آن لازم آمده **دیگر** قریب باین واقعه قصه مسلم بن یسار است که او روایت مینموده که در اثنای سیر و سفر وارد بحرین شدم و در آنجا زنی که بکثرت فرزندان و غلامان و کنیزکان و اموال و اسباب از مردم آن ولایت ممتاز بود مرا بمهمانی بمنزل خود برد و دقیقه از دقایق احترام ضیافت فرو نگذاشت لکن در آن روز

پیوسته او را مهموم و مغموم یافتم و سبب آن حزن و اندوه بر من معلوم نشد و
بعد از مدتی متمادی که دیگر باره در اثنای سفر بآن ولایت رسیدم باراده
ملاقات آن زن بدر سرای وی رفتم از آن همه غلام و خدم متکاثر که بر در آنخانه
دیده بودم یکی بنظرم نیامد پس طلب اذن کردم و داخل شدم آن زن را دیدم
فرزندان و اسباب و اموال و غلام و کنیز و خدم و عبید را بتاراج حوادث داده
و با آنهمه مصائب و وقایع خوشحال و خندان و مسرور و شادان روزگار
میگذراند گفتم مجملی از کیفیت حال خود بیان نمای که چندین نعمت و ثروت و
فرزندان نیکو صورت پاکیزه سیرت و غلامان و کنیزان که پیش از این داشتی
چون شد و بدین حالت چگونه افتادی گفت چون تو از نزد ما سفر اختیار کردی
آنچه از اموال و اسباب برسم تجارت بسفر دریا فرستادم غرق شد و آنچه بسفر
صحرا ارسال نمودم بتاراج حوادث رفت غلامان و کنیزکان براه خود رفتند
و فرزندان هلاک شدند گفتم خدای بر تو رحمت کناد آن روز با آنهمه نعمت و
ثروت و اولاد و عبید و خدم ترا اندوهگین یافتم و امروز با این همه مصیبت
و تنگدستی فرحان و خرسندت میبینم سبب آن حزن و اندوه چه بود

و باعث این

و باعث این مسرت و خوشحالی چیست گفت ای مرد آن روز که اسباب جمعیت آماده
و ابواب مرام بر روی خواهش دل گشاده بود بیم آن داشتم که مبادا خداوند
مهربان در دنیا باحسان حسنات من تعجیل نموده و در سرای باقی از برای من
نصیبی باقی نگذاشته باشد امروز که اولاد و اسباب و خدم و عبید من زایل
گردید امیدوار شدم که خدای عز و جل نزد خود از برای من ذخیره گذاشته
و این امیدواری سبب خوشدلی و انبساط من شده **دیگر** یکی از راه
روان طریق عرفان حکایت میکند که نوبتی من با جمعی از دوستان بعزیمت
سفری قدم در بادیه گذاشتیم از قضا در شب راه را گم کردیم و بعد از سر کردن آن
بسیار چون صبح روشن گشت و سر رشته طریق بدست آمد در جانب راست
آن راه خیمه دیدیم و بسوی آنخیمه رفتیم و بر اهل آنخیمه سلام کردیم آواز زنی بجواب
سلام ما از آنجا برآمد بعد از آن پرسید شما چه کسانید گفتیم راه گم کرده بودیم
و چون خیمه شما را از دور دیدیم نزد شما آمدیم که شاید از وحشت راه گم
کردگی برآمده بشما انس گیریم گفت خوش آمده اید لکن رویهای خود را از
من بگردانید و بدیده نامحرم در من نگاه مکنید تا من نیز در لوازم میزبانی

و مهمان نوازی آنچه شما را اهل آن دانم بتقدیم رسانم پس ما بفرموده عمل کردیم پس
فرشی از خیمه نزد ما افکند و گفت بر این فراش بنشینید تا آنکه پسر من بیاید و بتهیه
مهمانی شما مشغول گردد و ما فرش را افکندیم و بر روی آن قرار گرفتیم و چون ساعتی
بر این بگذشت دیدیم که آن زن مانند کسی که با انتظار آمدن شخصی باشد ساعت
بساعت دامن آن خیمه را بر میدارد و فرو میگذارد تا در مرتبه اخیر دامن آن خیمه را
برداشت و گفت از خدای مطلبم برکت این آینده را که شتر شتر پسر من است و سوار
چنان می نماید که فرزند من نباشد پس دیدیم که از طرف بادیه شتر سواری
در رسید و نزدیک خیمه آمد و فریاد برآورد که ای ام عقیل خدای عز و جل ترا در
مصیبت عقیل جزای خیر کرامت کناد و اجر ترا در دین وافر گرداناد آن
زن جواب داد که وای بر تو مگر عقیل وفات یافت شتر سوار گفت آری و ودیعت
حیات بمتقاضی اجل سپرد زن پرسید که سبب رحلت او چه بود گفت شتران بروی
هجوم کردند و بسبب ازدحام ایشان بچاه افتاد و عمر بجان آفرین داد پس آن زن
بآن سوار گفت که از شتر فرود آی و بتهیه مهمانی مهمانان من قیام نمای و
گوسفندی از خیمه سوی وی انداخت و آنمرد بذبح گوسفند و طبخ طعام قیام نموده

نزد ما آورد

نزد ما آورد و ما از آن طعام میخوردیم و بر صبر آنزن تعجب میکردیم و چون از اکل
طعام فارغ شدیم آن زن نزد ما آمد و گفت ای قوم آیا در میان شما از کتاب
خدایتعالی چیزی هست که تسلی بخش خاطر مصیبت رسیده من شود من گفتم آری
گفت بقرائت آن قیام کن من گفتم که خدای عز و جل در کتاب کریم و کلام لازم التکریم
خود میفرماید که وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُهْتَدُونَ پس آنزن گفت بخدای که این آیات در کتاب خدایتعالی بطریقی که
قرائت نمودی واقع است گفتم چه جای این سخن است بخدای که آیات بینات بر
طریقی که شنیدی در کتاب خدای عز و جل هست پس آنزن گفت السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
سلامتی قرین حال شما باد و بعد از آن رو بقبله دعا آورد و چند رکعت نماز بگذارد
و دست تضرع بمناجات برداشت و گفت اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي
بِهِ فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي بِهِ یعنی ای پارخدای سزای پرستش بدرستیکه من
از صبر بر مصیبت فرزند خود بجای آوردم آنچه مرا بدان امر فرموده بودی پس
تو نیز بوعده که در این مصیبت بمن فرموده وفا نمای بعد از آن گفت وَلَوْ بَقِيَ

اَحَدٌ لِاَحَدٍ یعنی اکر باقی میماند کسی از برای کسی من باخود کفتم که میکویا اکر باقی میماند
میماند فرزند من از برای حاجتی که باو دارم آنزن کلام خود را باین عبارت تمام نمود
که لَبَقِیَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِاُمَّتِهٖ یعنی هراینه باقی میماند حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وآله از برای امت خود بعد از آن ما وداع آنزن کردیم و رفتیم
پس من در اثنای راه با مصاحبان خود کفتم بخدای که من بکمال عقل و وفور صبر
این زن دیکری را ندیده ام پسر خود را بیهترین خصایل و نیکوترین فضایل
وصف نمود وچون دانست که درد بی درمان مرک مداوا پذیر نیست و سپر هیچ
چاره مانع شمشیر قضا نه وایمعنی را نیز دانست که در سنوح اینکونه مصایب جزع
واضطراب اثری مترتب نمیشود وکریه وبیقراری آنرا که هلاک شده باز نکرداند
رجوع کرد بصبر جمیل و ذخیره شمرد نزد خدای رحیم اجر وثواب آن صبر را
بر مصیبت فرزند خود از برای روز تشکدستی وفقر وفاقه که اشاره بروز
قیامت است **دیکر** ابن ابی الدنیا نقل نموده که خبر بیماری یکی از آشنایان بمن
رسید بقصد عبادت او بمنزل او رفتم مرد را اجل فرا رسیده بود مادر پیری
کرداشت برخاست وجوان را روی بقبله خوابانید وچشمهای او را بعصابه
برلیت

برلیست بعد از آن بر سر جوان بنشست وکفت خداوند رحیم بر تو ای فرزند
رحمت کناد بودی از برای ما صاحب بر ونیکوبی وبر ما مشفق ومهربان خدا تعالی
در مصیبت تو بما صبر کرامت کناد که قیام تو از برای نماز بسیار بود وروزه های
تو بیشمار خدای عز وجل محروم نکرداند ترا از رحمتی که باو امید داری بعد از آن
نظر بر من کرد وکفت ای عبادت کننده دیدی واعظی ومن با تو بودم ودرینمقام
چه نیکو کفته است **بیت** مجلس وعظ رفتنت هوس است • مرک همسایه واعظ
تو بس است **دیکر** بیهقی از ذو النون مصری روایت میکند که روزی در اثنای
طواف در مسجد الحرام بدو کنیزک صاحب جمال رسیدم که افتاب نورانی از رشک
رخسار ایشان در پرده حجاب شب ظلمانی مستور وماه چهارده از عنبر خورشید
عارض آن دو جمیله حجله نشین شام دیجور بود یکی از آن دو کل نو شکفته بلبل زبانرا
بایمقال کویا داشت که **شعر** صَبَرْتُ وَكَانَ الصَّبْرُ خَيْرَ مَطِيَّةٍ • وَهَلْ جَزَعٌ مِنِّي
يُجْدِي فَاَجْزَعُ • صَبَرْتُ عَلٰى مَا لَوْ تَحَمَّلَ بَعْضَهُ • جِبَالُ بِرَضْوَى اَصْبَحَتْ تَتَصَدَّعُ •
مَلَكْتُ دُمُوعَ الْعَيْنِ ثُمَّ رَدَدْتُهَا • اِلٰى نَاظِرِي فَالْعَيْنُ فِي الْقَلْبِ تَدْمَعُ •
اشاره بانکه صبوری پیشه کردم وچسان صبر اختیار نکنم که صبر شاکان طریق

مصایب را بهترین راحله است وآیا جزعی از برای من هست نفع رساننده تا درات
مصایب جزع نمایم لکن صبر کردم بر مصایبی که اکر حمل بعضی از آن مصیبتها نمایند
کوههای رضوی که هفت کوه است از جبال حوالی مکه معظمه زادها الله شرفا
از یکدیکر پاشیده می شوند وبرین مصایب مالک وصاحب کشتم اشکهای چشم کرینده
خود را وچون دیدم که بر کریستن اثری مترتب نیست باز کردانیدم آن کریه را بسوی
چشم کریان تا بکوید بر دل نالان ناتوان من کفتم ای ماه اوج خوبی وای آفتاب
برج محبوبی شمه از آن خار مصایب که بر کلبرک جان نازنینت ستم کرده باز نمای
وبیش ازین بتقریر اینکلمات خونبار دیده مستمعان را بخون دل مبتلای جمیله مصیبت
رسیده تقریر نمود که مصیبتی بمن رسیده وحریف حوصله من ساغر دردی کشیده
که تا از کاس حرارت آلود مصایب کامها تلخکام شده چون من دیکری تلخکام نکردیده و
بیشتر از من هیچکس اینکونه تا بسینه نرسیده کفتم از بیان آن مصیبت چاره نیست تا عیان
کردد که این زاریها واندوه بسبب چیست کفت مرا دو نارسیده پسر بود وبچه شیر نر بود
که نور دو چشم روشن وقوت دل وآرام جان من بودند از قضا روز عید اضحی در آمد
وپدر ایشان کوسفندی برسم قربانی ذبح کرد وچون پدر از منزل بیرون رفت پسر
بچکان من

بچکان من برسم ملاعبه وبازی از خانه بیرون رفتند یکی از ایشان با دیکری کفت ای برادر
دیدی که پدر ما کوسفند خویش را چون قربان کرد وبرخاست وکاردی برکرفت
وبر حلق برادر کذاشت وسر او را چون سر کوسفند ببرید من چون بر سنوح این داهیه
اطلاع یافتم بی پا وسر بجانب کودک قاتل شتافتم تا او را بکیرم آواز من هراسان و
کریزان کشت از بیم شتم وضرب روی بوادی نهاد در بین اثنا پدر ایشان بخانه باز کشت
من نالان وکریان حال با وی باز کفتم واو شتابان بر اثر کشته خود روی ببیابان
نهاد از قضا آن جکر کوشه را نیز شیر در بیابان از هم دریده بود چون پدر بدرد
مصیبت دو کرامی پسر کرفتار شد خاطر عزم مراجعت بمنزل نمود واو نیز در راه از تشنکی
وکرسنکی جان بداد وبکام جان روی مواصلت بر روی آن دو کرامی پسر نهاد وشرح این
واقعه غم اندوز را یاندک زیادتی در مؤلفات خود ایراد کرده اند که راوی کفت
که در طواف زنی جمیله را دیدم که بر روی اثر حزن وملال نبود ومیکفت وَاللّٰهِ که
کمان نمی برم کسی را که باو رسیده باشد این قسم مصیبتی که بمن رسیده من کفتم که
آن مصیبت چکونه است پس قصه را بشرحی که بخیر یافت تقریر نمود کفتم که چکونه است
که تو با این مصیبت جزع واضطراب نمیکنی در جواب کفت که اکر می دیدم که در جزع

نفعی هست اختیار نمیکردم بو جزء چیز دیگری را واگر منفعت او از برای من دایم می بود
من نیز از برای او دایم می بودم دیگر بعضی از ثقات روایت نموده اند که زنی
بمرض جکر گوشهٔ خود گرفتار شد و در آن واقعه صبر پیش گرفت با وی گفتند که درین
مصیبت حال بر تو چون است گفت اختیار کردم طاعت خدا تعالی را بر طاعت
شیطان **باب سیم** در رضا خداوند کریم در کلام لازم الکرام خود میفرماید
لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا اٰتٰکُمْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ اشاره بانکه اندوهگین مشو بد بر آنچه از شما فوت شود و خوشحال مباشید
بآنچه روی بشما آورد و هر اینه از آنانی که صورت حالشان مصدوقهٔ این مقال باشد
راضی است خداوند مهربان از ایشان و ایشان نیز راضی و شاکرند از آنحضرت ای عزیز
بدانکه رضا ثمرهٔ محبت خالق اشیاست زیرا که هر کس دوست دارد چیزی بود به
ناچار دوست فعل آنچیز باشد و همچنین محبت و دوستی ثمرهٔ نخل برومند
معرفت و شناسایی است نمیبینی که چون شخصی شخصی را بجهة آراستگی او بزیب و زیور
بعضی از صفات کمال و نعوت جمال دوست گیرد هر چند معرفت و شناسایی محب
بمحبوب زیاده گردد هر اینه محبت محب هر چند از راه تصور باشد افزون گردد

پس درین صورت

پس درینصورت هر آن دانا دل بینا دیده که بچشم بینش در جلال و بزرگی خداوند رحیم
و کمال آنحضرت که شرح بعضی از آن بطول انجامد و از مقصود رساله بیرون رود نظر
کند آنحضرت را دوست دارد کما قال عز من قائل وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ
و هر آنکه آنحضرت را دوست دارد هر اثری از آثار که از آنحضرت صدور یابد آنرا
پسندیده و مستحسن شمرد و همین معنی است که مقتضای رضاست پس رضا ثمرهٔ
بود از ثمرات محبت بلکه هر کمالی که باشد ثمرهٔ اوست و چون ثابت شد که محبت فرعی
است از فروع معرفت و شناسایی لازم آمد از تصور رحمت بیکران امید واری
بی پایان و از اندیشهٔ هیبت بیم و خشیت و از خیال عدم وصول بمطلوب شوق
بی غایت و از تصور اتصال و رسیدن بمطلوب انس بی نهایت و از اندیشهٔ افراط
انس انبساط و خرسندی بیکران و از مشاهده و مطالعهٔ عنایت بی غایت توکل
بی پایان و از تصور استحسان و پسندیدن آنچه از آن ذات مقدس صدور یابد
مرتبهٔ رضا و از تصور ناتمامی و قصور خود در جنب کمال آنحضرت و کمال احتیاط
آنحضرت خواهشها و آرزوهای اینکس را و قدرت آنحضرت بر آوردن آن خواهشها
و آرزوها تسلیم بسوی آنحضرت و مرتبهٔ تسلیم است که از آنجا بمقامات عظیمه و مراتب

غالبه راه می افتند و بلدان راهها کسی مینماید که بلدان راهها شده است و می شناسد
پایهٔ این مقامات را کسی که شناخته است و از اینجاست که منتهی میشود از مرتبهٔ تسلیم
بنهایت کمال کمال و بدان ای عزیز که رضا فضلی است عظیم مر آدمی را بلکه جمیع فضایل را
رجوع بمرتبهٔ رضاست و بنابرین خالق سموات و ارضین تنبیه کرد بندگان خود را
بر فضیلت این مرتبه سامی و درجهٔ گرامی و مرتبهٔ رضا را مقرون برضای خود کرده
و علامتی از برای رضای خود ساخته آنجا که فرموده رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
و رضای خداوند رحیم بزرگترین مراتب احسان و منتهای لطف و امتنان است
و مرتبهٔ رضاست که شفیع روز معاد صلوات الله علیه و آله الی یوم التناد آنمرتبه را
دلیل بر ایمان گردانیده در حالتی که سؤال فرموده از طایفهٔ از اصحاب هدایت انتساب
خود که مَا اَنْتُمْ یعنی شما چه کسانید ایشان عرض نمودند که ما جماعت مؤمنانیم پس
آنحضرت فرمودند که وَمَا عَلَامَةُ اِیْمَانِکُمْ یعنی چیست علامت ایمان شما ایشان
گفتند که صبر میکنیم در بلا و شکر سنجی و شکر میکنیم در حالت رخا و توانگری
و راضی میباشیم بموافقت قضای الهی و فرمان پادشاهی پس آنحضرت فرمود که
مُؤْمِنُوْنَ وَرَبِّ الْکَعْبَةِ یعنی شما اید مؤمنان بخدای کعبه و هم آنحضرت فرموده

اذا احب الله عبدا

اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَاِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَاِنْ رَضِیَ اصْطَفَاهُ یعنی چون
دوست دارد خدای عز و جل بندهٔ از بندگان خود را او را ببلاها مبتلا گرداند پس اگر
آن بنده در آن بلا صبر کند بدولت اجتبا فایز گردد و اگر بنزول آن بلا راضی باشد
بسعادت اصطفا رسد و هم آنحضرت فرموده که اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ اَنْبَتَ اللّٰهُ
لِطَائِفَةٍ مِّنْ اُمَّتِیْ اَجْنِحَةً فَیَطِیْرُوْنَ مِنْ قُبُوْرِهِمْ اِلَی الْجِنَانِ یَسْرَحُوْنَ فِیْهَا وَ
یَتَنَعَّمُوْنَ کَیْفَ شَاۤءُوْا فَیَقُوْلُ لَهُمُ الْمَلٰۤئِکَةُ هَلْ رَاَیْتُمُ الْحِسَابَ فَیَقُوْلُوْنَ مَا
رَاَیْنَا حِسَابًا فَیَقُوْلُوْنَ هَلْ جُزْتُمُ الصِّرَاطَ فَیَقُوْلُوْنَ مَا رَاَیْنَا صِرَاطًا فَیَقُوْلُوْنَ
هَلْ رَاَیْتُمْ جَهَنَّمَ فَیَقُوْلُوْنَ مَا رَاَیْنَا شَیْئًا فَیَقُوْلُ الْمَلٰۤئِکَةُ مِنْ اُمَّةِ مَنْ اَنْتُمْ فَیَقُوْلُوْنَ
مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ فَیَقُوْلُوْنَ نَشَدْنَاکُمُ اللّٰهَ حَدِّثُوْنَا مَا کَانَتْ
اَعْمَالُکُمْ فِی الدُّنْیَا فَیَقُوْلُوْنَ خَصْلَتَانِ کَانَتَا فِیْنَا فَبَلَّغَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی هٰذِهِ
الْمَنْزِلَةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهٖ فَیَقُوْلُوْنَ وَمَا هُمَا فَیَقُوْلُوْنَ کُنَّا اِذَا خَلَوْنَا
نَسْتَحْیِیْ اَنْ نَعْصِیَهُ وَنَرْضٰی بِالْیَسِیْرِ مِمَّا قُسِمَ لَنَا فَیَقُوْلُ الْمَلٰۤئِکَةُ حَقٌّ لَکُمْ
هٰذَا یعنی چون روز قیامت قایم گردد و مردمان بهول و فزع آن روز
بخود در مانند برویاند خدا تعالی از برای جماعتی از امت من بالها و پرها

پس ایشان بپرواز آیند از قبرهای خود بسوی روضات جنان و چرا نمایند
در مرغزارهای آنجا و متنعم باشند در آن مقام فرخنده چندانکه خواهند آنگاه
ملائکه با ایشان گویند که آیا دیدید شما حساب را ایشان گویند ما ندیدیم حسابی را
پس ملائکه گویند آیا شما بر صراط گذشتید دیگر بار ایشان گویند ما ندیدیم صراطی را
پس ملائکه گویند آیا دیدید شما دوزخ را ایشان گویند ما ندیدیم از اینمقوله
چیزی را پس ملائکه گویند شما از امت کدام یک از پیغمبرانید ایشان گویند ما از
از امتان محمدیم صلی الله علیه وآله پس ملائکه گویند می پرسیم ما از شما بخدا که خبر دهید
ما را که چه بود اعمال شما در دنیا پس ایشان گویند دو خصلت بود که پیوسته با ما
بود و رسانید خدای تعالی ما را ببرکت آن دو خصلت باین منزلت بلند و مرتبهٔ
ارجمند بفضل و رحمت بی نهایت خود پس ملائکه گویند آن دو خصلت کدام
بود ایشان گویند در حیا می بودیم از بیم عصیان و نافرمانی آنحضرت هرگاه خلوت
اختیار میکردیم و آنچه از برای ما قسمت کرده بود راضی میبودیم و آنرا بسیار می
شمردیم پس ملائکه گویند اینمرتبه بلند سزاوار و شایسته و حق است مر شما را
و هم آنحضرت فرموده که أَعْطُوا اللهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ تَظْفَرُوا بِثَوَابِ اللهِ تَعَالَى

يَوْمَ فَقْرِكُمْ وَالْإِفْلَاسِ یعنی عطا کنید و هدیه فرستید بسوی خداوند کریم
گوهر رضا را از صدف دلهای خود تا ظفر یابید و فیروز گردید بثواب و بخشش
بیکران و رحمت بی پایان آنحضرت روز فقر و افلاس و پریشانی خود که آن
روز قیامت است • و هم در اخبار حضرت موسی علیه السلام وارد شده است که جمعی از بنی
اسرائیل بآنحضرت گفتند که از خدای خود از برای ما مسئلت نمای که چون ما بآن عمل نماییم
او از ما راضی باشد پس خدای تعالی بآنحضرت وحی فرمود که قُلْ لَهُمْ يَرْضَوْنَ عَنِّي
أَرْضَى عَنْهُمْ یعنی بگو بایشان که راضی گردند بقضای من تا من نیز از ایشان راضی
باشم و از نظایر این خبر خجسته اثر است حدیثی که روایت شده از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله
که آنحضرت فرمود مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَنْظُرْ مَا لِلهِ
عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِنْهُ حَيْثُ أَنْزَلَهُ الْعَبْدُ مِنْ نَفْسِهِ
یعنی هر که دوست دارد که بداند که او را نزد خدای عز و جل چیست پس باید که نیکو
نظر کند که از خدای عز و جل نزد او چیست زیرا که آنحضرت نازل میگرداند بنده
از آنچیزی که نزد اوست چنانکه عوض کند بنده بر خدای عز و جل از آنچه نزد اوست از
رضا بقضای آنحضرت و در اخبار داود علیه السلام وارد است که جناب رب الارباب بآنحضرت

خطاب فرمود مَا لِأَوْلِيَائِي وَالْهَمِّ فِي الدُّنْيَا إِنَّ الْهَمَّ يُذْهِبُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي
مِنْ قُلُوبِهِمْ يَا دَاوُدُ إِنَّ مَحَبَّتِي مِنْ أَوْلِيَائِي أَنْ يَكُونُوا رُوحَانِيِّينَ لَا يَغْتَمُّونَ
اشاره بآنکه چیست دوستان مرا که میل و قصد دنیا می کنند بدرستی که قصد
کردن بدنیا حلاوت مناجات مرا از دلهای ایشان می برد ای داود بدرستی که
محبت من از دوستان و اولیای من است و هرگاه بوده باشند این دوستان از
روحانیان هرگز غم و اندوه بگرد خاطر ایشان نگردد کنایه از آنکه بقضای من
راضی باشند و همچنین روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام در مناجات
خود گفت یا رب دلالت کن مرا بر امری که مقرون برضای تو باشد تا من بدان عمل
نمایم پس جناب رب الارباب بآنحضرت وحی فرمود که إِنَّ رِضَايَ فِيمَا تَكْرَهُ
وَأَنْتَ مَا تَصْبِرُ عَلَى مَا تَكْرَهُ یعنی بدرستی که رضای من در آنچیزی است که
مکروه تست و تو صبر نمیتوانی کرد بر آنچه مکروه تو باشد پس موسی علیه السلام
گفت یا رب مرا بر آن مکروه دلالت کن خطاب آمد که إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ
بِقَضَائِي یعنی بدرستی که رضای من در راضی بودن تست بقضای من
و در مناجات حضرت موسی وارد است که آنحضرت نوبتی در مناجات خود گفت

أَيْ رَبِّ أَيُّ خَلْقِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ ای پروردگار من کدام یک از مخلوقات دوست
تر است نزد تو خطاب آمد که مَنْ إِذَا أَخَذْتُ حَبِيبَهُ سَالَمَنِي یعنی آنکسی که چون
بگیرم حبیب و دوست او را با من از در دوستی درآید و بقضای من راضی باشد
پس موسی علیه السلام گفت که ای خداوندگار من أَيُّ خَلْقِكَ أَنْتَ عَلَيْهِ سَاخِطٌ کدام یک
از خلق است که تو بر او غضب کننده خطاب آمد که مَنْ يَسْتَخِيرُنِي فِي الْأَمْرِ فَإِذَا
قَضَيْتُ لَهُ سَخِطَ قَضَائِي یعنی بدرستی که سخط من شامل است بر کسی که در امور خود
را مخیر گرداند و از من طلب خیر کند و چون من قضا کنم از برای او چیزی را او بقدم
عدم رضا و ناخشنودی استقبال قضای من کند و آن قضا را که خیر او در آنست
مکروه شمرد و همچنین روایت شده است آنچیزی که عتاب جگرتاب آن شدیدتر است
از آنچه مذکور شد و آن مضمون کلامی است معجز نظام از ملک علام تعالی شأنه و عز برهانه
که فرموده اند أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي وَلَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي
فَلْيَتَّخِذْ رَبًّا سِوَائِي یعنی منم آن خداوندی که سزاوار پرستش که نیست خدایی شایستهٔ
عبودیت جز من هر آنکه صبر نکند بر بلای من و راضی نباشد بقضای من پس باید
که فرا گیرد و بدست آورد خداوندی سوای من و همچنین روایت میکنند که نوبتی

خداوند رحیم بحضرت داود علیه وحی فرمود که یا داودُ تُریدُ واُریدُ واِنّما یکونُ

ما اُریدُ فاِن سَلّمتَ لِما اُریدُ کَفَیتُکَ ما تُریدُ واِن لَم تُسَلِّم لِما اُریدُ اَتعَبتُکَ

فیما تُریدُ ولا یکونُ اِلّا ما اُریدُ یعنی ای داود تو اراده میکنی ومن اراده میکنم

ونمیشود مکر آنچه من اراده میکنم پس اکر مسلم داری آنچه من اراده میکنم کفایت میکنم

از برای تو آنچه اراده کرده باشی واکر اراده مرا مسلم نداری بتعب اندازم ترا از آن

اراده که کرده ونشود مکر آنچه من اراده میکنم وحدیث مذکور در صدر این

اوراق نیز سمت تحریر یافته ناظران این منظر بنا بر مناسبت این سیاق حمل بر

تکرار بیطایل نخواهند نمود • بالجمله از ابن عباس نیز روایت شده که اول کسی را که

روز قیامت ببهشت عنبر سرشت دعوت مینمایند آنانند که حمد وثنا میکویند

خدایتعالی را در کل حال • واز ابن مسعود مرویست که میکفته که اکر بلیسم

اخکر آتش سوزنده را وبسوزاند آن اخکر آنچه را بسوزاند وباقی ماند آنچه

باقی ماند دوستراست نزد من از آنکه چیزی واقع شده باشد وکویم کاش واقع

نمیکردید • واز ابی درداء مشهور است که میکفته کنکره رفیع ایوان ایمان صبر است

بر آنچه حکم الهی وفرمان پادشاهی بر آن نافذ کردد ورضاست بقدر آنحضرت

واز حضرت سید ثقلین وپیشوای خافقین صلی الله علیه وآله مرویست که آنحضرت فرموده

اِنّ الله بحکمته وجلاله جَعَلَ الرَّوحَ والفَرَجَ فی الرِّضا والیَقینِ وجَعَلَ الغَمَّ

والحُزنَ فی الشَّکِّ والسَّخَطِ یعنی بدرستی که خدایتعالی بحکمت وجلال خود کردانیده

است روح ورستکاری را ثمره نخل برومند رضا ویقین وکردانیده است

غم وحزن واندوه را مآل حال شک وناخشنودی بقضای خود واز حضرت

سید الساجدین علیه السلام مرویست که فرمود الزُّهدُ عَشرَةُ اَجزاءٍ اَعلی دَرَجَةِ

الزُّهدِ اَدنی دَرَجَةِ الوَرَعِ واَعلی دَرَجَةِ الوَرَعِ اَدنی دَرَجَةِ الیَقینِ

واَعلی دَرَجَةِ الیَقینِ اَدنی دَرَجَةِ الرِّضا یعنی ترکیب معجون حیات افزای

زهد با آنکه از ده جزو اتفاق افتاده مرتبه اعلای این درجات ارجمند مرتبه ادنی

درجه ورع وپرهیزکاریست ودرجه اعلی ورع وپرهیزکاری درجه ادنی یقین

وثبات دین است ودرجه اعلی یقین درجه ادنی رضاست بقضای الهی وفرمان

پادشاهی • واز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده صِفَةُ الرِّضا

اَن یَرضَی المَحبوبَ والمَکروهَ یعنی صفت رضا آنست که صاحب آن بمحبوب ومکروه

که از حبیب رسد راضی باشد ای عزیز رضا شعاع نور معرفت وشناخت محبوب

حقیقی است وراضی در حقیقت آن بود که فانی باشد از جمیع اختیار خود ورا ضی

در حقیقت مرضی عنه است اشاره بآنکه راضی باید که در هیچ امری از امور خود را

صاحب اراده واختیار نداند بحیثیتی که تمام اراده واختیار صاحب اختیار خود کردد

ورضاست که معانی بندکی وعبودیت در او جمع آمده است ورضاست که باعث

مسرت دلهای نالان وخوشحالی جانهای ناتوان است • واز اینجاست که حضرت

امام محمد باقر علیه السلام فرموده تَعَلُّقُ القَلبِ بِالمَوجودِ شِرکٌ وبِالمَفقودِ کُفرٌ وهُما

خارِجانِ عَن سُنَّةِ الرِّضا کنایه از آنکه تعلق دل بآنچه موجود باشد شرک است

چه آن موجود را بسبب آن تعلق از برای معبود حقیقی شریکی کردانیده خواهد بود

وتعلق دل بچیزی که مفقود باشد کفر محض ومحض کفر زیرا که با وجود حبیب مطلق

دل بمفقودی بسته داشتن در شرع محبت کفر حقیقی است واین هر دو بیرونند

از نسبت مرتبه رضا ای عزیز چه عجب است از کسی که با دعوی بندکی وعبودیت

در مقدورات جناب جلال الهی نزاع کند وبتقدیر آنحضرت راضی نبوده باشد

حاشا که بزم آرایان انجمن رضا وتسلیم وصدرنشینان بزم عرفان وایقان را

غبار این اندیشه بر آینه ضمیر منیر نشیند یا دیده بیدار راضیان وعارفان در تیره

شب زندکانی خیال عدم رضا وناخشنودی تقدیر ازلی را در خواب بیند از عارفی

پرسیدند که چکونه کفت چنانکه میدارد کفتند چکونه میدارد کفت چنانکه میخواهد

کفتند چکونه میخواهد کفت چنانکه می باید • بالجمله روایت نموده اند که چون جابر بن عبد الله

انصاری در آخر عمر بضعف هرم وعجز وپیری مبتلا کردید حضرت امام همام امام محمد باقر

بعیادت وی تشریف ارزانی داشتند وچون ملاقات دست داد از حال وی سؤال

فرمودند جابر کفت یا بن رسول الله مرا حالتی است که با آنحالت مرا پیری از جوانی و

مرض از صحت ومرک از زندکی دوست تر است پس آنحضرت فرمودند که اَمّا اَنا

فَاِن جَعَلَنِی اللهُ شَیخاً اُحِبُّ الشَّیخوخَةَ واِن جَعَلَنی شابّاً اُحِبُّ الشَّبوبِیَّةَ واِن

اَمرَضَنی اُحِبُّ المَرَضَ واِن شَفانی اُحِبُّ الشِّفاءَ والصِّحَّةَ واِن اَماتَنی اُحِبُّ

المَوتَ واِن اَبقانی اُحِبُّ البَقاءَ • یعنی اما من پس اکر خدای عز وجل مرا پیر کرداند

دوست دارم پیری را واکر جوان کرداند دوست دارم جوانی را واکر بیمار کند دوست دارم

مرض وبیماری را واکر شفا دهد دوست دارم شفا وصحت را واکر بمیراند دوست دارم

مرک ونیستی را واکر باقی وزنده دارد دوست دارم بقا وزیستن را پس چون جابر

استماع این کلام بلاغت نظام از امام علیه السلام نمود پیشانی مبارک آنحضرت را بوسه داد وکفت

واست کفت رسول خدا صلی الله علیه وآله بدرستی که روزی آنحضرت را مخاطب ساخته

فرمود که ستلد لک ولد اسمه اسمی یبقر العلم بقرا کما یبقر الثور الارض یعنی ای

جابر زود باشد که در یابی از من فرزندی را که اسم او اسم من باشد بشکافد علم را

شکافتنی چنانچه می شکافد گاو زمین را واز اینجاست که اسم سامی آنحضرت باقر علم اولین

و آخرین است و شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی در کافی باسناد خود از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود راس طاعة الله الصبر والرضا عن الله

فیما احب العبد او کره ولا یرضی عبد عن الله فیما احب وکره الا کان خیرا له

فیما احب او کره یعنی سر طاعات و فرمانبرداری جناب اقدس الهی صبر و رضا است

از آنحضرت در هر چه بنده آزاد و ستاده باشد یا مکروه شمرد و راضی نمیشود بنده از خداوند

خویش از چیزی که دوست میدارد یا مکروه می شمرد مگر انکه بوده باشد آنچیز خیر از برای او

در آنچه محبوب یا مکروه اوست و هم شیخ اجل محمد بن یعقوب باسناد خود از آنحضرت ع

روایت نموده که فرمود اعلم الناس بالله عز وجل ارضاهم بقضاء الله عز وجل

یعنی داناترین مردمان بخدای عز وجل راضی ترین ایشانست بقضای آنحضرت

و هم شیخ بزرگوار باسناد خود از آنحضرت روایت نموده که فرمود قال الله عز وجل

عبدی المؤمن لا اصرفه فی شیء الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی ولیصبر علی بلائی

ولیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی یعنی فرمود خدای عز وجل

که نمیگردانم بنده مومن خود را از برای بنده مومن چیزی را مگر انکه بگردانم آنچیز را خیر از برای او پس چون

راضی شود بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمتهای من می نویسیم او را

یا محمد از جمله صدیقان نزد خود و هم از آنحضرت مرویست که فرمود که نوبتی خدای

عز وجل بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا

احب الی من عبدی المؤمن وانی انما ابتلیه لما هو خیر له واعافیه لما هو

خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی

وازوی له لما هو خیر له (margin)

ولیرض بقضائی اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع امری

یعنی ای موسی پسر عمران من خلق نکرده ام خلقی را دوستتر از بنده مومن خود واگر

ببلائی او را مبتلا میکردانم هر اینه خیر او در آن بلاست واگر عافیت کرامت میکنم باو

خیر او در آن عافیتست واگر او را از چیزی مانع آیم خیر او در آن ممانعت است

و من داناترم بآنچه صلاح حال او در آنست پس چون صبر کند بر بلای من و شکر

کند بر نعمتهای من و راضی باشد بقضای من بنویسیم آن بنده را از جمله صدیقان

نزد خود هر گاه عمل کند برضای من و اطاعت امر را و هم از آنحضرت پرسیدند که به

چه چیز مومن را توان شناخت که مومن است فرمود که بالتسلیم لله والرضا فیما

ورد علیه من سرور او سخط یعنی بتسلیم خدای عز وجل و راضی شدن بآنچه

وارد شود بر او از خوشحالی یا خشم کرفتن و از نوادر اخبار انکه در بنی اسرائیل

عابدی بود که سالهای فراوان بعبادت حضرت معبود بحق قیام نموده بود و

ابواب دار السلام اطاعت و فرمانبرداری را بر روی امانی و آمال خود کشوده

پس در عالم خواب باو کفتند که فلان زن در بهشت رفیق تو خواهد بود

چون عابد از آنخواب بیدار شد طالب ملاقات آنزن کردیده بجد تمام در طلب

منزل آن بود تا بمطلب رسید و چون ملاقات دست داد سه روز مهمان

آنزن کردید تا ببیند که آنزن بکدام یک از اعمال صالحه قیام مینماید که سزاوار

بهشت جاویدان کردیده و بدار السلام خیریت عواقب رسیده اتفاقا در آن سه روز

مرد عابد روزها را بروزه شب میکرد و آنزن خود را بمواید کوناکون میپرداشت

و عابد شبها را بقیام نماز و عبودیت بروز میرسانید و آنزن پهلو ببستر آرام

واستراحت بخواب راحت مشغول می بود چون مرد عابد را بر کیفیت حال آنزن

بطریق مسطور اطلاع حاصل شد باو کفت که آیا ترا از اعمال خیر بجز آنچه من دیدم

عملی دیکر هست یا نه زن کفت بخدای که سوای آنچه تو دیده دیکر عملی از اعمال خیر با من

نیست مرد عابد شروع در مبالغه و الحاح نموده کفت تامل کن و بخاطر آور شاید عملی

دیکر از تو صادر شده باشد که مستحق احسان و انعام بهشت باقی کردیده باشی آنزن

بعد از تامل و اندیشه فراوان کفت که یک خصلت با من است که ترا اطلاع بر آن نیست

شاید آن خصلت پسندیده درکاه بی نیاز شده باشد عابد کفت آن کدام خصلت است

زن بیان نمود که هر کاه فراخی و تنکی روی مینماید آرزوی آن ندارم که آن فراخی

بر طرف شود و آن تنکی بوسعت انجامد و اکر کوفتی یا مرضی عارض من می شود تمنای آن ندارم

که آن کوفت بصحت تبدیل یابد و اکر در آفتاب تابستان ساکن می باشم آرزوی

آنم نیست که از آن آفتاب خود را بسایه رسانم پس مرد عابد از استماع آن فصل

دلپذیر بهر دو دست سر خود را کرفته کفت همین خصلت است که ترا شایسته

روضات جنان و بهشت جاویدان کردانیده بخدای که این خصلت خصلتی است

بزرک که عاجز می آیند در آن عبادت کنندکان آستان معبود حقیقی جهات

و جهانیان **فصل** بدان ای آکاه دل که مرتبه بلند و پایه ارجمند رضا

در واقع و حقیقت از مرتبهٔ صبر بلندتر است بلکه نسبت مرتبهٔ صبر بپایهٔ آسمان
پیرایهٔ رضا نزد سالکان مسالک حقیقت نسبت معصیت است بطاعت و
تاذی و مالی بعبادت زیرا که لازم شغل دلخواه محبت است لذت یافتن از موید
اندوه و بلا و رسیدن آرزوست از این شاهراه بنعمت بی منتها و جنت اعلی میتوان
کرد در مرتبهٔ رضا چون عاشق بذکر محبوب و معشوق دل خود را گرفتار بلای هجر
و امثال آن میبیند نیز دیگی و انس بمعشوقش حاصل می‌آید و در صبر مکروه شمردن
بلا بمنزلهٔ لحال و صعب دانستن آن حالت ثمرهٔ آن لحال است تا آنکه بر آن بلای منزل
و آن قضای ناگهان صبر لازم آید و عاقل داند که مکروه شمردن ناری از امور محبت
منافی لوازم انس و آرام است پس از تقریر این فصل دلپذیر مبین گردید و معین
شد که در میانهٔ محبت و صبر منافات ثابت است و هر یک نفی دیگری می‌نماید
و از برای اثبات این منافات وجهی دیگر آنکه صبر در حقیقت اظهار تجلد و خود
داری است که در مذهب دوستی از اشد منکرات محبت و ظاهرترین علامات
عداوت است چنانچه گفته‌اند شعر وَيَحسُنُ اِظهارُ التَّجَلُّدِ لِلعِدیٰ • وَيَقبُحُ اِلّا العَجزُ
عِندَ الاَحِبَّةِ • یعنی نیکو و پسندیده شمرده می‌شود خود داری و ثبات در

نزد

تا ثبات هر گاه روی سخن با دشمنان بود لیکن قبیح و ناپسندیده است نزد دوستان
مگر مفارقت و دوری از ایشان • و از اینجاست که ارباب حقیقت فرموده‌اند
اَلصَّبرُ مِن اَصعَبِ المَنازِلِ عَلَی العامَّةِ وَ اَوحَشُها فی طَریقِ المَحَبَّةِ وَ اَنکَرُها
فی طَریقِ التَّوحیدِ • امّا اینکه صبر صعبترین منازل عامه است آنکه ظاهر بر ریاضات
مبادرت نموده و بر بلیات صبر نتوانسته و بر کندن نفس از خواهشهای دل
عادت نکرده و احتمال حمل بلا بخود راه نداده پس از اهل محبت نباشد تا آنکه
از بلا لذت برد و چون حق تعالی او را ببلائی امتحان کند احتمال کشیدن آن بلا را
بخود راه ندهد زیرا که در مقام رضای نفس باشد پس بر آن بلا جزع کند و
و صبر و حبس نفس از اظهار آن بلا بر آن غایت صعب باشد از برای عدم اطمینان
او بآن بلیه • و امّا آنکه صبر اوحش منازل است در طریق محبت بدان سبب است
که محبت مقتضی انس بمحبوب و التذاذ ببلاست زیرا که محب محبوب را پیوسته می‌بیند
و مبتلا در آن بلا گلهای کام دل میچیند پس مراد خود را ایثار مراد محبوب میکند
و مقتضای صبر مکروه شمردن بلاست چنانکه پیش ازین مبین شد پس متنافیان
باشند و امّا آنکه صبر منکرترین مقام توحید است بدان جهت است که صابر

پیوسته مدعی قوت ثبات است و ثبات و تجلد و خودداری از رعونات نفس است
پس از آنکه منکرات باشد زیرا که اثبات نفس در طریق توحید از اقبح منکرات است
بلکه مرتبهٔ بلند رضا و تسلیم با آن علو قدر و بلندی مرتبه نزد اهل تحقیق نخستین
منزلی است از منازل و اولین مسلکی است از مسالک توحید زیرا که سلوک
سالکان مسالک حقیقت در فنای بتوحید بذوات و نفوس ایشان است
و رضا نیست مگر فنای ارادهٔ راضی در ارادهٔ حق تعالی شأنه و عظم برهانه
و بتحقیق که ظاهر شد از برای تو بتقریر و تحریر این وجوه و براهین اینمعنی که
در میانهٔ صبر و رضا مرتبه‌های دور و مسلکهای شدید واقع است و
سالک مرتبهٔ صبر در گام نخست این راه حیران و عارج معارج مرتبهٔ رضا بر
بام بلند آسمان عرفان رَبِّ اَنزِلنا فی دارِ الرِّضا بِفَضلِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ

فصل بدان ای عزیز که از برای رضا سالکان مسالک تحقیق سه درجه در
فوق قرار داده‌اند که مترتب است در ادراک آن درجات تامل در الفاظ امثال

درجهٔ اول آنکه سالک این مرتبه نظر میکند بموقع بلا و فعلی که مقتضی
رضاست و موقع آن بلا را در می‌یابد و الم آنرا احساس میکند لکن راضی بلکه

راغب

راغب بآن بلا می‌باشد و از راه عقل خود ارادهٔ وقوع آن بلا دارد هر چند
بطبع کاره آن باشد از برای طلب ثواب خدای عز و جل بازاء آن بلا و مزید قرب
و نزدیکی بآنحضرت و رسیدن به بهشتی که پهنای آن مانند آسمانها و زمینهاست
و بتحقیق که مهیا شده و آماده گشته است از برای پرهیزکاران و این قسم از اقسام
رضا رضای متقیان و پرهیزکاران است و مثال این مرتبه مثال مریضی است که از
برای ازالهٔ مرض خود و آنچه صلاح او در آن باشد التماس فصد و حجامت کند از طبیب
عالم دانشمند زیرا که آن مریض الم فصد و حجامت را در می‌یابد لکن راضی و راغب
است بآن و از فصاد نیز که بآن فعل اقدام مینماید رهین منت عظیم می‌باشد و
همچنین مثل صاحب این مرتبه مثل کسی است که در طلب سود مسافرت اختیار
کند و مشقت سفر و بیم اهوال و ترک اوطان و مانند آن ادراک نماید پس
آن مشقت را از برای سود و انتفاع آن سفر دوست دارد و نزد او نیکو و پسندیده
باشد و خود را بآن مشقتها راضی گرداند پس هر که را در یابد بلیهٔ از بلیات
خدای تعالی و یقین بوده باشد مر او را که ثوابی که از برای او ذخیره گذاشته شده است
فوق آن چیزی است که از او بسبب آن بلا فوت شده است بآن بلا راضی باشد و در آن

غایب بود و آن بلا را دوست دارد و بسبب آن شکر کند جناب جلال الهی را
درجهٔ دویم آنکه خارج این درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند بدستور ادراک
الم مذکور میکند لکن آن الم را از برای آنکه مراد محبوب و رضای او در آنست دوست
میدارد زیرا که بر هر کس محبتی غلبه کرد جمیع مرادات و مقصودات و هواها و
آرزوهای او در آن محبت رضای محبوب اوست و این معنی در مشاهدات
نسبت بمردمان موجود است چه بعضی از مردمان بعضی را دوست میدارند
و حبیب و آرام جان خویش می انگارند چنانچه وصف حال ایشان بنظم و نثر وصف
کنندگان کرده اند و این حالت را معنی نمی باشد مگر خال صورت ظاهر بصیر و بنا شد
این جمال که انگیز محبت و گرفتار او شده مگر پوستی بر گوشتی و خوبی مشحون
بر سنتی و چرکینی که اول آن نطفه است و آخر آن جیفه است قذره و او است
میان آن نطفه و این جیفه کشندهٔ عذره و نظر کننده بآن جمال خسیس چشمی است
از او خسیس تر که غلط میکند اکثر و اغلب در آنچه می بیند زیرا که گاه کوچک را بزرگ
و گاه بزرگ را کوچک و گاه دور را نزدیک و گاه نزدیک را دور و گاه زشت را
صاحب جمال و گاه صاحب جمال را زشت می بیند پس هرگاه تصور کند آدمی استیلای

محبت

محبت این چنین محبوبی را در دل آنچنان محبتی چون محال داند این معنی را در حب جمال
محبوبی که اول نداشته و آخر نخواهد داشت و کمالات آنحضرت را منتها پدید نخواهد
بود و دیده شده است بچشم بینش و بصیرتی که سر زنش نمیکند او را اغلاط و زایل
نمیگرداند آنرا مرگ بلکه باقی میماند بعد از مرگ زنده نزد خدای عز و جل خوشحال
برزق آنحضرت و مستفید بمواهب باشد از برای حزن انتباه و آگهی و برداشتن
پردهٔ کالبد جسمانی از پیش دیدهٔ روحانی و بینای خردمند آگاه است که این اوضح
است از حیثیت اعتبار و شاهد است بر آن بسیاری از آثار که وارد شده است
از احوال محبان و اقوال ایشان و بیاید شرح بعضی از آنها ان شاء الله تعالی و این مرتبه
مرتبهٔ مقربان است درجهٔ سیم آنکه طالب این درجهٔ بلند را احساس بالم
باطل گردد بحیثیتی که اگر الم رساننده بآن جاری شود بجسد وی در نیابد و اگر
جراحتی بوی رسد از ادراک الم آن فارغ باشد و مثال او درین مرتبه مثال
مردی است حرب کننده که در حالت خوف یا هنگام غضب باو جراحتی رسد
و او در آن احوال احساس آن جراحت نکند تا زمانی که دیدن خون بر آن
جراحت دلالت کند یا مانند کسی است که در دنبال شغل مرغی صید و یده باشد

ودر اثنای دویدن خاری در قدم وی رود و احساس الم آن بسبب مشغولی دل
بآن شغل ننماید یا مانند کسی است که او را حجامت کنند یا سرش را با سترهٔ کند
شدهٔ بتراشند که از آنها باو الم رسد پس هرگاه دل او مشغول باشد بمهمی
از مهمات هر آینه حجام و سر تراش از اشغال خویش فارغ گردند و او را از آن
خبر نبوده باشد و مجموع آنچه مخبر یافت بدان سبب است که هرگاه دل مستغرق
امری از امور گردد ادراک ما عدای آن امر ننماید و نظیر این مطلب در مهمات و
مقاصد اهل دنیا و مشغولی ایشان بدان مهمات بمرتبه ایست که وجع و عطش
و تعب محسوس ایشان نگردد و بآنها متالم نشوند و بر این معنی از مشاهدات عیانی
شواهد بسیار است پس همچنین عاشق مستغرق همّ مشاهدهٔ محبوب خود هرگاه
مصیبتی باو رسد مادام که هوای عشق آن معشوق را در سر داشته باشد از آن
مصیبت متالم و مغموم نگردد بلکه از فرط استیلای محبت محبوب بر دل ادراک
آن غم و الم ننماید ای عزیز اینحالت آماده از برای کسی است که از غیر حبیب باو
مصیبتی رسیده باشد اکنون قیاس کن که اگر از محبوب بآن مبتلا شده باشد
چون مشغولی دل بمحبت و عشق از اعظم شغلها است حال چگونه خواهد بود

پس بعد از

پس بعد از تمهید این مقدمات که تصور کردی الم کم را از برای محبت اندک تصور کن
الم عظیم را از برای حب عظیم زیرا که از دیاد محبت در قوت متصور است چنانکه
تصور تضاعف الم متحقق است و چنانچه محبت صورتهای نیکو بمیانجی ادراک حس بصر
قوت میگیرد همچنین حب صور جمیلهٔ باطنه و ادراک آن بنور باصرهٔ بصیرت ربوبیت
و جلال آنحضرت قوت می یابد لکن آن جلال و بزرگی را بزرگی و جلال دیگر
قیاس نتوان کرد چه اگر از آن جلالت و قدر و منزلت چیزی بر محب حبیب حقیقی
منکشف گردد هر آینه او را چون شعله بر افروزد و چون آتش بسوزد بحیثیتی که
مدهوش مطلق شود و در آن انکشاف غش طاری گردد و احساس آنچه بر وی جاری گردد
ننماید چنانچه روایت نموده اند که زنی ناخن میگرفت پس ناگاه ناخن خود را برید
و در آنحالت از روی خوشدلی خندید باوی گفتند که آیا الم آن را در نیافتی گفت
بدرستی که لذت ثواب آن تلخی وجع و درد آنرا از دل من زایل گردانید و همچنین
شخصی بمعالجه امراض جمعی پرداخت از قضا خود مریض گردید پس بمعالجه خود نه
پرداخت باو گفتند با این مرض حالت چون است گفت ضرب الحبیب لا یوجع
یعنی زدن دوست درد نمی دارد درد کو خال جمعی از گذشتگان که

رضای ایشان را با قضا نقل نموده اند اضافه با آنچه قبل ازین تحریر یافت بباید دانست
که اکثر آنچه ایراد آن در صبر از اکابر سلف سبق ذکر یافت متضمن رضا بقضا نیز
بود مانند صبر بر فوت اولاد و مانند آن اکنون ذکر امری چند که عام باشد ایراد
می یابد مرویست که چون بلای حضرت ایوب علیه السلام شدید گردید و کار بجان و کارد
باستخوان رسید زوجهٔ آنحضرت با وی گفت آیا بدعا از خدای خود نمیخواهی تا
ترا ازین بلیه نجات و خلاص ارزانی دارد آنحضرت فرمود که ای زن بدرستی که
من در ملک او بتوانگری هفتاد سال زیستم اکنون اراده دارم که هفتاد سال
دیگر مثل آن در بلا و سختی عمر بگذرانم شاید باداء شکر آنچه در ایام ملک
و توانگری خدای عز و جل بمن انعام فرموده بود برآیم زیرا که اولی بصبر کسی است
که بلیهٔ او شدیدتر باشد و همچنین روایت شده که حضرت یونس علیه السلام نوبتی
بروح الامین علیه السلام گفت که مرا بعابدترین اهل روی زمین دلالت کن پس
آنحضرت او را بمردی دلالت کرد که بعلت جذام دستها و پاهای او قطع شده
بود و نور بینائی از چشم و قوت شنوائیش از گوش رفته می گفت الهی
مَتَّعْتَنِی بِهِمَا مَا شِئْتَ وَسَلَبْتَنِی مَا شِئْتَ وَأَبْقَیْتَ لِی فِیکَ الْأَمَلَ یَا بَرُّ

یا وصول

یَا وَصُولُ یعنی ای خداوند کار من ممتع و بهره مند داشتی مرا باحسان دست
و پا آنمقدار که خواستی و باز گرفتی و سلب کردی از من آنچه خواستی و باقی
گذاشتی از برای من بسوی خود امل و آرزوی مرا ای صاحب نیکی و احسان وای
رساننده جود و احسان   روایت نموده اند که حضرت عیسی علیه السلام بمردی
گذشت که هر دو چشم نابینا و بعلت مرض برص ناشکیبا و با این دو بلا زمین
گیر نیز گردیده و از هر دو پهلو آفت فالج بوی رسیده و گوشت و پوست او از
جذام ریخته و انواع بلاها و محن با وی در آمیخته و با این احوال میگفت
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَی بِهِ کَثِیرًا مِنْ خَلْقِهِ یعنی حمد و ثنا و ستایش
مر خداوندی را که عافیت کرامت کرد مرا از آن بلائی که مبتلا کرده است بآن
بسیاری از مخلوقات خود را پس حضرت عیسی علیه السلام با وی گفت ای فلان کدام بلا
از بلاهاست که تو آنرا از خود مصروف میدانی پس آنمرد گفت یا روح الله انا
خَیْرٌ مِمَّنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ فِی قَلْبِهِ مَا جَعَلَ فِی قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِهِ یعنی ای روح الله من
بهترم از کسی که نگردانیده است خدای عز و جل در دل آنکس از آنچه کرامت کرده است
دل مرا از معرفت و شناخت خود پس آنحضرت فرمودند که راست گفتی دست خود را

بمن ده پس آنمرد دست بدست آنحضرت داد و از دم صحت بخش روح الله جمیع
آلام و اسقام آنمرد دفع شده خدای عز و جل او را از امراض و اسقام عاجل کرامت
فرمود و بهترین مردمان بحسب صورت و هیئات گردیده ملازمت آنحضرت اختیار
کرد و با آنحضرت بوظایف طاعات و لوازم عبادات قیام و اقدام مینمود
مردی از ثقات روایت نموده که در بدایت حال حیات خود عزیمت سفر
عبادان نمودم در آنجا مردی را دیدم نابینا و مجذوم و مجنون که علت صرع وی را
دریافته بود و مورچگان گوشت او را میخوردند پس سر او را از خاک برگرفتم و بر
زانوی خود نهادم و با خود در بارهٔ او گفتگوئی داشتم ناگاه او را از آن حالت افاقه
حاصل شد و گفت کیست این فضول که در میان من و پروردگار من داخل شده بحق
او اگر بند بند مرا از یکدیگر قطع کند و جدا سازد زیاد نمیشود از برای من چیزی مگر
محبت او   روایت نموده اند که یکی از سالکان مسالک رضا را یکپای بعلت
آکله قطع شده بود و میگفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَخَذَ مِنِّی وَاحِدَةً وَتَرَکَ ثَلَاثًا یعنی
حمد مر خداوندی را که گرفت از من یکی را و باقی گذاشت از برای من سه دیگر را
که کنایه از یکپا و دو دست باشد بعد از آن بر سبیل مناجات گفت وَعِزَّتِکَ

لئن کنت

لَئِنْ کُنْتَ أَخَذْتَ لَقَدْ أَبْقَیْتَ وَلَئِنْ کُنْتَ ابْتَلَیْتَ لَقَدْ عَافَیْتَ یعنی ای خدای
سزای پرستش بعزت و جلال تو که اگر تو بگیری از من چیزی را آنرا از برای من باقی
گذاشتی و اگر باقی بگذاری بتحقیق که عافیت کرامت فرمائی بعد از آن تمام آنشب ورد
او این کلمات بود   از بعضی از اکابر منقولست که میگفتند در هر مقام بحالتی
رسیدم مگر مقام رضا که نیافتم از آن نشان مگر بوی نسیمی و با وجود آن اگر داخل گردانند
کل خلایق را به بهشت و داخل گردانند مرا بدوزخ هر آینه بآن راضی خواهم بود
ببعضی از عارفین گفتند که بمرتبهٔ بلند رضا ارتقاء ترا دست داده گفت
اگر از منتهای این پایه ارجمند می پرسی بتحقیق که بآن نرسیده ام لکن مقامی ازین مرتبه
دریافته ام و آن مقام آنست که اگر مرا بر روی دوزخ جسری و پلی گردانند تا خلق اولین
و آخرین بر من عبور نموده ببهشت روند بعد از آن جهنم را از من مملو گردانند هر آینه
دوست خواهم داشت این حالت را بسبب حکم او و راضی خواهم بود باین حال بجهة آنکه این
حالت را او نصیب و قسمت من نموده ای عزیز این کلام درد آغاز رضا انجام کلام
کسی است که دانسته است که حب و دوستی بدان مثابه محب را مستغرق لذت خود می
دارد که مانع احساس الم او از آتش دوزخ میگردد و در حقیقت استیلای این حالت

بر دلهای دردناک در نفس الامر و واقع محال نیست لکن از احوال ضعیف ابنای
این زمان بسیار دور است و پسندیده و سزاوار نیست که ضعیف محروم از این
سعادت انکار حال اقویاء و عارجان معارج رضا نماید و گمان برد که آنچه او
از آن عاجز است غیر او از اولیای خدا نیز از آن عاجزند و لنعم ما قال عارف الرّبانی
افضل الدین الکاشانی   در کوی تو صد هزار صاحب هوس است   تا خود
بوصال تو که را دست رس است   آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم   وانکس که نیافت
درد نایافتن بس است   منقول است که عمران بن حصین بمرض استسقاء
مبتلا گردید و سی سال بعلت آن مرض بر پشت افتاده بود که نه قوت برخاستن داشت
و نه طاقت نشستن تا آنکه جامه خواب او را سوراخ کرده حفره در محاذات آن جهة
قضای حاجت او حفر کردند پس علای برادر او روزی نزد وی آمد و چون حال بدان
منوال دید بر وی گریان گردید عمران گفت ای برادر گریه تو از برای چیست گفت برین
حالت عظیم تو که می بینم عمران گفت گریه مکن و دل خوش دار که آنچیزی را که خدای عز و جل
دوست دارد من نیز آنچیز را دوست دارم بعد از آن گفت ای برادر حدیثی با تو بگویم
و امید دارم که خدای عز و جل از آن حدیث بتو منفعت رساند لکن آن حدیث را تا

تا زمان

تا زمان حلول اجل من پوشیده دار بدرستی که ملائکه ملکوت و ساکنان صوامع
جبروت پیوسته بعیادت من می آیند و بمؤانست من قیام مینمایند و من نیز با ایشان
انس گرفته ام و بر من سلام میکنند و من تحیت و تسلیم ایشان را می شنوم پس بدان ای
برادر که این بلا نه از برای عقوبت من بلکه از برای راحت من است زیرا که بسبب این قسم
نعمتی جسیم و سعادتی عظیم گردیده پس هر که مانند این نعمت و مثابه این سعادت در
بلای خود مشاهده کند چگونه بر رضای او راضی نباشد   یکی از ثقات روایت
میکند که با جمعی از اصحاب بعیادت سعید بن شعبه که بیمار بود رفتیم و چون بمنزل وی
داخل شدیم جامه در گوشه خانه گسترده دیدیم و گمان آن نداشتیم که در زیر آن جامه
چیزی بوده باشد تا آنکه دیدیم که آن جامه بحرکت در آمد و برداشته شد و سعید با کمال
ضعف و ناتوانی از آن عیان گردید پس زوجه او نزد وی آمد و گفت خویشان
و یاران من فدای تو باد چه طعام از برای تو مهیا کنم و کدام آب از برای تو آماده سازم
پس سعید گفت که بدرازی کشید بیماری و بر بستر ناتوانی خوابیدن من و برگشت
بسبب این ناتوانی استخوانهای پهلوهای من و چند روز است که صبح میکنم در کمال
ضعف و ناتوانی که نه طعامی میخورم و نه شرابی می آشامم و عدد آن ایام را بیان نمود

پس گفت که بخدای که مرا مسرور و خوشحال میگرداند اینکه از این بلیه و کوفت من بقدر
چیدن سر ناخنی نقصان نکنند چنانکه گفته اند و گوهر اسرار سفته
از دوست بیادگار دردی دارم   کان درد بصد هزار درمان ندهم
مرویست که یکی از بیماران دار الشفای رضا را مدت شصت سال مرض
امتداد یافت و چون حال وی بشدت رسید فرزندان او نزد وی رفتند و با وی
گفتند که آیا ترا هیچ اراده و آرزوی مرادی نیست تا بسبب آن از این کوفت و بلا راحتی
بتو رسد گفت مرادی نمیخواهم و اراده آن نیز ندارم گفتند پس اراده تو چیست در
جواب گفت که مرا اراده در خاطر نمیگذرد زیرا که من بنده ام و نسبت بنده
اراده از سید و خداوندی باشد و بنده محکوم حکم و مامور امر خداوندست
منقول است که چون مرضی که عارض فخر موصلی شده بود اشتداد یافت
و فقر و تنگدستی و رنج و مشقت او علاوه آن مرض گردید بر سبیل مناجات
گفت الٰهی و سیّدی ابتلیتنی بالمرض والفقر والجهد فهذه فعالک
بالانبیاء والرّسل فکیف لی ان اؤدّی شکر ما انعمت علیّ یعنی
ای خداوندگار من وای سید و مولای من مبتلا گردانیدی مرا بمرض و

درویشی

و درویشی و فقر و رنج و تعب آن و اینچنین فعال و طریقه تست با انبیاء و
رسل پس چگونه مرا میسر باشد که از عهده ادای شکر آنچه بدین جهة بمن
انعام کرده بیرون توانم آمد   بدان ای عزیز که دعا کردن از برای
دفع بلا و زوال مرض و حفظ فرزندان منافی راضی بودن بقضای الهی و
فرمان پادشاهی نیست زیرا که آنحضرت تعبد و بندگی ما را فرموده است بدعا
و امر بدعا کردن نموده و تحریص و ترغیب کرده ما را بسوی دعا و گردانیده است
ترک آنرا استکبار و فعل آنرا عبادت و وعده فرموده است که چون دعا کنیم
و از آنحضرت بمسئلت طلب چیزی نماییم باجابت مقرون گرداند و همچنین انبیاء
و رسل علیهم السلام و ائمه صلوات الله علیهم دعا کرده و مردمانرا بآن مامور گردانیده
اند و آنچه در آثار و اخبار از دعای انبیاء و ائمه علیهم السلام نقل نموده اند از حد حصر
بیرون است و بتحقیق که خداوند رحیم از جمله بندگان خود ثنای دعا کنندگان
در کتاب کریم خود فرموده آنجا که فرموده یدعوننا رغبا و رهبا بالجمله از جمله
وظایف داعی آنست که در دعای خود امتثال فرمان پروردگار خود نموده
آنچه بطلب آن مامور شده باشد از آنحضرت مسئلت نماید و اگر آن حاجت

حاجتی باشد که او بطلب آن نفرموده و اذن بمسئلت آن نداده باشد بسبب آنکه
مخالف قضای آنحضرت نگردد متعرض طلب آن نشود و جرات عرض آن ننماید و چون
دعا مامور به نماید در حقیقت نوعی باشد از رضا بقضا نیز و آنکس که فهمیده باشد
موافق رضای او و چون چنین کند نفس خود را فرمانبردار و بوظایف دعا قیام
نموده باشد و از جملهٔ علامات سعادتمندی که دعای او مقرون برضای سید و
مولای او باشد آنست که هرگاه دعایی که کند مستجاب نگردد و بمطلوبی که دارد نرسد
متألم و اندوهگین نشود از برای آنکه میتواند بود که آنچه بدعا مسئلت نموده
و باجابت نرسیده مشتمل باشد بر مفسدهٔ که علم بآن نداشته باشد مگر حضرت
عَلّامُ الغُیُوبِ چنانکه در اخبار وارد شده که چون بندهٔ بدعا و مسئلت از پروردگار
خود چیزی طلبد و در آن مسئلت الحاح و مبالغه نماید ملائکهٔ کرام را بر وی رحمت
آید و گویند الهی رحم کن بر بندهٔ مؤمن خود و اجابت کن دعای او را پس خدای تعالی
بملائکه گوید کَیْفَ اَرْحَمُهُ مِنْ شَیءٍ بِهِ اَرْحَمُهُ یعنی چون رحمت کنم بر آن بندهٔ
مؤمن از چیزی که بآن چیز بر او رحمت میکنم لکن اگر بندهٔ مؤمن که دعای او یعنی
اجابت مقرون نشده باشد احتمال آنرا دهد که سبب ردّ دعای او و عدم اجابت

اندعا

اندعا دوری اوست از خدای تعالی عزوجل و افکندگی و دوری از آستان رحمت
بی منتهای او جای آن هست که از این رهگذر متوحش و متألم گردد بجهة آنکه بندهٔ کامل
مؤمن آنست که پیوسته دشمن نفس خود باشد و او را گناه کار و صاحب وزر
و وبال شمرده بحیثیتی که اگر دعای او بشرف اجابت مقرون گردد گمان آن نبرد که آن
اجابت بسبب عزت و کرامت و قرب و منزلت او نزد خدای تعالی است بلکه جایز است
که آن اجابت را سبب بغض و دشمنی آنحضرت بوده باشد و صدای او را در آن دعا
مکروه شمرده و ملائکه از زاریهٔ آن دعا متأذی باشند پس از خدای تعالی مسئلت نمایند
که در اجابت آن دعا تعجیل نماید تا ایشان را از آن زاریه که بهدا استراحتی روی نماید
و همچنین گاه باشد که سبب تأخیر اجابت دعا دوستی خدای تعالی و ملائکه باشد صدای
داعی را و لذت بردن ملائکه از مناجات او پس تأخیر اجابت دعای آن بنده را
از خدای تعالی درخواهند تا او پیوسته در طلب حاجت خود دعا می نموده باشد
و ایشان بصدای او مشعوف و از مناجات او محظوظ شده باشند چنانکه
در اخبار وارد شده است پس درین صورت مؤمن پیوسته در میان امید و بیم
و رجا و خوف خواهد بود بسبب آنکه قوام اعمال خیر و انزجار نفس از معاصی و رغبت

بطاعات و عبادات بخوف و رجاست و سالک این دو مسلک را بطریق مساوات
دریافت منازل سعادات بی منتها   در گریستن هنگام
وقوع مصایب و جواز آن بدان ای عزیز که گریه هرگاه محض گریه بوده باشد و
آلودهٔ لوث جزع و اضطراب نگردد با صبر و رضا منافات ندارد زیرا که گریستن
در هنگام مصایب از لوازم طبیعت بشری و جبلت انسانی و رحمت رحمی است
و حرجی در بروز اشک و ضرری در خروج آن از دو دیدهٔ خونچکان نیست
مادام که شامل حالی چند نباشد که مؤدی شود آن احوال بسخط و غضب و جزع
و فزع از دریدن جامه و طپانچه بر رخسار و زدن بر زانو و امثال آن که اجر آن
گریه را ازابل گرداند زیرا که گریستن در مصایب وارد شده است در اخبار
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قبل از زمان آنحضرت از عهد حضرت ابو البشر علیه السلام
و بعد از آنحضرت از آل و اصحاب هدایت انتساب آنجناب با وجود رضا و صبر و ثبات
ایشان در مصایب و نوایب پس اول گریه کنندگان آدم علیه السلام بود که در مصیبت
فرزند خود هابیل گریان گردید و در مرثیهٔ فرزند خود بیتی چند انشاد فرمود
که آن ابیات مشهور است و در آن مصیبت بحدی محزون گردید و اگر از حال

آدم علیه

آدم علیه السلام و گریستن او بر مصیبت هابیل چیزی بر تو پوشیده باشد هر آینه از حال
حضرت یعقوب علیه السلام چیزی مخفی نخواهد بود زیرا که در مفارقت نور دیدهٔ خود
یعنی حضرت یوسف علیه السلام چندان گریست که هر دو دیدهٔ مبارک آنحضرت سفید
گردید و منطوق آیهٔ کریمهٔ وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ در بارهٔ آنحضرت بظهور رسید
و همچنین از جملهٔ اخبار مشهوره است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
حضرت سید الساجدین و زین العابدین سَلامُ اللهِ عَلَیْهِ اِلَی یَوْمِ الدّینِ بر مصیبت پدر
والاگهر خود چهل سال گریست که در آن مدت روزها را بصیام بسر میرسانیدند و
شبها را بقیام بروز می آوردند و چون وقت افطار در می آمد غلام آنحضرت
طعامی و شرابی که بجهت افطار آن قدوهٔ اخیار مهیا نموده بود نزد آنحضرت می
گذاشت و میگفت تناول فرمای ای مولای من پس آنحضرت گریان گریان میفرمود
که قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ جَائِعاً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ عَطْشَاناً یعنی کشته شد
پسر پیغمبر خدای در حالتی که گرسنه بود کشته شد فرزند رسول خدای در حالتی که
تشنه بود پس پیوسته این کلمات را تکرار میفرمود و میگریست تا طعامی که نزد
آنحضرت بود باب چشم مبارکش تر میگشت و اوقات فرخنده ساعات آن پیشرو

ارباب سعادات دایم برین طریق میگذشت تا بجوار رحمت رؤف رحیم رسید
وملحق بجناب جلال رب العالمین گردید و همچنین از بعضی موالیان آنحضرت
روایت کرده اند که روزی آن سرور فرق سعدا از حجرهٔ طاهره بطوف صحرا تشریف
ارزانی داشتند و من بر اثر آنحضرت رفتم وچون بوی رسیدم دیدم که آنحضرت
بر سنگی درشت سجده فرموده بمناجات مشغول است پس توقف نمودم و در آنحالت
صدای گریه و شهیق آنحضرت را می شنیدم وچون حساب نگاه داشتم هزار بار بایطریق
مناجات کرد که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله
الا الله ایمانا و صدقا و بعد از ان سر از سجود برداشت و ریش و رخسار فرخنده
آثارش از اشک چشم حق بین آنحضرت در آب فرو رفته بود گفتم ای سید و مولای من
وقت آن نشد که حزن و اندوه شما منقضی گردد تا گریه و اشک چشم حق بین شما
روی بکمی آورد آنحضرت فرمود که وای بر تو بدرستی که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
پیغمبر پسر پیغمبر پسر پیغمبر بود و خدای عز و جل از جملهٔ دوازده پسر که داشت یکی را
از نظر او غایب نمود پس موی سر او از حزن و اندوه سفید گشت و قدش از بار این
محنت خم گردید و هر دو دیده اش از بسیاری گریه سفید شد و آن فرزند غایب شدهٔ او

در دار دنیا زنده بود و من پدر و الاگهر و برادر پاکیزه منظر و هفده نفر دیگر
از اهل بیت خود را دیدم که در پیش من کشته شدند و بعز شهادت فایز گردیدند
پس چگونه حزن من منقضی شود و گریه من کمی پذیرد واز انس مروی است که
روزی با رسول خدای صلی الله علیه و آله بر سیف عتبی داخل شدیم و دایهٔ حضرت ابراهیم
فرزند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل وی بود پس آنحضرت فرزند گرامی را
از مرضعهٔ وی بستد و ببویید و ببوسید و بوی باز داد و چون مرتبهٔ دیگر در
ملازمت آنسرور بمنزل وی رفتیم ابراهیم در حالت احتضار بود و چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرزند ارجمند را بآنحالت مشاهده نمود اشک از دو دیدهٔ
مبارکش روان گردید پس عبد الرحمن بن عوف گفت یا رسول الله شما نیز در وقوع
این قسم وقایع گریان میگردید آنحضرت فرمود که یا ابن عوف انها رحمة یعنی ای
پسر عوف بدرستی که این گریه از روی رحم و مرحمت است بعد از آن دیگر باره گریه
بر آنحضرت هجوم آورده فرمود العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول الا ما
یرضی ربنا وانا لفراقک یا ابراهیم لمحزونون یعنی چشم اشک میریزد و دل
محزون میگردد و نمیگوییم مگر آنچه راضی باشد بآن پروردگار ما و بدرستی که

ما در فراق تو ای ابراهیم از جملهٔ محزونان و اندوه رسیدگانیم و همچنین از اسماء بنت
زید منقول است که چون ابراهیم جگر گوشهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ودیعت حیات
بمتقاضی اجل سپرد آنحضرت گریان گردید پس یکی از اصحاب که برسانیدن تعزیت
بمجلس سامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله حاضر شده بود عرض نمود که یا رسول الله
شما احق و اولی اید باینکه خدای عز و جل بزرگ گردانید درین قسم مصایب حق خود را
در بارهٔ شما پس آنحضرت فرمودند که تدمع العین ویحزن القلب ولا نقول
ما یسخط الرب لولا انه وعد حق وموعد جامع وان الآخر تابع للاول
لوجدنا علیک یا ابراهیم افضل مما وجدناه وانا بک لمحزونون یعنی میگرید
چشم و محزون میشود دل و نمیگوییم آنچیزی را که بخشم آورد پروردگار ما را اگر نه
آن بود که مرگ وعدهٔ حق و موعد جامع و آخر تابع اول می بود هر آینه ما محزون تر می شدیم
بر فوت تو ای ابراهیم بهتر و افضل از آنچه اکنون محزون شده ایم و بدرستی که ما
بر فوت تو از جملهٔ اندوه رسیدگانیم واز جابر بن عبد الله روایت نموده اند که
گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله دست عبد الرحمن بن عوف را گرفته در حالتی
که ابراهیم در حالت احتضار بود بر بالین وی آمد پس آنحضرت جگر گوشهٔ خود را

در کنار خود جای داده فرمود که یا بنی انی لا املک لک من الله شیئا
یعنی ای پسرک من بدرستی که من مالک نیستم از تو بقضای خدای عز و جل چیزی را
بعد از ان اشک بی اختیار بر رخسار آنحضرت روان گردید پس عبد الرحمن گفت
یا رسول الله تو نیز گریه میکنی آیا نه تو ما را از گریه منع فرمودهٔ آنحضرت فرمود که انما
انا نهیت عن النوح عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغم لعب
ولهو ومزامیر شیطان وصوت عند مصیبة خمش وجوه وشق جیوب
ورنة شیطان انما هذه رحمة من لا یرحم لا یرحم یعنی بدرستی که من نهی
کرده ام از نوحه کردن بد و صدای احمق فاجر یکی صدای نغمها که در حالت لهو
لعب و نایهای شیطان بلند شود و دیگر صدای حالت مصیبت که در آنحالت روی
بخراشند و جامه چاک کنند و نوحه که شیطان فرماید نمایند بدرستی که نسبت
این گریه مکرا از روی ترحم و انکه رحم نکند بر وی رحم نکنند پس جگر گوشهٔ خود را
مخاطب ساخته فرمود لولا انه امر حق ووعد صدق وسبیل یاتیه وان
آخرنا سیلحق اولنا لحزنا علیک حزنا اشد من هذا وانا بک لمحزونون
تبکی العین وتدمع القلب ولا نقول ما یسخط الرب عز وجل یعنی اگر نه

آن بود که مرا اگر امری می‌بود حق و وعدهٔ صدق و راهی بخدای عز و جل و بدرستی که
آخر ما از و در باشد که ملحق شود باول ما هر آینه محزون‌تر می‌شدیم بر تو محزون شدنی
شدیدتر از آنچه شده‌ایم و بدرستی که ما بر تو از جملهٔ محزونانیم گریه میکند چشم
و اشک می‌بارد دل و نمیگوییم آنچه بخشم آورد پروردگار ما را عز و جل و هم از
ابی امامه مرویست که حکایت مینموده که مردی بملازمت شفیع روز معاد صلی
الله علیه و آله در وقت وفات ابرهیم فرزند گرامی آنحضرت آمد و در آنحالت چشمهای
مبارک آنحضرت اشکبار بود پس بآنحضرت گفت یا نبی الله گریه میکنی بر این پسر
بآن خدای که ترا بحق مبعوث کرده است که در جاهلیت دوازده پسر که هر یک از ابرهیم
جوانتر بودند دفن کرده‌ام و در خاک پنهان ساخته پس آنحضرت فرمود فما
ذاك إن كانت الرحمة ذهبت منك تحزن القلب وتدمع العين ولا نقول
ما يسخط الرب وإنا على ابرهيم لمحزونون یعنی چه شود مرا اگر رحم از دل تو
رفته باشد محزون می‌شود دل و گریان میگردد چشم و نمیگوییم آنچیزی را که بخشم
آورد پروردگار ما را و بدرستی که ما بر ابرهیم از جملهٔ محزونانیم و همچنین
از محمد بن لبید مرویست که در روز فوت ابرهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

آفتاب منکسف گردید پس مردمان گفتند که سبب گرفتن آفتاب مرگ ابرهیم است
و چون این خبر بسمع خجستهٔ حضرت خیر البریه علیه التحیه رسید از حجرهٔ طاهره بیرون
آمد و بر منبر رفت و حمد و ثنای الهی بتقدیم رسانید بعد از آن فرمود که اما
بعد أيها الناس إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان
لموت أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى المساجد یعنی بعد از
ادای حمد و ثنا ای گروه مردمان بدانید بدرستی که آفتاب و ماه دو آیه‌اند
از آیات خدای عز و جل منکسف نمیگردند از برای مرگ کسی و نه از برای حیات
کسی پس چون مشاهده کنید انکساف آفتاب و ماه را فزع آرید در مساجد
خویش و بعبادت پروردگار خود مشغول گردید و در آنحالت که بمواعظ و
نصایح قیام مینمود چشمهای مبارک آنحضرت گریان بود اصحاب گفتند یا رسول
الله گریه میکنی و حال آنکه تو پیغمبر خدایی پس آنحضرت فرمود که إنما أنا بشر تدمع
العين ويفجع القلب ولا نقول ما يسخط الرب والله يا ابرهيم إنا بك
لمحزونون یعنی بدرستی که من نیز بشرم و از جملهٔ مردمانم اشک می‌بارد چشم و
دردناک میگردد دل و نمیگوییم آنرا که بخشم آورد پروردگار ما را بخدای ای ابرهیم

که ما بر مصیبت تو از جملهٔ محزونانیم و از خالد بن معدان مرویست که گفت چون
ابرهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله درگذشت آنحضرت گریان گردید گفتند یا
رسول الله آیا شما گریه میکنید پس آنحضرت فرمود که ريحانة وهبها الله لي
كنت أشمها یعنی ابرهیم از برای من ریحانه بود که خدای عز و جل بمن موهبت
کرده بود تا وی را ببویم و هم از آنحضرت منقولست که در روز فوت ابرهیم
فرمود که ما كان من حزن في القلب أو في العين فإنما هو رحمة وما كان
من حزن باللسان وباليد فهو من الشيطان یعنی آنچه بوده باشد از حزن
و اندوه در دل یا در چشم بدرستی که آن رحمتست و آنچه بوده باشد از اندوه
و حزن بزبان و بدست پس آن از شیطانست کنایه از آنکه رقت دل و اشک چشم
در هنگام وقوع مصایب محمول بر ترحم است و جزع و فزع که لازم زبان و خراشیدن
روی و زدن بر زانو و امثال آن که شغل دستست از افعال و اعمال شیطانست
و هم از زید بن بکار منقولست که چون ابرهیم جگرگوشهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله
روانهٔ جنات نعیم گردید آنحضرت بمشایعت نعش فرزند گرامی از حجرهٔ طاهره بیرون
آمد و با اصحاب سیر میفرمود تا بکنار قبر رسید بعد از آن در کنار قبر بنشست و چون

مشاهده فرمود که سلیل صلب نبوت را در قبر گذاشتند چشمهای مبارکش بی‌اختیار گریان
گردید و اصحاب هدایت انتساب بعد از ملاحظهٔ گریهٔ آنحضرت گریان گردیدند
تا بحدی که صدای گریهٔ ایشان بلند شد پس ابوبکر روی بآنحضرت کرد و گفت
یا رسول الله گریه میکنی و حال آنکه خود از گریه نهی فرموده پس آنحضرت فرمود
که تدمع العين ويوجع القلب ولا نقول ما يسخط الرب یعنی اشک
می‌بارد چشم و بدرد می‌آید دل و نمیگوییم آنچیزی را که بخشم آورد پروردگار
ما را و همچنین از سایب بن یزید مرویست که چون طاهر فرزند رسول خدا
صلی الله علیه و آله درگذشت اشک از چشمهای مبارک آنحضرت روان گردید
جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله گریه میکنید آنحضرت فرمود إن العين تذرف
وإن الدمع يغلب وإن القلب يحزن ولا نعصي الله عز وجل یعنی بدرستی که
چشم اشک می‌بارد و اشک غلبه مینماید و دل اندوهگین میشود و نمیکنیم معصیت
خدای عز و جل را و مسلم در صحیح خود روایت کرده که آنحضرت چون بزیارت
قبر مادر خود قیام نمود گریان گردید و گریستند بمتابعت آنحضرت جمعی از اصحاب
که در ملازمت آنحضرت بودند و همچنین مرویست که چون عثمان بن مظعون

نقد حیات را بمحصلان لا یبقی الا وجهه سپرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نعش
وی تشریف ارزانی داشت و جامه که بروی پوشیده بودند از روی وی دور
کرد و میان هر دو چشم وی را بوسه داد و بعد از آن بسیار بگریست و چون
نعش او را برداشتند فرمود که طوبی لک یا عثمان لم تلبسک الدنیا و لم تلبسها
یعنی خوشا حال تو ای عثمان که نپوشانید ترا لباس خواهشهای دنیا و تو نیز نپوشیدی
آن لباس را و همچنین روایت شده که چون سعد بن عباده بیمار گردید طبیب علت
کناه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعیادت وی قدم رنجه فرمود و چون بر
بالین سعد حاضر شد غشی بروی طاری شده بود پس آنحضرت فرمود که آیا سعد
درگذشت گفتند یا رسول الله هنوز حیات وی باقی است پس آنحضرت گریان شد
و اصحاب هدایت انتساب چون گریه آنحضرت را مشاهده نمودند گریان گردیدند
پس آنحضرت روی با صحاب نموده فرمود که الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع
العین و لا بحزن القلب و لکن یعذب بهذا یعنی آیا شما نشنیده اید که خدای عز
و جل عذاب نمیکند بندگان خود را بسبب اشک چشم و حزن قلب لکن عذاب
میکند باین و اشاره بزبان فرخنده بارحم خجسته خود فرمود کنایه از انکه

سبب عذاب بندگان فحش و زبان ایشان است و هم قریب بروایات گذشته
روایت نموده اند که دختری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد
و عرض نمود که یا رسول الله دختر من بیمار است آنحضرت فرمود که ان لله ما
اخذ و لله ما اعطی یعنی بدرستی که از خدا است آنچه باز ستاند و از
خدای عز و جل است آنچه عطا کند پس آنحضرت با جمعی از اصحاب بمنزل او تشریف
بردند و دختر مریض را مادر مهربان در حالتی که نفس در سینه وی پیچیده در
غایت اضطراب و صدا آمد و شد مینمود بنظر فرخنده نبی آخر الزمان صلی
رسانید پس آنحضرت را بر حال آنحضرت رقت آمد و چشمهای مبارکش گریان
گردید و چون اصحاب در آن حالت بنظر تعجب در آنحضرت نگریستند آنحضرت فرمود
ما لکم تنظرون رحمة یضعها الله حیث یشاء انما یرحم الله من عباده
الرحماء یعنی چیست شما را که نظر میکنید بر جمتی که خدای رحیم گذاشته است
هر جا که اراده فرموده بدرستی که رحم میکند خدای عز و جل از جمله بندگان خود
بر جمعی که رحم کننده باشند و از اسامة بن زید منقول است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله در حالتی که امامة بنت زید مریض بود و نفس در سینه او بشمار

افتاده باضطراب آمد و شد مینمود بعیادت وی آمد و چون حال وی را بدان
منوال دید فرمود که لله ما اخذ و لله ما اعطی و کل الی اجل مسمی یعنی از
خدا است آنچه باز ستاند و از خدا است آنچه عطا کند و رجوع کل مردمان بر
اجلی است که از برای ایشان مقدر و معین شده بعد از آن گریه بر آنحضرت هجوم
آورده گریستند پس سعد بن عباده گفت یا رسول الله گریه میکنی و حال
انکه از گریستن نهی فرموده پس آنحضرت فرمود که انما هی رحمة یجعلها الله
فی قلوب عباده و انما یرحم الله من عباده الرحماء یعنی بدرستی که این قسم گریه
رحمتی است که جای داده است خدای رحیم در دلهای بندگان خود و هر آینه رحم
میکند خدای عز و جل بر جمعی از بندگان خود که رحم کننده باشند و همچنین مرویست
که چون جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بدرجه بلند و رتبه ارجمند شهادت فایز
گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزل وی تشریف ارزانی فرمود و اسماء بنت
عمیس را که زوجه جعفر بود طلب نمود و فرمود که اولاد جعفر را نزد من حاضر ساز
پس اسماء حسب الفرمان فرزندان را بنظر فیض اثر رحمت عالمیان رسانید آنحضرت
ایشان را بسینه با سکینه خود منضم ساخته و بوسید و ببوسید و اشک از

چشمهای مبارکش روان گردید پس اسما گفت یا رسول الله مگر جعفر بشرف شهادت
فایز گردیده آنحضرت فرمود نعم اصیب الیوم یعنی آری امروز بدرجه بلند شهادت
پیوست از عبدالله بن جعفر منقول است که گفت بخاطر دارم که بعد از واقعه
پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد مادر من آمد و خبر شهادت جعفر را
بوی رسانید و من دور خسار مهر کردار آنحضرت نظر میکردم و آنحضرت
دست عطوفت و مهربانی بر سر من و برادرم میمالید و از چشمهای مبارک
آنحضرت اشک برسینه روان شد که بر لحیه مبارک آنحضرت سیلان مینمود
بعد از آن فرمود که اللهم ان جعفرا قد قدم الی احسن الثواب فا
خلفه فی ذریته باحسن ما خلفت احدا فی ذریته یعنی ای بار خدای
سزای پرستش بدرستی که جعفر روی آورد بسوی بهترین ثوابها که آن
شهادت است پس خلیفه ساز بعد از وی در ذریت او بهتر از انکه خلیفه
گردانیده باشی از برای دیگری در ذریت آنکس بعد از ان فرمود که یا اسماء
الا ابشرک یعنی ای اسماء آیا ترا بشارت ندهم از پایه و منزلت جعفر پس
مادرم اسماء گفت بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد آن بشارت

كدام است پس آنحضرت فرمود كه اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِجَعْفَرٍ جَناحَيْنِ
يَطيرُ بِهِما فِي الجَنَّةِ یعنی بدرستی كه خدای عزّ وجلّ بعد از دریافت مرتبه
بلند شهادت دو بال بجعفر كرامت فرمود كه بآن بالها در فضای جنان
طیران مینماید   وحضرت امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود روایت كرده
كه چون وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه روی نمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله چون بحجره طاهره داخل میگردید بر ایشان میگریست ومیفرمود كه
كانا يُحَدِّثاني ويُؤنِسانِي فَجاءَ المَوْتُ فَذَهَبَ بِهِما یعنی بودند جعفر
و زید دو حدیث كننده و دو مونس از برای من پس آمد مرگ و برد ایشان را
از نزد من   واز خالد بن زید منقول است كه چون خبر واقعه زید بن حارثه
بمدینه طیبه رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله بمنزل وی تشریف برد و زید را
دختری بود نارسیده چون از مقدم گرامی آنحضرت خبر یافت بسوی آنحضرت
شتافت و چون چشمش بر رخسار فرخنده حضرت خیر البریه علیه وآله الصلوة
والتحیة افتاد بیتابانه بناخن شروع در خراشیدن روی خود نمود پس آن
حضرت گریان گردید و صدای آنحضرت بگوش اصحاب رسید گفتند یا رسول الله

این چیست فرمود كه شَوْقُ الحَبيبِ اِلَى الحَبيبِ یعنی اشتیاق دوست بدوست است
وهمچنین منقول است كه چون سعد بن معاذ رضی الله عنه از این سرای گذشتنی
و گذاشتنی درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر وی بسیار بگریست
و در آن ایام روزی بمادر سعد گفت كه اَلا يَرْقَأُ دَمْعُكِ وَيَذْهَبُ
حُزْنُكِ فَاِنَّ ابْنَكِ اهْتَزَّ لَهُ العَرْشُ یعنی آیا كم نمیشود اشك چشم تو و
نمیرود حزن واندوه تو بدرستی كه پسر تو چون فوت شد بلرزه در آمد
از برای او عرش مجید   ومرویست كه چشمهای مبارك آنحضرت در حین
شروع مصائب گریان می شد و رخسار عالم آرای خود را مسح میفرمود و
صدای گریه آنحضرت مسموع نمیشد   واز براء بن عازب منقولست كه گفت
روزی در ملازمت سید رسل صلی الله علیه وآله بودم و در آنحالت جمعی
از مردمان بنظر فرخنده آنحضرت درآمد آنگاه فرمود كه جمعیت این قوم را
سبب چیست گفتند بر قبری جمعیت نموده اند كه بحفر آن مشغولند پس آنحضرت
با اصحاب هدایت انتساب بطریق سرعت متوجه آنجماعت گردید و سیر میفرمود
تا بر سر قبر محفور رسید و چون میت را دفن نمودند وبپشت دست مبارك

خود قدری خاك در آن قبر ریخت بعد از آن روی بجانب آن قبر بنشست تا مشاهده
فرماید كه چگونه بدفن میت قیام می نمایند و در آنحالت قطرات عبرات چندان
بر رخسار عالم آرایش درسیلان آمد كه خاك آن قبر از اشك چشم مباركش
تر شد پس روی بجانب ما كرد و فرمود كه اِخْواني لِمِثْلِ هذا فَاَعِدُّوا یعنی
ای برادران مؤمن از برای مثل این روز واین حالت اند پس شما نیز مهیا
و آماده این روز باشید   وهم از آنحضرت مرویست كه فرمود اَلعَبْرَةُ لا يَمْلِكُها
اَحَدٌ صَبابَةُ المَرْءِ عَلى اَخيهِ یعنی اشك چشم گوهریست كه مالك آن نمی شود
كسی و می ریزد آنرا مرد بر فوت برادر خود   وهمچنین مرویست كه چون رسول
خدا صلی الله علیه وآله از غزوه اُحُد بجانب مدینه طیبه مراجعت نمود در اثنای
راه حمنه بنت جحش با آنحضرت ملاقات نمود پس مردمان خبر شهادت برادر وی
عبد الله بن جحش را بوی رسانیدند او زبان بكلمه استرجاع گشوده از برای او
استغفار نمود بعد از آن از واقعه شهادت خال وی او را مطلع گردانیدند همچنان
زبان بكلمه استرجاع گشود پس خبر شهادت مصعب بن عمیر شوهر وی را باو
اعلام نمودند از شنیدن آن بفریاد و فغان آمد و شروع در وَلوَله و اضطراب نمود

وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله صبر او را در واقعه شهادت برادر وخال و
فریاد وفغان واضطراب او را بر قضیه شوهر مشاهده نمود فرمود كه اِنَّ
زَوْجَ المَرْأَةِ مِنْها لَبِمَكانٍ یعنی بدرستی كه شوهر زن را در نزد زنان بلند تر
از پایه ومرتبه سایر نزدیكان وخویشان است بعد از آن در اثنای عبور و مرور
بر منازل وخانهای جمعی از انصار از قبیله بنی عبد الاشهل بگذشت و در آن
وقت صدای گریه و نوحه آنجماعت كه بر كشتگان خود میكردند بسمع مبارك
آنحضرت رسید پس اشك از چشمهای مباركش روان گردید و گریان شد و بعد
از آن فرمود كه لكِنْ حَمْزَةُ لا بَواكِيَ لَهُ یعنی اما حمزه نیست گریه كننده مر او را
پس چون سعد بن معاذ واسید بن حضیر بخانهای عبد الاشهل رجوع نمودند زنان
خود را مامور ساختند كه بمنازل ایشان روند و بر عم رسول خدا صلعم گریه كنند و چون
آنحضرت گریستن زنان آنجماعت را بر عم خود حمزه سید الشهداء استماع نمود
در حالتی كه زنان مذكوره بر در مسجد آنحضرت جمعیت نموده گریان بودند بر
ایشان بیرون آمد وخطاب بآن زنان نموده فرمود اِرْجِعْنَ يَرْحَمُكُنَّ اللهُ فَقَدْ
آسَيْتُنَّ بِاَنْفُسِكُنَّ یعنی باز گردید كه خدای رحیم بر شما رحمت كناد پس بتحقیق

که اسائت و خواری رسانید بسبب خروج از منازل خود و جمعیت در اهتمام
بنفسهای خود و شیخ اجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمة الله علیه در کتاب
تهذیب باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که
إِنَّ إِبْرٰهِیمَ خَلِیلَ الرَّحْمٰنِ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یَرْزُقَهُ ابْنَةً تَبْکِیهِ بَعْدَ مَوْتِهِ
یعنی بدرستی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام از خدای خود مسألت
نمود که دختری بوی کرامت کند تا بعد از رحلت وی بر آنحضرت گریه کند
ابن مسعود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده
که آنحضرت فرمود که لَیْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُیُوبَ یعنی نیست
از ما آنکه در هنگام مصیبت بر رخسار خود طپانچه زند و گریبان چاک کند
و از ابی امامه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت فرمود بر آنکه
در هنگام سنوح مصائب روی خود بناخن بخراشند و گریبان چاک کنند
و بطریق ویل و ثبور فریاد و جزع و فزع نمایند و همچنین مروی است که آنحضرت
نهی فرمود از مشایعت جنازه که نوحه گر با وی همراه باشد و عمرو بن شعیب از پدر
و جدّ خود روایت نموده که گفت بزرگترین دشمنی نزد خدای عزّ و جل چند چیز است

چیزی

چیزی خوردن بی گرسنگی و خواب بدون بیداری و خنده بغیر تعجب و نوحه هنگام
مصیبت و نواختن نای و امثال آن در حالت نعمت و از یحیی بن خالد مروی است
که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله در مصیبت کدام
عمل اجر را زایل گرداند و احباط آن کند آنحضرت فرمود تَصْفِیقُ الرَّجُلِ بِیَمِینِهِ
عَلٰی شِمَالِهِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولٰی مَنْ رَضِیَ لَهُ الرِّضَا وَ مَنْ سَخِطَ لَهُ
السَّخَطُ یعنی زدن و برهم سودن مرد دست راست خود را بر دست چپ
احباط کند اجر آن مصیبت را و اما صبر پسندیده است نزد صدمه اولی
که عبارت از روز اول وقوع مصیبت باشد هر که راضی باشد با آن مصیبت
مر او راست رضای خدای عزّ و جل و هر که خشم گیرد بر آن مر او راست خشم گرفتن خدا ایضا
و از ام سلمه روایت نموده اند که گفت چون ابو سلمه داعی حق را لبیک اجابت گفت
من با خود گفتم چون ابو سلمه غریب بود و در زمین غربت اجل او فرا رسید بر او
بگریم گریه کردنی که از آن حکایت کنند و در تهیه آن گونه گریستن و نوحه گری بودم
که زنی نزد من آمد تا مرا در آن گریستن مساعدت و امداد نماید پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله روی با آن زن آورد و گفت أَتُرِیدِینَ أَنْ تُدْخِلِی الشَّیْطَانَ بَیْتًا

أَخْرَجَهُ اللّٰهُ مِنْهُ یعنی ای زن آیا اراده داری که داخل گردانی شیطان را در خانه
که بیرون کرده است خدای عزّ و جل او را از آن خانه و چون کلام معجز نظام آنحضرت
مسموع من گردید خود را از آن گریه و نوحه منع نمودم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که فرمود أَشَدُّ الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَیْلِ وَ الْعَوِیلِ وَ لَطْمُ الْوَجْهِ وَ الصَّدْرِ
وَ جَزُّ الشَّعْرِ وَ مَنْ أَقَامَ النَّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَ مَنْ صَبَرَ وَ اسْتَرْجَعَ
وَ حَمِدَ اللّٰهَ جَلَّ ذِکْرُهُ فَقَدْ رَضِیَ بِمَا صَنَعَ اللّٰهُ وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ
وَ مَنْ لَمْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ جَرٰی عَلَیْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَمِیمٌ وَ أَحْبَطَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَهُ
یعنی شدیدترین جزعها در مصائب فریاد کردن است بعنوان ویل و عویل و
زدن بر روی و سینه و پریشان کردن و کندن موی و هر که در هنگام مصیبت
نوحه گر اقامه نماید بتحقیق که ترك صبر کرده و هر که در مصیبت صبر نماید و زبان
بکلمه استرجاع گشاید و حمد گوید خدای جلّ ذکره را پس بتحقیق که راضی شده باشد
بآنچه خدای عزّ اسمه نموده و اجر او بر خدای عزّ و جل بوده باشد و آنکه نکند اینها را
جاری گردد بر او قضا و در آنحالت مستحق مذمت بوده باشد و احباط کند خدای
عزّ و جل اجر او را و حدیث مذکور در باب صبر نیز در این رساله ایراد یافته و حضرت

صادق

صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود که
ضَرْبُ الرَّجُلِ یَدَهُ عَلٰی فَخِذِهِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ یعنی زدن مرد در هنگام مصیبت
دست خود را بر رانهای خود باعث احباط و زوال اجر اوست در آن مصیبت
بدانکه در هنگام سنوح مصیبت سنت است زبان بکلمه استرجاع
گشودن زیرا که خدای کریم در کتاب لازم التکریم خود فرموده الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ
مُصِیبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ أُولٰئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ
رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و ترجمه ظاهر آیه وافی هدایت
در صدر این رساله تحریر یافته و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَانَ فِی نُورِ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ مَنْ کَانَ عِصْمَةُ أَمْرِهِ
شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللّٰهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِیبَةٌ
قَالَ إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَیْرًا قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ
مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِیئَةً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ یعنی چهار
چیز است که آن چهار نزد هر کس جمع شود بوده باشد آنکس پیوسته در
نور خدای بزرگ اول آنکه اعتصام و دستگیر او در امور گواهی و شهادت او باشد

بانکه نیست خدائی سزاوار پرستش و عبودیت مگر خداوند عالم و عالمیان
و اینکه من فرستاده و رسول آنحضرتم دویم آنکه چون مصیبتی باو رسد بگوید
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ سیم آنکه چون نعمتی و خیری باو برسد بگوید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ
چهارم آنکه هرگاه گناهی و تقصیری از او صادر شود بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ
أَتُوبُ إِلَيْهِ وحضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز فرموده مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصَابُ
بِمُصِيبَةٍ فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَرْجِعُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَيَصْبِرُ حَتَّى تَفْجَأَهُ الْمُصِيبَةُ
إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ
یعنی نبوده باشد مؤمنی که برسد باو مصیبتی در دنیا پس در آن مصیبت
زبان بکلمهٔ استرجاع بگشاید و صبر کند تا آنمصیبت بروی بزودی بگذرد مگر آنکه
خدای عز و جل بیامرزد از برای گناهان گذشتهٔ او را مگر گناهان کبیره که واجب
گردانیده باشد خدا تعالی بر آن گناهان آتش دوزخ را وهمچنین فرمودند که
وَكُلَّمَا ذَكَرَ مُصِيبَةً فِيمَا يَسْتَقْبِلُ مِنْ عُمُرِهِ فَاسْتَرْجَعَ عِنْدَهَا وَحَمِدَ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ ذَنْبٍ اكْتَسَبَهُ مَا بَيْنَ الِاسْتِرْجَاعِ
الْأَوَّلِ إِلَى الِاسْتِرْجَاعِ الثَّانِي إِلَّا الْكَبَائِرَ مِنَ الذُّنُوبِ یعنی هر که یاد

آورد در مدت آینده عمر خود مصیبتی را که پیش از آن باو رسیده باشد
و در آنوقت زبان بکلمهٔ استرجاع بگشاید و حمد و ثنای خدای عز و جل
بگوید هر آینه خدا تعالی بیامرزد از برای او گناهانی را که کسب کرده باشد
میانهٔ استرجاع اول و استرجاع ثانی مگر گناهانی که داخل کبیره اند و حدیث
مذکور را شیخ صدوق ره باسناد خود از معروف بن خربوذ از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت نموده و گفته که آنحضرت در حدیث ثانی گناهان کبیره را
استثنا نفرموده وهمچنین شیخ محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از داود رقی
و او از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود مَنْ ذَكَرَ مُصِيبَةً
وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اللَّهُمَّ أْجُرْنِي عَلَى مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ عَلَيَّ أَفْضَلَ مِنْهَا كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ
مِثْلَ مَا كَانَ عِنْدَ أَوَّلِ صَدْمَةٍ یعنی هر که یاد آورد مصیبتی را و اگر چه بر آن
مصیبت مدتی گذشته باشد پس بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
تا آخر آنچه مذکور شد بوده باشد مر او را از اجر مثل اجری که در هنگام
وقوع آن مصیبت بوی عطا شده بود وهمچنین مسلم از ام سلمه روایت

نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود مَا مِنْ مُسْلِمٍ
تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
اللَّهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْراً مِنْهَا إِلَّا أَخْلَفَ اللَّهُ لَهُ خَيْراً مِنْهَا
یعنی نبوده باشد مسلمانی که چون باو برسد مصیبتی پس بگوید آنچه امر کرده است
خدای او را بآن که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ است پس بگوید اللَّهُمَّ أْجُرْنِي
عَلَى مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْراً مِنْهَا هر آینه خدای عز و جل خلیفه گرداند از برای او
بهتر از آنکسی که بمصیبت او مبتلا شده پس ام سلمه گوید که چون ابو سلمه وفات یافت
بفرموده عمل نمودم لیکن با خود گفتم کدام یک از مسلمانان از ابو سلمه بهتر خواهد بود
زیرا که او اول کسی است که با اهل بیت خود بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت
نموده و بعد از آنکه این معنی بخاطرم گذشت خدای عز و جل رسول خود را صلی الله علیه و آله
بعد از ابو سلمه بمن کرامت فرمود و ترمذی باسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که آنحضرت فرمود إِذَا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ
أَقَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُ قَبَضْتُمْ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ فَيَقُولُونَ
نَعَمْ فَيَقُولُ مَاذَا قَالَ عَبْدِي فَيَقُولُونَ حَمِدَكَ وَاسْتَرْجَعَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى

ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَسَمُّوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ یعنی چون فوت شود بندهٔ
از بندگان خدای عز و جل آنحضرت بملائکه فرماید که آیا قبض روح بندهٔ من
کردید پس ایشان گویند آری خطاب آید که قبض روح ثمرهٔ فؤاد و میوهٔ باغ دل او
کردید پس ملائکه گویند آری پس خدای عز و جل گوید که چه گفت بندهٔ من ملائکه گویند
حمد جناب جلال تو نمود و زبان بکلمهٔ استرجاع گشود بعد از آن خدای عز و جل فرماید
که بنا کنید از برای بندهٔ من خانهٔ در بهشت عنبر سرشت و نام گذارید آنخانه را خانهٔ
حمد و ثنا و احادیث ثلاثهٔ مذکورهٔ فوق باختلاف روایت و فی الجمله تغییر عبارت
در باب صبر در صدر این رساله تحریر یافته و عذر تکرار نزد دانشمند لبیب خواسته است
بالجمله از قبیل حدیث اخیر محمد بن یعقوب ره در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام و او
از جد عالی مقام خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرموده
در جواز توجه بکلام پسندیده و تعداد فضایلی که در میت بوده باشد ای عزیز
هرگاه توجه بکلام پسندیده و تعداد فضایل میت باشد که در او موجود و از شائبهٔ
کذب مبرا باشد جایز شمرده اند بچند دلیل انکه حضرت سیدة النساء
فاطمهٔ زهرا علیها در واقعهٔ ظایله سید الثقلین و پیشوای خافقین صلی الله علیه و آله

بر آنحضرت نوحه نموده در حالتی که فرموده یا اَبَتاهُ مِن رَبِّهِ ما اَدناهُ یا
اَبَتاهُ اِلی جَبرَئیلَ اَنعاهُ یا اَبَتاهُ اَجابَ رَبّاً دَعاهُ یعنی ای پدر بزرگوار
که از پروردگار خود بمرتبهٔ قابَ قَوسَینِ اَو اَدنی سرافراز بود ای پدر بزرگوار
که بجبرئیل واقعهٔ هایله او را باز گویم ای پدر بزرگواری که اجابت خدای تعالی کرد
در وقتی که طلبید او را   انکه روایت نموده اند که بعد از ارتحال آنحضرت
زهرهٔ زهرا علیها السلام از خاک تربت خجستهٔ آنسرور قبضهٔ خاک برگرفت و بر هر دو
دیدهٔ گریان خود گذاشت و فرمود   ماذا عَلَی المُشتَمِّ تُربَةَ اَحمَدا
اَن لا یَشُمَّ مَدَی الزَّمانِ غَوالِیا   یعنی اندیشه و باکی نیست آنرا که خاک تربت
مبارک آنحضرت را بوییده باشد اگر نبوید در مدت زمان عمر خود بوهای خوش را
بعد از آن فرمودند که صُبَّت عَلَیَّ مَصائِبٌ لَو اَنَّها   صُبَّت عَلَی الاَیّامِ صِرنَ
لَیالِیا   یعنی ریخته شد بر من مصیبتی چند که اگر ریخته میشد آن مصائب
بر روزهای نورانی هر آینه میگردیدند آن روزهای نورانی شبهای ظلمانی
انکه سبق ذکر یافت از امر کردن حضرت رسالت پناه زنان را
انصار را بنوحه کردن بر سید الشهدا حمزه رضی الله عنه   ابو حمزه

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که چون ابن مغیره وفات یافت ام سلمه
که از بنی عم او بود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب نوحه کردن براو
طلب اذن نمود و آنحضرت وی را ماذون گردانید پس در مقام نوحه و سوگواری
این شعر را انشاد کرد   اَنعَی الوَلیدَ بنَ الوَلیدِ   اَبَا الوَلیدِ فَتَی العَشیرَةِ
حامِی الحَقیقَةِ ماجِداً   یَسمُو اِلی طَلَبِ الوَتیرَةِ   قَد کانَ غَیثاً لِلسِّنینَ
وَجَعفَراً غَدَقاً وَمیرَةً   اشاره بانکه بمن رسانیدند خبر مرگ ولید بن ولید
پدر ولید را که جوانمرد اهل و عشیره بود و حمایت میکرد ایشان را در حقیقت
از راه مجد و کرم و احسان و مایل و راغب بزرگی و برتری بود بخون خواهی
جمعی که از اهل و عشیرهٔ او در دست سایر قبایل بقتل رسیده بودند و به
تحقیق که او در سالهای تنگی باران سودمند و نهر جاری پر آب و پدر قبیلهٔ
خود بود متحلی بحلیهٔ کرم و احسان و بار آورنده بسوی محتاجان قوم خود
و بالجمله راوی در آخر حدیث گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله ام سلمه را در آن
نوحه کردن عیب ننمود و حرفی مشتمل بر منع نگفت پس نوحه بشروط مذکوره
جایز باشد   انکه شیخ صدوق ره روایت نموده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام

وصیت فرموده بود که در مواسم حج و ایام ادراک این سعادت مدت ده سال
بر آنحضرت نوحه و ندبه نمایند   انکه یونس بن یعقوب از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که پدر عالی گهر من
باقر علوم اولین و آخرین علیه السلام با من گفت قِف مِن مالی کَذا وَکَذا لِلنَّوادِبِ
یَندُبنَنی عَشرَ سِنینَ بِمِنی اَیّامَ مِنی یعنی وقف کن از مال من فلان قدر
و فلان وجه را بر ندبه کنندگان تا ندبه و نوحه نمایند بر من ده سال در منی
در ایام منی پس اصحاب آنحضرت گفتند که مراد آنحضرت در ایصال بنوادب گویا
آن بود که مردمان بعد از ارتحال آنحضرت بجنت اعلی و جوار حق تعالی بر فضایل
آنحضرت آگاه گردند و اظهار نمایند تا خلق اقتدا بآن کنند و بدانند آن کمالات
را که اهل بیت علیهم السلام بآنها از مردمان شرف امتیاز دارند و اقتفا بآثار
ایشان نمایند زیرا که اظهار آن مراتب در زمان حیات آنحضرت بسبب
تقیه متعذر بوده و بعد از ارتحال آنحضرت آن تقیه زایل گردیده و
بدان ای عزیز که چنانچه نوحه بشروط مذکوره جایز است بر باطل حرام است
و نوحه بر باطل آنست که تعداد کنند خصلتی چند را که با میت نبوده باشد

وزنان آواز خود را بمردان اجنبی بشنوانند و طپانچه بر رخسار زنند
و روی بخراشند و موی پریشان سازند و مانند آن و آنچه در اخبار
وارد شده از نهی در نوحه کردن بر این امور محمول میگردد چنانچه پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که اَنا بَریءٌ مِمَّن حَلَقَ وَصَلَقَ یعنی من
بیزارم از کسی که در هنگام مصیبت موی سر خود را بتراشد و صدای خود را
بنوحه بلند گرداند   و هم آنحضرت در وقت قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام
بحضرت سیدة النسا علیها السلام فرمودند که لا تَدعی بِوَیلٍ وَلا ثُکلٍ
وَلا حَرَبٍ وَما قُلتِ فیهِ فَقَد صَدَقتِ یعنی دفع مکن مصیبت جعفر را
از خود بویل و نوحه کردن و خشمگین شدن و پس از آن آنچه گفته
باشی در بارهٔ او بتحقیق که راست گفته باشی   و ابو مالک اشعری از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود اَلنّائِحَةُ اِذا لَم
تَتُب تُقامُ یَومَ القِیامَةِ وَعَلَیها سِربالٌ مِن قَطِرانٍ یعنی زن نوحه گر
هرگاه توبه ناکرده بمیرد برخیزد در روز قیامت از خاک و بر او باشد
پیراهنی از قطران   و از ابو سعید خدری منقول است که گفت لعنت فرمود

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زن نوحه کننده و شنونده و همچنین رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که لَیْسَ مِنّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُیُوبَ یعنی نیست
از ما کسی که در هنگام مصیبت طپانچه بر رخسار زند و گریبان چاک کند
و نهی مذکور محمول است بر نوحهٔ باطل چنانکه از اخبار مذکوره ظاهر میگردد

خاتمه

در فواید پسندیده که اهتمام در آنها از مستحبات است
از آنجمله تعزیت اهل میت سنت مؤکد است و لفظ تعزیه بصیغهٔ تفعِلَه است
از عزا بمد و قصر و معنی آن تسلی دادن و صبر پسندیده فرمودن است
صاحبان مصائب را چنانکه میگویی تَعَزَّیْتُهُ فَتَعَزّی یعنی صبر فرمودم
او را پس او نیز صبر کرد و مراد از تعزیهٔ اهل میت درین مقام آنست که ایشان
را تسلی دهند در آن مصیبت و صبوری فرمایند از غم و اندوه آن واقعه
باینکه بگویند امر امر الهی و فرمان فرمان پادشاهی است و وقوع این مصیبت
بر شما نه از راه ظلم و جور بلکه از راه عدل و حکمت است زیرا که حکیم علی
الاطلاق بر خیریت عواقب هر کس دانا و بیناست اگر در حیات این میت
خیر او و شما منظور میبود هر اینه آنحضرت او را از برای شما باقی میگذاشت

بر چون

پس چون این معنی متحقق است بهتر آنکه درین مصیبت بقدم صبر و تسلیم
طریق رضا پویید و مغفرت و آمرزش او را از حضرت غفار الذنوب مسئلت و
دعا جویید جناب ارحم الراحمین او را بیامرزد و شما را در مصیبت او صبر
کرامت کناد و بالجمله در استحباب رسانیدن تعزیت باهل میت از اصحاب
عصمت سلام الله علیهم مشعر بر اعطای مثوبات اخروی حدیث بسیار وارد است
از آنجمله عمر بن شعیب از پدر و جد خود روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
خطاب باصحاب هدایت انتساب نموده فرمود که أَتَدْرُونَ مَا حَقُّ الْجارِ یعنی آیا
میدانید که حق همسایه بر شما چیست ایشان گفتند نمیدانیم پس آنحضرت فرمود که
إِنِ اسْتَغاثَكَ أَغِثْهُ وَإِنِ اسْتَقْرَضَكَ أَقْرِضْهُ وَإِنِ افْتَقَرَ عُدْتَ
عَلَیْهِ وَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ هَنَّأْتَهُ وَإِنْ مَرِضَ عُدْتَهُ وَإِنْ أَصابَتْهُ مُصِیبَةٌ
عَزَّیْتَهُ وَإِنْ ماتَ شَیَّعْتَ جِنازَتَهُ وَلا تَسْتَطِیلُ عَلَیْهِ بِالْبِناءِ فَتَحْجُبُ
عَنْهُ الرِّیحَ إِلّا بِإِذْنِهِ وَإِنِ اشْتَرَیْتَ فاكِهَةً فَاهْدِ لَهُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَأَدْخِلْها سِرّاً وَلا یَخْرُجْ بِها وَلَدُكَ یَغِیظُ بِها وَلَدَهُ وَلا تُؤْذِهِ بِرِیحِ
قِدْرِكَ إِلّا أَنْ تَغْرِفَ لَهُ مِنْها یعنی اگر استغاثه کند بتو و اعانت جوید

بتو یاری او رسی و معاونت وی نمایی و اگر از تو قرض طلبنماید قرض بوی دهی
و اگر پریشانی و تنگدستی و فقر و درویشی بر او دست یابد بپای دستگیری
و احسان بسوی او بازگردی و اگر از خیرات چیزی باو رسد تهنیت وی گویی
و اگر بیمار گردد عیادت وی نمایی و اگر مصیبتی بوی رسد او را تعزیت رسانی
و اگر بمیرد متابعت جنازهٔ وی کنی و بلند نگردانی بروی بنای خانهٔ خود را
تا اینکه آن بنا حجاب دخول هوا بخانهٔ او شود مگر باذن او و اگر از میوهها
چیزی خریداری نمایی حصهٔ از آن از برای او برسم هدیه ارسال گردانی و اگر
نخواهی که آن حصه را بوی دهی آن میوه را چنانکه او نداند بمنزل خود داخل گردانی
و بیرون نیاوری آن میوه را پسر تو تا با آن غبطه و حسرت جوید پسر او و
ایذای او بوی طعام دیگ خود نکنی مگر آنکه از برای او نصیبی و حصهٔ بفرستی
و از بهز بن حکیم بن معویة بن حیدهٔ قشیری مرویست که او از پدر و جد خود
روایت نموده که گفتم برسول خدا صلی الله علیه و آله که یا رسول الله حق همسایهٔ من
بر من چیست پس آنحضرت فرمود که اِنْ مَرِضَ عُدْتَهُ یعنی اگر مریض شود عیادت
او نمایی بعد از آن ذکر فرمودند حقوق همسایه را بنحو حدیث سابق که مذکور شد

و اما در باب

در باب ثوابی که بر رسانیدن تعزیت و امثال آن مترتب میشود احادیث
و اخبار بسیار وارد شده از آنجمله ابن مسعود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که آنحضرت فرمود که مَنْ عَزّی مُصاباً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ یعنی هر که
تعزیت رساند بصاحب مصیبتی پس مر او راست مثل اجر آن مصیبت رسیده
و همچنین جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن
حضرت فرمود مَنْ عَزّی مُصاباً كانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَنْقُصَهُ اللهُ
مِنْ أَجْرِهِ شَیْئاً وَمَنْ كَفَّنَ مُسْلِماً كَساهُ اللهُ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
وَحَرِیرٍ وَمَنْ حَفَرَ قَبْرَ الْمُسْلِمِ بَنَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَمَنْ
نَظَرَ مُعْسِراً أَظَلَّهُ اللهُ فِی ظِلِّهِ یَوْمَ لا ظِلَّ إِلّا ظِلُّهُ یعنی هر که تعزیت رساند
مصیبت رسیده را بوده باشد مر او را مثل اجر آن صاحب مصیبت بدون
آنکه خدا تعالی از اجر آن صاحب مصیبت چیزی کم کند و هر که کفن نماید
مسلمانی را بپوشاند خدا تعالی او را بسندس و استبرق و حریر و هر که
حفر کند قبر مسلمانی را بنا کند خدای عز و جل از برای او خانهٔ در بهشت
عنبر سرشت و هر که نظر کند باحسان بسوی صاحب عسرتی خدا تعالی او را

در سایهٔ خود جای دهد در روزی که هیچ سایه بجز سایهٔ آنحضرت نباشد و

همچنین جابر از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله روایت نموده که آن

حضرت فرمود مَنْ عَزّیٰ حَزِیناً اَلْبَسَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ لِبَاسِ التَّقْوٰی

وَصَلّٰی عَلٰی رُوحِهِ فِی الْاَرْوَاحِ یعنی هر که تعزیت رساند بصاحب حزن

بر مصیبتی بپوشاند او را خدای عزّ و جلّ از لباس تقوی و پرهیزکاری و

صلوات فرستد بروح آنکس در میان ارواح و هم از آنحضرت سایلی از ثواب

مصافحه در مصیبت سؤال نمود آنحضرت فرمود که هُوَ سَکَنٌ لِلْمُؤْمِنِ وَمَنْ

عَزّیٰ مُصَاباً فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِهِ یعنی مصافحه تسکین است از برای مؤمن و هر که

تعزیت رساند بصاحب مصیبتی پس مر او راست مثل اجر آن صاحب مصیبت

و همچنین عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدر و جدّ خود روایت

نموده که گفت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود مَنْ عَادَ

مَرِیضاً فَلَا یَزَالُ فِی الرَّحْمَةِ حَتّٰی اِذَا وَقَعَ عِنْدَهُ اسْتَنْقَعَ فِیهَا ثُمَّ اِذَا قَامَ مِنْ

عِنْدِهِ فَلَا یَزَالُ یَخُوضُ فِیهَا حَتّٰی یَرْجِعَ مِنْ حَیْثُ خَرَجَ وَمَنْ عَزّیٰ اَخَاهُ

الْمُؤْمِنَ فِی مُصِیبَتِهِ کَسَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حُلَلِ الْکَرَامَةِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ

یعنی هر که

یعنی هر که عیادت مریضی نماید پیوسته در دریای رحمت بی نهایت بود تا جای

که چون نزد مریض بنشیند تا گردن در آب رحمت نشسته باشد و چون از

نزد مریض بقصد مراجعت برخیزد پیوسته در آن آب میرفته باشد تا آنکه برگردد

بجایی که از آنجا بقصد عیادت آن مریض بیرون آمده باشد و هر که تعزیت رساند

برادر مؤمن خود را در مصیبتی که باو رسیده باشد بپوشاند او را خدای عزّ و جلّ

از حلّهای کرامت در روز قیامت و همچنین ابی بریده از حضرت رسول خدا صلّی الله

علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود مَنْ عَزّیٰ ثَکْلٰی کُسِیَ بُرْداً فِی الْجَنَّةِ

یعنی هر که تعزیت رساند بزن مصیبت رسیده پوشیده شود ببرد بهشت پاکیزه

سرشت و همچنین انس از آنحضرت روایت نموده که فرمود مَنْ عَزّیٰ اَخَاهُ الْمُؤْمِنَ

فِی مُصِیبَتِهِ کَسَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُلَّةً خَضْرَاءَ یُحْبَرُ بِهَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی هر که تعزیت

رساند برادر مؤمن خود را در مصیبتی که باو رسیده باشد بپوشاند او را خدای عزّ

و جلّ بحلّهٔ سبزی تا بآن محبور شود روز قیامت اصحاب گفتند یا رسول الله محبور

شدن کدام است آنحضرت فرمود که یُغْبَطُ بِهَا یعنی بآن حلّه صاحب غبطه و امتیاز

گردد از سایر مردمان و همچنین مروی است که حضرت داود علی نبیّنا و علیه السلام در مناجات

خود گفت الٰهی چیست جزای آنکه بصاحب مصیبتی محض رضای جناب جلال تو تعزیت رساند

ندا آمد که جزاؤه اَنْ اَکْسُوَهُ رِدَاءً مِنْ اَرْدِیَةِ الْاِیمَانِ اَسْتُرُهُ بِهِ مِنَ النَّارِ

وَاُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ یعنی جزای آنکس آن بود که بپوشانم باو ردایی از رداهای ایمان

که پوشیده شود بآن ردا از آتش دوزخ و داخل گردد ببرکت آن ببهشت

جاویدان داود علیه السلام گفت الٰهی جزای آنکس که محض رضای تو تشییع جنازه

نماید چیست ندا آمد که جزاؤه اَنْ تُشَیِّعَهُ الْمَلَائِکَةُ یَوْمَ یَمُوتُ اِلٰی قَبْرِهِ وَاَنْ

اُصَلِّیَ عَلٰی رُوحِهِ فِی الْاَرْوَاحِ یعنی جزای او آن باشد که مشایعت او نمایند ملائکه

کرام در روزی که بمیرد بسوی قبر او و جزای دیگر آنکه صلوات فرستم من بر روح او

در میانهٔ ارواح و همچنین مروی است که حضرت موسی علی نبیّنا و اله و علیه السلام نوبتی

با پروردگار خود مناجات کرد که ای خداوندگار من چیست از اجر و ثواب از برای

کسی که عیادت بیماری نماید خطاب آمد که اَبْعَثُ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ مَلَائِکَةً یُشَیِّعُونَهُ

اِلٰی قَبْرِهِ وَیُؤَانِسُونَهُ اِلَی الْمَحْشَرِ یعنی بر می انگیزانم من از برای او جمعی از ملائکه

کرام را در حال مرگ او تا مشایعت او نمایند بسوی قبر او و مونس او باشند

تا روز قیامت دیگر باره موسی علیه السلام مناجات کرد که یا رب چیست اجر و ثواب کسی

که بزن

بکرامه و الکرامه

که بزن مصیبت رسیده تعزیت رساند خطاب آمد که اُظِلُّهُ تَحْتَ ظِلِّی ظِلِّ الْعَرْشِ یَوْمَ

لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلِّی یعنی در می آورم او را در سایهٔ خود یعنی در سایهٔ عرش در روزی

که در آن سایه نیست هیچ سایه مگر سایهٔ من و همچنین مروی است که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام

نوبتی در مناجات خود گفت یا ربّ جزای آنکس که از خوف تو اشک بر رخسار او

روان گردد چیست خطاب آمد که صَلَوَاتِی وَرِضْوَانِی عَلَیْهِ یعنی رحمت بیکران

و خشنودی من بر او باشد پس ابرهیم علیه السلام گفت الٰهی جزای آنکس که محض رضای تو

حزینی را صبر فرماید چیست ندا رسید که اَکْسُوهُ ثَوْباً مِنَ الْاِیمَانِ یَتَبَوَّءُ بِهِ الْجَنَّةَ

وَیَتَّقِی بِهِ النَّارَ یعنی می پوشانم او را بجامه از جامهای ایمان که بآن جامه مقام خود را

در بهشت بشناسد و از آتش دوزخ نیز بآن جامه پرهیز کند ابرهیم علیه السلام گفت خداوندا

جزای آنکه با زن بیوه محض رضای تو نیکویی و احسان کند چه باشد خطاب آمد که

اُقِیمُهُ فِی ظِلِّی وَاُدْخِلُهُ جَنَّتِی یعنی وامیدارم او را در سایهٔ خود و داخل میکردانم

او را در بهشت خود ابرهیم گفت الٰهی جزای آنکه محض رضای تو مشایعت جنازه

نماید چیست ندا آمد که تُصَلِّی مَلَائِکَتِی عَلٰی جَسَدِهِ وَتُشَیِّعُ رُوحَهُ یعنی نماز

میگذارند ملائکهٔ کرام بر جسد او و مشایعت مینمایند روح او را

کیفیت رسانیدن تعزیت بصاحبان مصیبت مصاحبه با ایشان است
و بتحقیق که خبر مصاحبه تقدیم یافت دیگر آنچه در تعزیت رسانیدن باید که گفته شود
سخنی چنداست از اخبار و احادیث و کلام بزرگان و امثال آن که باعث تسلی ایشان
گردد و هیچیک ازین سخنان مانند احادیث و اخبار جامعه درین رساله نیست
و بدرستی که در ضمن احادیث و اخبار مندرجه درین صحیفه شفای سینهای
حزین و راحت دلهای غمگین است   و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی را تعزیت میرسانید میفرمود که اجرکم الله
و رحمکم یعنی اجر کرامت کناد خدای عز و جل درین مصیبت بشما و رحمت کناد
بسبب این واقعه بر شما و چون جمعی را تهنیت میرسانید میفرمود بارک الله لکم
و بارک علیکم یعنی مبارک گرداناد خدای تعالی این نعمت را بر شما و برکت دهاد آنرا
از برای شما و همچنین روایت نموده اند که پسری از معاذ و دیعت حیات بمتقاضی اجل
سپرد و از فوت آن پسر حزن و اندوه بر معاذ اشتداد یافت و چون خبر شدت
وجد و حنین او بسمع فرخنده حضرت خیر البریه علیه و آله السلم و التحیة رسید مکتوبی بوی
نوشت باین سیاق که بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی معاذ

سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو اما بعد اعظم الله لک الاجر و
الهمک الصبر و رزقنا و ایاک الشکر ان انفسنا و اهلینا و اموالنا و اولادنا من
مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة تمتع بها الی اجل معلوم و یقبض لوقت
معدود ثم افترض علینا الشکر اذا اعطانا و الصبر اذا ابتلانا و کان ابنک من
مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة متعک الله به فی غبطة و سرور
و قبضه منک باجر کثیر الصلوة و الرحمة و الهدی ان صبرت و احتسبت فلا
تجمعن علیک مصیبتین فیحبط لک اجرک و تندم علی ما فاتک فلو قدمت علی
ثواب مصیبتک علمت ان المصیبة قد قصرت فی جنب الله عن الثواب فتنجز من الله
موعوده و لیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان قد و السلام
یعنی این کتابی است از محمد رسول خدا بسوی معاذ سلامتی دنیا و آخرت قرین روزگار
تو باد پس بدرستی که من حمد میکنم بسوی تو خداوندی را که نیست خدایی سزاوار
پرستش و معبودیت جز آن ذات مقدس اما بعد از حمد و ثنا عظیم گرداناد حق تعالی
از برای تو اجر را و ملهم گرداناد ترا بصبر و روزی گرداناد بما و بتو شکر نعمت
خود را بدرستی که نفسهای ما و اهل بیت ما و اموال ما و اولاد ما از بخششهای

هبه خداوندگار ما و عاریتهاست که و دیعت گذاشته نزد ما که تمتع می یابیم از آنها

هبه خداوندگار ما و عاریتهاست که ودیعت گذاشته نزد ما که تمتع می یابیم از آنها
تا هنگام اجل معلوم و باز میگیرند آنها را در وقت معدود بعد از آن واجب گردانیده
است بر ما شکر نعمت خود را هرگاه عطا کند و صبر بر فقدان آنها هرگاه بمصیبت
آنها ما را مبتلا گرداند و بود فرزند تو از موهبتهای هنیئه و عاریتهای ودیعت
داده شده که ممتع گردانید خدای تعالی ترا در ایام حیات او بسود و خرسندی
و باز گرفت او را از تو باجر بسیار از صلوة و رحمت و هدایت بسوی راه راست
اگر صبر کنی و احتساب ورزی پس جمع نشده خواهد بود از برای تو میان
دو مصیبت پس احباط کند یکی از آن دو مصیبت که جزع و عدم صبر و احتساب است
از برای تو اجر مصیبت دیگر را که مرگ فرزند است و تو نادم و پشیمان باشی
بر آنچه از تو فوت شده از اجر صبر و احتساب پس اگر روی آوری بثواب مصیبتی
که بتو رسیده دانا گردی بآنکه آن مصیبت در جنب ثوابی که خدای عز و جل بازاء
صبر و احتساب بتو کرامت میکند ناقص و قاصر است و چون وعدهٔ ثواب
و اجر صبر و احتساب از جناب خدای عز و جل بانجاز رسد هر آینه رفع شود
تاسف و اندوه تو بر آنچیزی که نازل شده است بر تو پس هست بتحقیق از برای

تو آن ثواب و السلم   و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت
از پدر والا گهر و جد امجد خود روایت نموده که چون واقعهٔ هایلهٔ ارتحال
سید انس و جان صلوات الله و سلامه علیه ازین نزهه خاکدان روی نمود
در حالتی که جامه بر جسد مبارک آنحضرت پوشیده بودند و حضرت امیر
المؤمنین و سیدة النساء و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حجرهٔ طاهره
بودند جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت
الرحمة کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة
الآیة ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل هالک
و درکا لما فات فبالله عز و جل فاتقوا و ایاه فارجوا فانما المحروم
من حرم الثواب هذا آخر وطئی من الدنیا یعنی سلامتی بر شما باد ای
اهل بیت رحمت پس آیهٔ کریمه را تلاوت نمود اشاره بآنکه هر نفس از نفوس
چشندهٔ مرگ است و جز این نیست که وافی خواهد بود اجر شما در واقعهٔ
رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت بدرستی که با خدای تعالی است
عزای هر مصیبتی و خلف و عوض از هر هالکی و درک از هر فوت شده

پس بسوی خدای تعالی تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید و با آنحضرت امید وار باشید
و بدرستی که محروم کسی است که از ثواب محروم باشد این آخرین نزول من
بدار دنیاست و همچنین از جابر بن عبدالله روایت شده که چون طایر عرش
پرواز روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله از قفس تنگ بدن با شیانه
سدره و طوبی رسید ملائکه کرام اهل بیت سلام الله علیهم را تعزیت می
رسانیدند چنانکه صداها شنیده می شد و شخص مرئی نمیگردید و می گفتند
السَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ اِنَّ فِي اللهِ تَعَالى
عَزاءً مِنْ كُلِّ مُصيبَةٍ وَخَلَفاً مِنْ كُلِّ فائِتٍ فَبِاللهِ فَاتَّقُوا وَاِيّاهُ
فَارْجُوا فَاِنَّمَا الْمَحْرُومُ مَنْ حُرِمَ الثَّوابَ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ
و ترجمه کلمات مذکور در کلام جبرئیل علیه السلام مذکور شد و همچنین بیهقی در دلایل
روایت نموده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ازین تیره خاکدان به
جنت اعلی و جوار حق تعالی انتقال نمود اصحاب آنحضرت پیرامون جسد مبارک
آنحضرت جای بجا نشستند و بر واقعه آنحضرت گریان شدند پس مردی بر ایشان
داخل شد اَشْهَبُ اللِّحْيَةِ خوش روی و بر اصحاب بگذشت پس گریان شد بعد از آن

التفات

التفات بجانب اصحاب هدایت انتساب نمود و گفت اِنَّ فِي اللهِ عَزاءً مِنْ كُلِّ
مُصيبَةٍ وَعِوَضاً مِنْ كُلِّ فائِتٍ وَخَلَفاً مِنْ كُلِّ هالِكٍ فَاِلَى اللهِ فَاَنيبُوا
وَاِلَيْهِ فَارْغَبُوا وَنَظَرُهُ اِلَيْكُمْ فِي الْبَلاءِ فَانْظُرُوا فَاِنَّ الْمُصابَ مَنْ لَمْ يُوجَرْ
یعنی بدرستی که با خدای تعالی است عزای هر مصیبت و عوض هر فوت شده و خلف
هر هلاک گشته پس بسوی خدای انابت و بازگشت نمایید و بجناب او راغب
باشید و بدانید که نظر او بسوی شماست در هنگام نزول بلا پس شما نیز
بسوی او نظر کنید و بدرستی که مصیبت رسیده آنکسی است که اجر و ثواب
آن مصیبت باو نرسد و بعد از انجام این کلمات آنمرد بازگشت اصحاب با
یکدیگر گفتند که آیا شناختید این مرد را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آری این
برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت خضر علیه السلام است   ابن عباس رض
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود اِذا اَصابَ اَحَدَكُمْ
مُصيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مُصيبَتي فَاِنَّها مِنْ اَعْظَمِ الْمَصائِبِ یعنی هرگاه برسد بشما
مصیبتی پس باید که ذکر کنید و بخاطر آورید مصیبت مرا از برای آنکه آن مصیبت
بزرگترین مصیبتهاست و هم از آنحضرت منقول است مَنْ عَظُمَتْ مُصيبَتُهُ

نص

فلیذکر مصیبتی فانها ستهون علیه یعنی هر که را مصیبتی بزرگ روی نماید باید
که ذکر کند و بخاطر بگذراند مصیبت مرا و چون چنین کند زود باشد که آن
مصیبت بر او خوار شود و بر وی آسان گذرد و همچنین آنحضرت در حال ارتحال
ازین سرای پر قیل و قال خطاب بامت مرحومه نموده فرموده اند اَيُّهَا النّاسُ اَيُّما
عَبْدٍ مِنْ اُمَّتي اُصيبَ بِمُصيبَةٍ مِنْ بَعْدي فَلْيَتَعَزَّ بِمُصيبَتي عَنِ الْمُصيبَةِ
الَّتي تُصيبُهُ بَعْدي فَاِنَّ اَحَداً مِنْ اُمَّتي لَنْ يُصابَ بِمُصيبَةٍ بَعْدي اَشَدَّ عَلَيْهِ
مِنْ مُصيبَتي یعنی ای گروه مردمان هر بنده از امت من که برسد باو مصیبتی
بعد از من پس باید که بخود تعزیت رساند و تسلی دهد دل خود را بیاد آوردن
مصیبت من از مصیبتی که رسیده باشد باو بعد از من زیرا که هیچیک از امت
من نمیرسد مصیبتی بعد از من که شدیدتر باشد بر او از مصیبت من و عبدالله
بن الولید باسناد خود روایت نموده که چون واقعه شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
روی نمود حضرت امام حسن علیه السلام را بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام که در مداین
بود فرستاد و چون مکتوب آنحضرت را برادر نیک اختر مطالعه نمود و بر آن
واقعه هایله مطلع گردید فرمود یا لَها مِنْ مُصيبَةٍ ما اَعْظَمَها مَعَ اَنَّ

رسول الله

رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قالَ مَنْ اُصيبَ مِنْكُمْ بِمُصيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ
مُصابي فَاِنَّهُ لَنْ يُصابَ بِمُصيبَةٍ اَعْظَمَ مِنْها اشاره بانکه چون گفتم با مصیبتی
که نیست بزرگتر از آن مصیبتی با آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که برسد باو از شما مصیبتی پس باید که ذکر کند مصیبت مرا بدرستی که آنکس
نمیرسد بمصیبتی بزرگتر از مصیبت من و اسحق بن عمار از حضرت صادق ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود یا اِسْحاقُ لا تَعُدَّنَّ مُصيبَةً اُعْطيتَ عَلَيْها
الصَّبْرَ وَاسْتَوْجَبْتَ عَلَيْها مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الثَّوابَ اِنَّمَا الْمُصيبَةُ الَّتي يُحْرَمُ
صاحِبُها اَجْرَها وَثَوابَها اِذا لَمْ يَصْبِرْ عِنْدَ نُزُولِها یعنی ای اسحق مشمار آن
مصیبت را در شمار مصیبت که عطا کرده شود بآن مصیبت صبر و واجب گردد
بازاء آن از جانب خدای عز و جل ثواب بدرستی که مصیبت آنست که محروم گردد
صاحب آن مصیبت از اجر و ثواب هرگاه صبر نکند هنگام نزول آن و از ابی میسر
مروی است که گفت روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم پس مردی نزد
آنحضرت آمد و از مصیبتی که باو رسیده بود شکایت کرد آنحضرت فرمود
اَما اِنَّكَ اِنْ تَصْبِرْ تُوجَرْ وَاِنْ لَمْ تَصْبِرْ يَمْضي عَلَيْكَ قَدَرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

الَّذِی قُدِّرَ عَلَیْکَ یعنی بدرستی که تو اگر صبر کنی در مصیبتی که بتو رسیده
اجر و ثواب یابی و اگر صبر نکنی و جزع نمایی بگذرد بر تو قدر خدای عز و جل آنچنان
قدری که مقدر شده است از برای تو وجابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که آنحضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام بمن گفت که یا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ
فَاِنَّکَ مَیِّتٌ وَاَحْبِبْ مَا شِئْتَ فَاِنَّکَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَاِنَّکَ
مُلَاقِیهِ یعنی ای رسول خدای بمان زنده چندانکه خواهی بدرستی که تو عاقبت
در زمرهٔ اموات منتظم خواهی بود و دوست دار آنرا که میخواهی بدرستی که تو
از او مفارقت خواهی کرد و عمل کن بآنچه میخواهی بدرستی که تو بآن عمل ملاقات
خواهی کرد و مرویست که مردی فقیه عابد عالم مجتهدی در بنی اسرائیل بود و زنی
داشت بحسن صورت و سیرت آراسته و آن مرد را با آن زن علاقه بسیار بود پس آن
زن درگذشت و مرد عابد را در مصیبت او حزنی شدید روی نمود بحیثیتی که در خانه
خالی از غیر ساکن شد و در آن خانه را بر روی خود در بست و از مردمان پنهان
گشت تا کسی بر او داخل نشود بعد از آن زنی از زنان بنی اسرائیل بر قضیهٔ
فوت آن زن و شدت حزن مرد عابد مطلع گردیده و بسوی عابد آمد و بزبان

پیغام گفت مرا بتو حاجتی است و طلب فتوی از تو مینمایم پس چون مردمان از نزد وی
متفرق گشتند و عابد آن زن را رخصت دخول منزل داد آن زن گفت از تو در امری
طلب فتوی میکنم عابد گفت آن کدام است زن گفت بدرستی که از زنان همسایه
بعنوان عاریت بعضی حلی و حلل گرفته بودم بعد از آن ایشان کس نزد من فرستادند
که آن عاریتها با ایشان باز فرستم عابد گفت آری بخدا که رد آن عاریتها بر تو لازم است
زن گفت که آن عاریت مدتی نزد من بوده عابد گفت تو احقی که آن عاریت را
بصاحب باز رسانی زن گفت خدای رحیم بر تو رحمت کناد آیا تو مَتَأَسِّفی بر فقد
آن نعمت که خدای عز و جل بعنوان عاریت بتو کرامت کرده و بعد از آن عاریت
خویش باز گرفته و حال آنکه او سزاوارتر است بآن عاریت از تو اکنون دیده بینش
بگشا و بر حال خود نظاره کن عابد را از سخنان آن زن رشتهٔ انتباه و آگهی حاصل شده
ترک اثر و او عزلت نمود و همچنین ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء روایت نموده که
گفت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام را فرزندی بود که او را بسیار دوست میداشت
پس آن فرزند و دیعت جان را بمتقاضی اجل سپرد و بسبب فوت او آنحضرت را
حزنی شدید روی نمود پس خدا ابتعاد و ملک را بصورت آدمی نزد آنحضرت

فرستاد و آنحضرت چون ایشان را دید گفت شما چه کسانید ایشان گفتند با یکدیگر
دعوی داریم و میخواهیم که در میانهٔ ما بحق حکم کنی حضرت فرمود که بنشینید بمنزلهٔ
مُتَخَاصِمَیْن یکی از ایشان گفت که من زراعتی کرده بودم و این مرد بآن زراعت
رسیده فاسد گردانید پس حضرت سلیمان خطاب بمُدَّعَی عَلَیْهِ فرمودند که درین
باب چه میگویی او در جواب گفت اَصْلَحَکَ اللهُ بدرستی که این مرد در شاه راه
مردمان زراعت نموده بود و من بر آن میگذشتم و هر چند از راست و چپ ملاحظه
نمودم زراعت بود پس بناچار سواره از آن راه گذشتم و از آن مرور و عبور زراعت او
ضایع و فاسد گردید پس حضرت سلیمان خطاب بمدعی نموده گفت ترا چه بر این
داشت که در شارع مردمان زراعت کنی آیا نمیدانستی که راه سبیل مردمان است
و ناچار است مردمان را که سالک طریق خود باشند پس یکی از آن دو ملک گفت که
اَوَمَا عَلِمْتَ یَا سُلَیْمَانُ اَنَّ الْمَوْتَ سَبِیلُ النَّاسِ وَلَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ اَنْ یَسْلُکُوا
سَبِیلَهُمْ یعنی آیا تو نمیدانستی ای سلیمان که مرگ راه مردمان است و بناچار
مردمان را بآن راه باید گذشت راوی گوید که پردهٔ حجاب از این راه از پیش حضرت
سلیمان برخاست و دیگر بر فوت آن فرزند جزع نکرد و همچنین ابن ابی الدنیا

روایت نموده که در بنی اسرائیل قاضی بود و پسری داشت از قضا پیمانهٔ حیات آن پسر
لبریز شده از این جهان گذران درگذشت قاضی از وقوع آن مصیبت با جزع و فزع
قرین و با ناله و فریاد همنشین گردید پس دو ایلچی دو مرد با قاضی ملاقات نمودند
و گفتند در میان ما براستی حکم کن که با یکدیگر دعوی شرعی داریم قاضی گفت آن کدام
دعوی است یکی از ایشان گفت که این مرد با گوسفندان خود بر زراعت من عبور و مرور
نموده و بدین سبب آن زراعت فاسد و ضایع شده قاضی روی بآن شخص که مُدَّعَی عَلَیْهِ
بود نموده گفت درین باب چه میگویی او در جواب گفت این مرد در میانهٔ کوه و نهر
زراعت نموده بود و مرا راهی از برای مرور و عبور جز آن نبود قاضی گفت آیا تو
در هنگام زراعت میانهٔ نهر و کوه نمیدانستی که آن مکان راه مردمان و طریق
آینده و رونده است آمد گفت آیا تو نیز در وقتی که فرزند تو متولد میشد
نمیدانستی که آن فرزند تو خواهد مرد حال رجوع کن بقضایی که کردی و حکمی که
نمودی و آن دو مرد از نزد قاضی مذکور باز گشتند گویند که آن دو مرد دو ملک
بودند و هم طبرانی از ابن ابی الدنیا روایت نموده که در عهد خجستهٔ حضرت
خیر البریة علیه و آله الصلوة و التحیة در مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً

مردی و زنی را هر دو پای با آفتی از دست رفته بود با آنچه در آن ارض مقدسه ساکن
بودند و در میان خلق بمقعدان اشتهار یافتند و فرزندی جوان زیبا روی
پاکیزه منظر داشتند که چون صبح میشد ایشان را بمسجد می آورد و در آن
روز بکسب معاش ایشان قیام می نمود و هنگام شام ایشان را بر دوش گرفته
بقرارگاه خود میرسانید پس چند روز شد که آن مرد و زن ترک آمدن مسجد
نمودند و رسول خدای صلی الله علیه و آله از حال ایشان سؤال فرمود اصحاب گفتند
یا رسول الله فرزند ایشان وفات یافته شاید باین سبب ترک آمدن مجلس
سامی نموده باشند آنحضرت فرمود که لو ترک احد لاحد لترک ابن المقعدین
یعنی اگر باز میگذاشتند کسی را از برای کسی هر آینه فرزند مقعدان را از برای
ایشان باز میگذاشتند و همچنین ابن ابی الدنیا گفته که اگر باز گذاشته می شد
کسی از برای حاجتی یا فاقه هر آینه باز گذاشته می شد هذیل از برای پدر و مادر خود
و از بعضی از زنان عابده روایت نموده اند که میگفته نرسیده بمن مصیبتی
که در آن مصیبت آتش دوزخ را بخاطر گذرانیده باشم مگر آنکه شده باشد آن
مصیبت در نظر بمنزله خاک خردتر و بی قدرتر   بدان ای آنکه

بمصیبتی

بمصیبتی گرفتار میگردی که مصایب و بلایا اغلب اوقات از جناب جلال الهی
مختص جمعی است از بندگان که از آن ذات مقدس مخصوص اند بمزید عنایت وافر و
توجه و روی آوردن برحمت بسوی ایشان و اینمعنی قطع نظر از آنکه بشهادت عدلین
کتاب و سنت ثابت است از ناصیه حال جمعی که بمصایب و بلایا در دار دنیا ممتحن
می باشند پرتو ظهور دارد زیرا که بعد از تامل معلوم میگردد که از مردمان
جمعی که بلای ایشان شدیدتر است و گرفتار مصایب بیشتر میباشند بعد از انبیاء
و رسل علیهم السلام اهل خیر و صلاح اند و آیات بینات نیز افاده این مطلب مینماید
چنانکه جناب اقدس الهی در کتاب کریم خود میفرماید وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً
وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ و جای دیگر
میفرماید وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
لِيَزْدَادُوا إِثْمًا و در موضعی دیگر فرموده اند که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا
قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا و اخبار و احادیث نیز در این
باب از اهل بیت علیهم السلام ماثور است از آنجمله آنکه عبدالرحمن بن الحجاج روایت نموده

که در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مصایب و بلایا و آنچه خدای تعالی و تقدس
مؤمنان را بآن مخصوص گردانیده مذکور میشد آنحضرت فرمودند که شخصی
از رسول خدا سؤال نمود که یا رسول الله در میان مردمان در دار دنیا بلای
چه کس شدیدتر است آنحضرت فرمود الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَيُبْتَلَى
الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلَىٰ قَدْرِ إِيمَانِهِ وَحُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ
اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَمَنْ   إِيمَانُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ یعنی نخستین   سخف
گروهی از مردمان که بلای ایشان شدیدتر است انبیاء و رسل اند و بعد از آن
طائفه مقدسه جمعی اند که با ایشان در خیریت ذات مانند و شبیه باشند
پس جمعی که مانند و شبیه مانند ایشان باشند و مبتلا می باشند مؤمنان
بعد از این گروه والا شکوه ببلا و اندوه بقدر ایمان و حسن اعمال خود
پس اگر از مؤمنان کسی را ایمان صحیح باشد و عمل پسندیده بود شدید باشد
بلای او و هر که دور باشد از او ایمان او و ضعیف باشد عمل او کم و قلیل باشد
بلای او و همچنین زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت
فرمود که إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ وَمَا أَحَبَّ اللّٰهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ

یعنی بزرگی

یعنی بدرستی که بزرگی اجر با بزرگی بلاست و دوست نمیدارد خدای عز و جل
مگر قومی را که ببلا مبتلا میگرداند و هم ابو بصیر از آنحضرت روایت نموده که فرمود
إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
تُحْفَةٌ إِلَى الْأَرْضِ إِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ وَلَا بَلِيَّةٌ إِلَّا صَرَفَهَا
إِلَيْهِمْ یعنی بدرستی که خدای عز و جل را بندگان در روی زمین از
گزیده ترین بندگان هست نازل نمیگردد و فرود نمی آید از آسمان تحفه
از تحف دنیا بزمین مگر آنکه بر میگرداند از ایشان بسوی غیر ایشان و نازل
نمیگردد بلیه مگر آنکه باز میگرداند بسوی ایشان و هم حسن بن علوان
از آنحضرت روایت نموده که فرمود إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ
بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَأَنَا وَإِيَّاكُمْ لَنُصْبِحُ بِهِ وَنُمْسِي یعنی بدرستی که چون خدای تعالی
دوست دارد بنده از بندگان خود را غوطه دهد او را در دریای بیکران
بلا غوطه دادنی و من و شما را بآن معنی شب را بروز میکنیم و روز را
بشب میرسانیم و همچنین از حضرت امام محمد باقر مروی است که آنحضرت فرمود
که إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَثَجَّهُ

بالبلاء ثجاً فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجلت لک ما سألت
انی علی ذلک لقادر ولکن ادخرت لک فما ادخرت لک خیر لک یعنی
به درستی که خدای تبارک و تعالی هرگاه دوست دارد بنده از بندگان خود را
غوطه دهد او را در دریای بیکران بلیات غوطه دادنی و سرافکنده و سر
شکسته دارد او را به بلا سرافکندگی و سرشکستگی پس هرگاه آن بنده گرفتار
بلا بمسالت و دعا از آنحضرت حاجتی طلب نماید آن ذات مقدس فرماید که لبیک
ای بنده من اگر تعجیل کنم در برآوردن حاجت تو به تحقیق که بر آن قادر هستم
لکن آنرا از برای تو ذخیره گذاشته‌ام و آنچه من از برای تو ذخیره گذاشته باشم
از برای تو بهتر و خیر تو در آنست و همچنین حضرت صادق علیه السلام از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود ان عظیم البلاء
یکافی به عظیم الجزاء فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء فمن
رضی فله عند الله الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط یعنی
به درستی که بزرگی بلا را مکافات عظیم جزا و اجر است پس هرگاه دوست دارد
خدای عز و جل بنده از بندگان خود را مبتلا گرداند او را به بزرگترین بلیات

پس چون راضی گردد به آن بلا پس مر او راست از نزد خدای دولت رضا و
خشنودی و اگر به خشم و ناخشنودی آورد آن بلا او را پس مر او راست از
نزد آنحضرت خشم و ناخشنودی و هم از حضرت باقر علوم اولین و آخرین
علیه صلوات الله الی یوم الدین منقولست که فرمود انما یبتلی المؤمن فی الدنیا
علی قدر دینه او قال علی حسب دینه یعنی ابتلا و جزا این نیست که مبتلا
می باشد مؤمن در دنیا بقدر دین خود یا فرمود که بر حسب دین خود و حاصل
هر دو عبارت وافی به بشارت یکی است و همچنین از ناجیه روی است که گفت نوبتی
نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم و گفتم یابن رسول الله به درستی که مغیره میگوید که
خدای عز و جل مبتلا نمیکرداند مؤمنان را بجذام و برص و بفلان و فلان
و بعضی از امراض را شمرد پس آنحضرت فرمود که ان کان لغافلا عن مؤمن آل
یس انه کان مکنعا ثم رد اصابعه یعنی مگر بوده است مغیره غافل از حال
مؤمن آل یس که آن حبیب نجار از امت حضرت عیسی علیه السلام بود به درستی که
او را انگشتان بمرض جذام ریخته بود پس خدای عز و جل انگشتان او را بوی
باز داد بعد از آن آنحضرت فرمود که کانی انظر الی تکنعه اتاهم فانذرهم ثم

عاد الیهم من الغد فقتلوه یعنی گویا من در من شوت این مطلب چنان ظاهراست
که گویا می بینم که انگشتان او ریخته در میان قوم نصاری آمد پس اخبار و انذار
کرد آنجماعت را از حال خود بعد از آن باز گشت روز دیگر بسوی آنجماعت پس ایشان
او را بقتل رسانیدند بعد از آن آنحضرت فرمود که ان المؤمن یبتلی بکل بلیة
و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه یعنی به درستی که مؤمن مبتلا
میگردد بهر گونه بلیه که باشد و میمیرد بهر قسم مردنی که باشد مگر اینکه مؤمن
خود را نمیکشد و قصد جان عزیز خود نمینماید و همچنین عبدالله بن ابی یعفور
گوید که نوبتی در حالتی که بیمار بودم بحضرت صادق علیه السلام از کوفتی که عارض من شده
بود شکایت کردم آنحضرت فرمود یا عبدالله لو یعلم المؤمن ما له من الاجر
فی المصائب لتمنی ان یقرض بالمقاریض یعنی ای عبدالله اگر میدانست مؤمن
که از اجر و ثواب چه سعادتها از برای او در ازای آن مصیبتها آماده و
مهیاست هر آینه آرزو میکرد که اعضای او را بمقراضها پاره پاره میکردند
و همچنین از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آنحضرت فرمود ان اهل الله
لا یزالون فی شدة اما ان ذلک الی مدة قلیلة و عافیة طویلة

یعنی به درستی که اهل الله و بندگان خاص خدای عز و جل پیوسته در شدت و تنگی
میباشند و لیکن این سعادت ایشان را روزی است که آن شدت و تنگی در
اندک مدتی و کم زمانی میگذرد و عافیت و خوشحالی آن دراز و پایدار است
و همچنین حمران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که
ان الله عز و جل یتعاهد المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیة
و یحمیه عن الدنیا کما یحمی الطبیب المریض یعنی به درستی که خدای عز و جل تیمارداشت
و بنده نوازی نسبت بمؤمن میکند در فرستادن بلا بسوی او همچنانکه مرد
تیمارداشت اهل خانه خود میکند بهدیه و احسان و پرهیز میفرماید آن مؤمن را
از مشتهیات و لذات دنیا چنانکه پرهیز میدهد طبیب مریض را از غذاهای
نامناسب زیانکار و هم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که آنحضرت
حکایت نموده که شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت را بمیهمانی دعوت
کرد و چون آنحضرت منزل او را از نور قدوم فیض لزوم رشک نگارستان چین
و غیرت بهشت برین گردانید مشاهده فرمود که یکی از مرغان خانگی آن مرد بر
روی میخی که بر دیواری کوفته بودند بیضه گذاشته و از آنجا نیفتاده و نشکسته

پس آنحضرت بنظر تعجب در آن نکو لیستند و چون میزبان تعجب رحمت عالمیان را

بر وقوع بیضه و عدم کسر و انعدام آن مشاهده نمود گفت یا رسول الله آیا ترا

از وقوع این بیضه برین صخ تعجب می آید بآنخدای که ترا بحق برسالت بخلق مبعوث

کردانیده که تا اکنون در هیچ امری از امور دنیا بناه بکسی نبرده ام و کسری بحال من

راه نیافته پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن آن سخنان از منزل آن

مرد بازگشت و بطعامی که مهیا نموده بود صبر نفرمود و فرمود من

یعنی بر آنکه از جناب الهی شکستی راه

نیافته و ببلایی مبتلا نکردیده حاجت بطعام او احتیاجی نیست و امثال اینگونه

احادیث و اخبار درین مقام بسیار است لیکن بدین قدر اختصار رفته و این

رساله را بمکتوب شریف مشتری آسمان ولایت و شب‌تاب گوهر صدف امامت

و طهارت حضرت صادق علیه السلام که بجماعتی از بنی اعمام خود در هنگام رسیدن

شدتی و محنتی از دشمنان آن سلسله طیبه بایشان بعنوان رسانیدن

تعزیت تحریر فرموده اند اختتام میکنیم و مکتوب مذکور را شیخ بزرگوار مؤلف

اصل این صحیفه شریفه شیخ زین الملة و الدین العاملی رحمه الله باسناد خود

روایت نموده از شیخ اجل شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ مفید محمد بن

نعمان و حسین بن عبدالله الغضایری از شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه

القمی از محمد بن الحسن بن الولید از محمد بن الحسن الصفار از محمد بن حسین بن ابی

الخطاب از ثقه جلیل القدر محمد بن ابی عمیر از اسحق بن عمار که او گفت که حضرت امام همام

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مکتوب مذکور را بعبدالله بن حسن در حالتی که با و و اهل

بیت او از اعدا شدتی رسیده بود تحریر فرموده و تعزیت رسانیده بود باین

سیاق که بسم الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح و الذریة الطیبة

مِنْ وَلَدِ اَخِیهِ وَابْنِ عَمِّهِ یعنی این کتابی است بسوی خلف صالح و ذریه

طیبه از جانب یکی از اولاد برادر او و ابن عم او اَمّا بَعْدُ فلان کنت قد

تَفَرَّدْتَ اَنْتَ وَاَهْلُ بَیْتِكَ مِمَّنْ حمل صحاب بما اصابکم ما انفردت بالحزن

وَالْغَیْظِ وَالْکَاٰبَةِ والیم وجع القلب دونی ولقد نالنی من ذلك من

الْجَزَعِ وَالْقَلَقِ و حر المصیبة مثل ما نالك اشاره بانکه اگر تو و اهل

بیت تو که با تو بوده اند در آنچه از آن حمل شما بجانب اعدا بشما رسیده از مصائب

مُتَفَرِّدْ باشید در حزن و خشم و شکستگی غم و الم رسانیدن درد دل

منفرد نخواهید بود زیرا که بمن رسیده از وقوع این مصیبت بر تو از

جزع و اضطراب و سوختن در آتش مصیبت بمثل آنچه بتو رسیده بعد از آن

متصل بفقرات مذکوره تحریر فرموده اند که وَلکِنْ رَجَعْتُ اِلٰی مَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

بِهِ المتقین من الصبر و حسن العزاء حین قال لنبیه صلی الله علیه و آله

فاصبر لحکم ربك فانك باعیننا و حین یقول فاصبر لحکم رَبِّكَ وَلَا تَکُنْ

کصاحب الحوت و حیث یقول لنبیه صلی الله علیه و آله حین مُثِّلَ بِحَمْزَةَ وَاِنْ

عَاقَبْتُمْ فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ

فصبر رسول الله صلی الله علیه و آله و لم یعاقب و حیث یقول وَاْمُرْ اَهْلَكَ بِا

لصلوة و اصطبر علیها لا نسئلك رزقا نحن نرزقك وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰی

و حین یقول الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وَاِنَّا اِلَیْهِ

راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

وَحِینَ یَقُولُ اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ وَحِینَ یَقُولُ لُقْمٰنُ

لِابْنِهِ وَاصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ وَحِینَ یَقُولُ

عَنْ مُوسٰی ع وَقَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهِ اسْتَعِینُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ

لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ و حین یقول الا

الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و حین

یقول و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس

وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ و حین یقول و الصابرین و الصابرات و حین

یَقُولُ وَاصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ و امثال ذلك فی القرآن

کثیر یعنی لیکن رجوع کردم من بآنچیزی که خدای عز و جل امر کرده است بآنچیز

متقیان و پرهیزکاران را از صبر و حسن عزا در وقتی که میفرماید به پیغمبر خود

صلی الله علیه و آله فاصبر لحکم ربك فانك باعیننا یعنی صبر کن از برای فرمان

پروردگار خود پس بدرستی که تو منظور انظار رحمت مایی و در حینی که میفرماید

فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّكَ وَلَا تَکُنْ کَصَاحِبِ الْحُوتِ یعنی صبر کن بحکم پروردگار خود

و مباش مانند صاحب ماهی که آن حضرت یونس بن متی علی نبینا و آله و علیه السلام بود و بر

جفای قوم خود صبر نکرده از میان ایشان بیرون رفت و قصه آنحضرت مشهور است

و در حالتی که میفرماید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله در وقتی که حمزه سید الشهدا را

در واقعه احد مثله کرده بودند وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ یعنی اگر قاتل حمزه را عقاب کنید پس باید که
عقاب او مانند عقابی باشد که از او بشما رسیده و اگر صبر کنید آن صبر
بهتر است در نشاه باقی از برای صبر کنندگان پس صبر فرمود رسول خدای صلی الله
علیه و آله و عقاب نکرد و در جائی که میفرماید که وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ
اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى
یعنی مامور گردان اهل بیت خود را بگذاردن نماز و خود را بخواه و ناخواه
بر نماز دار نمیکنیم سؤال رزق از تو بلکه ما بتو روزی میرسانیم و عاقبت
خیر و انجام نیک از تقوی است اشاره بانکه متقیان بخیریت عواقب از مردمان
شرق امتیاز دارند و در جائی که میفرماید الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و ترجمه ظاهر این آیه وافی ببشارت
در صدر این رساله تحریر یافته و در جائی که میفرماید إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ
أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی اینست و جز این نیست که وفا میکنیم بصابران
بعطای اجر و جزای ایشان که بیرون از حساب و شمار است و در جائی که

میفرماید بترغیب بنصیحت لقمان پسر خود را وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی صبر کن بر آنچه بتو رسد از مصایب بدرستی که صبر
بر مصایب از جمله دل نهادن بر امور است و در جائی که میفرماید بترغیب خود
حکایت از حضرت موسی ع قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ
الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی گفت
موسی بقوم خود که بنی اسرائیل اند که استعانت جوئید از جفای فرعون
و جماعت قبطیان بخداوندگار خویش و بر جفای آن طائفه صبر کنید بدرستی
که زمین از خدای عز و جل است میراث میدهد بهر که اراده میکند از بندگان
خود و سرانجام نیکو و عاقبت پسندیده مر پرهیزکاران و متقیان راست
و در جائی که میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی آن جماعتی که ایمان آورده اند و عمل باعمال صالحه
نموده و وصیت میکنند یکدیگر را بالحق که آن راه راست و پرهیزکاری است
و وصیت مینمایند یکدیگر را بصبر بر مصایب و در جائی که میفرماید وَ
لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ

وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و ترجمه ظاهر آیت وافی ببشارت در صدر این رساله
تحریر یافته و در جائی که میفرماید وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ اشاره بانکه مردان
و زنان صبر کننده برضای آنحضرت مستسعدند و در جائی که میفرماید وَاصْبِرْ
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ یعنی صبر کن تا آنکه حکم کند خدای عز
و جل میانه تو و قوم تو و او بهترین حکم کنندگان است و امثال این آیات بینات
مشعر بر اجر صبر در کتاب کریم و کلام لازم التکریم بسیار است بعد از ان تحریر فرموده اند
واعلم ای عم و ابن عم ان الله عز و جل لم یبال بضر الدنیا لولیه ساعة
قط و لا شیء احب الیه من الصبر و الجهد و اللأواء مع الصبر و انه تبارک
و تعالی لم یبال بنعیم الدنیا لعدوه ساعة قط و لولا ذلک ما کان
اعداؤه یقتلون اولیاءه و یخوفونهم و یمنعونهم و اعداؤه آمنون
مطمئنون عالون ظاهرون یعنی بدان ای عم و ای پسر عم بدرستی که خدای عز و جل
باک نداشته بمضرتهای دنیا از برای دوستان خود ساعتی هرگز و نیست چیزی
دوست تر بآن ذات مقدس از صبر و طاقت و کوفت که با صبوری بوده باشد
و بدرستی که آنحضرت باک نداشته بنعمتهای دنیا از برای دشمنان خود ساعتی

هرگز و اگر نه چنین بود نخواهست بود اینکه دشمنان او بقتل آورند دوستان
او را و بترسانند ایشان را و ممانعت ایشان نمایند و از وصول بدرجات
علیه ایشان که از جناب جلال کبریا بان مرتبه سرافرازند و دشمنان آنحضرت
تعالی و تقدس ایمن و مطمئن بوده در دار دنیا بلند پایه و نمایان قدر باشند
بعد از ان قلمی داشته اند که و لولا ذلک لما قتل زکریا و یحیی بن زکریا
ظلما و عدوانا فی بغی من البغایا و لولا ذلک ما قتل جدک علی
بن ابی طالب علیه السلام لما قام بامر الله عز و جل ظلما و عمک الحسین بن
فاطمة صلی الله علیهما اضطهادا و عدوانا یعنی اگر نه چنین می بود
که در دار دنیا دوستان خدا تعالی گرفتار مصایب و بلایا باشند
و دشمنان آنحضرت فرحان و شادان هر اینه کشته نمیگردیدند زکریا
و یحیی بن زکریا علیهما السلام بتیغ ظلم و عداوت اعدا بشامت زن باغیه از زنان
بنی اسرائیل و اگر نه چنین میبود بقتل نمیرسید جد بزرگوار تو حضرت امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالتی که قیام مینمود بفرمان الهی بشمشیر ظلم
و جور و عم رفیع مقدار تو حسین بن فاطمه علیهما السلام بسبب ستم کردن و عدوان

دشمنان بعد از آن مخبر فرموده اند که ولولا ذلک ما قال الله عز وجل
فی کتابه ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن
لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولولا ذلک لما
لما قال فی کتابه ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم
فی الخیرات بل لا یشعرون ولولا ذلک لما جاء فی الحدیث لولا ان یحزن
المؤمن لجعلت للکافر عصابة من حدید فلا یتصدع راسه ابدا
ولولا ذلک لما جاء فی الحدیث ان الدنیا لا تساوی عند الله جناح بعوضة
ولولا ذلک ما سقی کافر منها شربة ماء ولولا ذلک لما جاء فی الحدیث
لو ان مؤمنا علی قلة جبل لبعث الله له کافرا او منافقا یؤذیه و
لولا ذلک لما جاء فی الحدیث انه اذا احب الله قوما او عبدا صب علیه
البلاء صبا ولا یخرج من غم الا وقع فی غم ولولا ذلک لما جاء فی الحدیث
ما من جرعتین احب الی الله عز وجل ان یجرعهما عبده المؤمن فی الدنیا
من جرعة غیظ کظم علیها وجرعة حزن عند مصیبة صبر علیها
بحسن عزاء واحتساب ولولا ذلک لما کان اصحاب رسول الله یدعون

علی من ظلمهم بطول العمر وصحة البدن وکثرة المال والولد ولولا ذلک
ما بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا خص رجلا بالترحم علیه
والاستغفار استشهد یعنی اگر نه چنین می بود که دوستان ببلایا ممتحن
و دشمنان بنعمتهای سریع الزوال دنیا متنعم میبودند نمیفرمود خدای عز وجل
در کتاب کریم و کلام لازم التکریم خود که ولولا ان یکون الناس امة واحدة
لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون
اشاره بآنکه اگر این می بود که گردانیده می شدند مردمان یک گروه و یکنوع
هر اینه میگردانیدیم ما از برای آنان که کافر میگردند بخداوند روزی رسان
از برای خانهای ایشان سقفها از نقره و نردبانها بر آن سقفها ظاهر و نمایان
و اگر نه چنین می بود هم آنحضرت در کتاب کریم خود نمیفرمود ایحسبون انما
نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
کنایه از آنکه کافران آیا نزد خود حساب نمیکنند و چنان می پندارند که ما آنچه
با ایشان از اعطای مال و فرزندان امداد نموده ایم هر اینه در رسانیدن خیرات
نسبت با ایشان مسارعت و تعجیل نموده ایم بلکه خبر ندارند و مشعور به

ایشان نیست که اینمعنی نه چنین است و اگر نه چنین می بود در حدیث قدسی وارد
نمیگردید که لولا ان یحزن المؤمن لجعلت للکافر عصابة من حدید فلا
یتصدع راسه ابدا یعنی اگر نه اینست که وسیله اندوه مؤمن میگردد
هر اینه گردانیده می شد از برای کافر عصابه از آهن تا بوسیله آن عصابه هرگز
درد سر نکشد و اگر نه چنین می بود در حدیث نمی آمد که ان الدنیا لا تساوی
عند الله عز وجل جناح بعوضة آه یعنی بدرستی که دنیا در نزد خدای
عز وجل قدر بال مگسی ندارد و اگر نه چنین می بود بکافر در دنیا شربت آبی
نمیدادند و اگر نه چنین می بود در حدیث وارد نمیگردید که لو ان مؤمنا
علی قلة جبل لبعث الله له کافرا او منافقا یؤذیه یعنی اگر مؤمن بر قله
کوهی بلند باشد هر اینه بر انگیزاند خدای عز وجل از برای رسانیدن اجر
و ثواب بآن مؤمن کافری یا منافقی را تا بآن مؤمن ایذا رساند و اگر نه چنین
می بود در حدیث نمی آمد که اذا احب الله قوما او احب عبدا صب
علیه البلاء صبا ولا یخرج من غم الا وقع فی غم یعنی چون دوست دارد
خدای تعالی قومی را یا دوست دارد بنده از بندگان خود را فرو ریزد

بر او بلا را فرو ریختنی پس بیرون نرود آن بنده مؤمن از غم و اندوهی مگر
آنکه مقید بغم و اندوه تازه گردد و اگر نه چنین می بود در حدیث وارد نمیشد
که ما من جرعتین احب الی الله عز وجل ان یجرعهما عبده المؤمن فی الدنیا
من جرعة غیظ کظم علیها وجرعة حزن عند مصیبة صبر علیها بحسن
عزاء واحتساب حاصل مضمون صدق مشحون آنکه نیست نزد خدای عز وجل
دوست تر از دو جرعه که بنده مؤمن آنرا می آشامد در دنیا یکی جرعه خشم و غضب
که آنرا فرو میخورد و دیگر جرعه حزن و اندوه بر مصائب که صبر میکند بر آن
بحسن عزاء واحتساب و اگر نه چنین می بود اصحاب هدایت انتساب رسول
خدا صلی الله علیه وآله دعا نمیکردند بر جماعتی که بر ایشان ظلم نموده بودند به
درازی عمر و صحت بدن و کثرت مال و فرزند و اگر نه چنین می بود بما نمی
رسید این خبر که رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگاه مردی را اختصاص میبخشید
بطلب رحمت و استغفار آن مرد بمرتبه بلند و درجه ارجمند شهادت
فائز میگردید بعد از آن مخبر فرموده اند که فعلیکم یا عمی وابن عمی وبنی عمومتی
واخوتی بالصبر والرضا والتسلیم والتفویض الی الله جل وعز و



الرضا بالصبر على قضائه والتمسك بطاعته والنزول على امره افرغ
الله علينا وعليكم الصبر وختم لنا ولكم بالسعادة وانقذنا واياكم
من كل هلكة بحوله وقوته انه سميع قريب وصلى الله على صفوته من
خلقه محمد النبي واهل بيته خلاصهٔ مضمون آنکه ای برادر و ای عم وای پسر عم
وای پسر اعمام وای فرزندان برادران که صبر کنید و رضا و تسلیم را شعار خود
سازید و مفوض دارید امور دنیای خود را باراده خدای عز وجل و راضی
باشید در حالت صبر بقضای آنحضرت و تمسک جوئید و دست زنید بدامن
طاعت و فرمان برداری آن ذات مقدس و نزول نمائید بر امر و فرمان او
اشاره بآنکه گردن باطاعت و فرمان برداری در نزد امر و فرمان آنحضرت
فرود آورید و فرو ریزاد خدای عز وجل بر ما و بر شما صبر بر مصائب را
و ختم کند و بانجام رساند از برای ما و شما بسعادت روزگار ما را و رهائی
و خلاصی دهاد ما و شما را از هر هلاک و بواری که وسیله وخامت عاقبت
بود بحول و قوت خود بدرستی که آنحضرت شنونده نزدیک است و رحمت
و صلوات از آنحضرت بر گزیده و صفی او از جمله خلق او که آن حضرت محمد

صلی ا

صلى الله عليه وآله واهل بيت او وبند اینست آخر این تعزیت نامه که مؤلف رساله
آنرا بلفظها نقل کرده است از کتاب تتمات و مهمات و بر آن رساله بانجام رسیده
والحمد لله تعالى على نواله والصلوة والسلام على صاحب الرسالة وعلى آله
اهل العصمة والعدالة
تم فی صفر المظفر سنه ۱۲۴۷

واو

